شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری
و
سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی

تألیف

دکتر سید مطیع الامام



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد، پاکستان

۱۳۷۲ هجری شمسی - ۱۴۱۴ هجری قمری

۱۹۹۳ میلادی

شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری
و
سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی

تألیف

دکتر سید مطیع الامام



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد، پاکستان

۱۳۷۲ هجری شمسی - ۱۴۱۴ هجری قمری

۱۹۹۳ میلادی

بِسۡمِ اللّٰہِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

شناسنامهٔ کتاب

نام	: شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری و سهم او درنثرمتصوفانهٔ فارسی.
مؤلف	: دکتر سید مطیع الامام.
سخن مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد.
شمارهٔ ردیف	: ۱۴۰.
تعداد	: ۲۵۰نسخه.
قطع	: ۱۸ × ۲۴ سانتیمتر.
کاغذ	: ۶۸ گرمی.
چاپ	: منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام آباد (پاکستان)، تلفن:۸۲۷۴۵۳.
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد. تلفن : ۲۱۰۴۴۵ .
حروف چینی کامپوتری	:محمد عباس بلتستانی،مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان،اسلام آباد.
تاریخ پخش	: آبان ماه ۱۳۷۲ خ / ۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م.
بها	: ۲۵۰ روپیه.

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف
۱۴۰

تأسیس برمبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان.

فهرست مندرجات

مطالب — صفحه

باب ششم

باب هفتم

باب هشتم

قسمت سوّم

باب دهم

فهرست اعلام

کتابشناسی

بسم الله الرحمن الرّحیم

سخن مدیر

سده های هفتم و هشتم هجری را نسبت به ادوار پیشتر باید اوج شتاب ایرانیان برای عزیمت به شبه قارّه و توطن در سرزمین های پناهبخش و آرام دهندهٔ آن دانست .این دوره ها در ایران ، از بدترین ادوار حیات ملّی مردم به شمار می رود زیرا که فرهنگ و تمدن کهنسال و به اوج اعتلاء رسیده جامعه ای بزرگ که از جیحون تا فرات گسترده بود ، دستخوش نهب و تطاول اقوام وحشی و بی سروپائی قرار گرفته بود که بر خرد و بزرگ شفقت نمی ورزیدند و که و مه همه را در زیر سم ستوران خویش نابود می کردند، نه شهری از جور هجوم آنان مأمون بُد و نه خانه ای از ستم غارتشان معمور ماند ، آنسان که بهائم صفت هر چه را دیدند کشتند و سوختند و بردند و مع الاسف باز برجای ماندند تا ریشه های منحوس مظالمشان را پایدارتر کنند و با تشکیل سلسله های کوچك و بزرگ ایلخانی و چوپانی و مظفری وغیره آخرین نهادهای برسرپای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران را متلاشی گردانند .

در این شرایط ، شبه قاره ملاذ و مأمن پذیرفته شده ای بود که جملهٔ ایرانیان محنت کشیده و درد دیده از سده های بسیار پیش آنجا را می شناختند و به کرم و صفای تمامی ناپذیر مردم مخلص و مهربانش اعتماد می داشتند ، خاصه که از آغازهای سدهٔ پنجم هجری با فتوحات پیاپی سلطان محمود غزنوی، پای گروههای مذهبی و علمی و فرهنگی بدان بیشتر باز شده بود و تا این تاریخ جماعات کثیری یافت می شدند که یا از طریق مهاجرتهای مستمر برای تبلیغ دیانت مقدس اسلام به مناطق مختلف روی می کردند و زبان فارسی را که زبان دین محسوب می شد، به مردم می آموختند و یا خود از ساکنان حقیقت جوی و تعالی طلب آن اقلیم به شمار می رفتند که جلب و جذب خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ایرانیان با فرهنگ می شدند و تحت تأثیر گویندگان فصیح و بلیغ ایرانی ، به تألیف و نشر آثار جدید اقدام می کردند .النهّایه باوجود دشواریهائی که در سفرهای

دریائی و زمینی وجود داشت و ماهها و بلکه سالها نیز طول می کشید تا مردم با ذوق و نیك فطرت ایران به دیار عزیز دوست برسند و رحل اقامت در آن بیفکنند با اینهمه در طی زمانهای دراز قند پارسی فراوانی به بنگاله آمده بود و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار بسیاری را پای بند خود ساخته بود.

در این میان ، البته سهم عرفا و متصوفه خاص و ممتاز است ، اینان از یك سو به زیورهای پرجلال و زیبای دین آراسته بودند و فضائل متعدد اخلاقی و مذهبی را در اندیشه و عمل به نمایش می نهادند و از سوی دیگر با تسلط بر فرهنگ اولیه و اصیل خویش زبان فارسی را دستمایه گفتار و رفتار دلپسندشان قرار می دادند. حلاوت و جلوه های دوست داشتنی این زبان ، اندیشه های تازه را در قوالبی دلپذیر عرضه می داشت و به استعانت مضامین بکر و شیوا خلقی کثیر را در اطرافشان گرد می آورد . اقلیم شبه قاره نشان داده بود که برای شکوفائی افکار عمیق عرفانی ، سرزمین بس مستعد و حاصلخیزی است و هر جا که سخندان صاحب فضیلتی پای پیش گذارد ، حقیقت طلبان جامعه قدرش می نهند و بر صدرش می نشانند.

در این میان ، رشد و باروری زبان و ادب صوفیانه چنان بالندگی یافت که در قرون هفتم و هشتم هجری تألیفات زیادی در این زمینه صورت پذیرفت و به اتباع از اسلاف کبار و صاحب قلمانی نامدار چون شیخ علی بن عثمان جلابی هجویری ، صاحب کشف المحجوب ، آثار متعددی تألیف و تدوین گردید . شخصیتهای بزرگ و برجسته ای به مقام نام آوری و نامداری رسیدند و اقطاب بلند مرتبه و عالی قدری به فضائل و کمالات سامیه اتصاف یافتند ، بدان گونه که با نشان دادن خلقیات شریف و پسندیدهٔ خود استوانه های عظیمی از کمال و تقوی و عفاف و انسانیت آفریدند که تا امروز هم آثار بابرکات آنان گسترده ترین سرزمینهای اسلامی و پرشمارترین جمیعتهای مسلمان جهان را تحت نفوذ دارد و متأثر می گرداند.

باری که شیخ شرف الدین احمد منیری (۶۶۱-۷۸۲ هـ/۱۲۶۲-۱۳۸۱م) در زمرهٔ همین شمار ازنیکمردان پارسا و بلند آوازه ایرانی تبار است که در جمع عارفان صاحب مکانت منطقه از اعتبار و شهرت ویژه ای برخوردار است و عمر دراز و پر ثمر او، نقشی ارجمند در ارائه تصویری زیبا از حیات زاهدانه و ریشه گیری اندیشه های عارفانه داشته است .

آنچه که از وی نقل می کنند و یا به روایتهای صحیح از« حضرت مخدوم » بر جای مانده است ، نشان می دهد که در سیر و سلوك صوفیانه ، مدارج بالائی را طی کرده و از بسیاری از تعلقات دست و پا گیر حیاتی تبرّای تمام نشان داده است تا آنجا که اعتماد گروههای کثیری از ابناء روزگار را به خود جلب کرده و باوجود استغنای طبع تنها به تمنای مریدان بر مسند هدایت و ارشاد خلق تکیه زده است .

مؤلف محترم کتاب آقای دکتر سید مطیع الامام که از اساتید دانشگاه کراچی پاکستان است ، به راهنمایی آقای دکتر غلام سرور، استاد و رئیس پیشین بخش فارسی همان دانشگاه این تحقیق را به پایان رسانیده و الحق که سعی جمیلی هم برای شناساندن عارفی ربانی معمول داشته است . او خود در دیباچهٔ همین کتاب سبب انتخاب موضوع را علاقهٔ خاص به صوفیان و بزرگان دینی شبه قاره و از جمله فرید الدین گنج شکر، نظام الدین اولیاء ، نصیر الدین چراغ دهلوی ، بهاء الدین زکریا ملتانی و محمد گیسودراز می گوید و حق این است که با ملاحظهٔ پژوهش حاضر ، گواه مسلّمی برای صدق ادعای ایشان در دست بوده باشد . مؤلف محترم ذکر می کند که جهت جمع آوری مواد لازم برای تحقیق دوبار به کشور هند مسافرت کرده و تمامی کتب و منابع لازم را دیده و یا تصویری از آنها را همراه خویش به پاکستان آورده است به اضافه که نسخه های خطی متعددی نیز مورد استفادهٔ مشارالیه قرارگرفته است که تعداد آنها از پنجاه و نه افزون می گردد.

باری مؤلف بدین نحو ، کتاب خود را به سه بخش عمده منقسم کرده است :

قسمت اول معرفی منابع مورد استفاده و نیز شناسائی اسلاف شیخ منیری است .

در قسمت دوّم نویسنده به شرح احوال و زندگانی شیخ پرداخته و در خلال ابوابی متعدد و ممتّع از مقصود سخن گفته است .

بخش سّوم تحقیق به موضوع اصلی بر می گردد و آثار و ملفوظات شیخ و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی شبه قاره را مشروحاً توضیح می دهد .منطقهٔ بهار که شیخ بزرگوار از آن برخاسته است از استانهای شرقی هند است که از دیر باز یعنی دست کم از پنج و نیم قرن قبل از میلاد مرکز مهّم ریاضات و عبادات شمرده می شده و به نوعی روحانیت و معنویت اختصاص داشته است. در اواخر قرن ششم هجری قمری (قرن ۱۲ میلادی) مسلمانان کثیری به صورت تاجر یا عارف الهی وارد این منطقه شدند و در خلال هفت قرن چهار سلسلهٔ بزرگ متصوفین چشتیه ، سهروردیه ، قادریه و نقشبندیه را در مناطق

مختلف به وجود آوردند، سلسلهٔ فردوسیه که شیخ منیری بدان متعلق است ، از سلسلهٔ سهروردیه منشعب می شود. مؤسس سلسله خواجه بدرالدین سمرقندی (م ۷۱۶هـ) است و پس از وی نام و مقام به شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری می رسد. شیخ در حدود شش و نیم قرن پیش تعلیمات روحانی را دنبال کرد و به ارشاد مریدان و دستگیری حاجتمندان پرداخت .

در باب منیر هم باید گفت قریه ای است که در غرب پتنه و به فاصله پنج فرسنگی استان بهار قرار دارد و مقام تاریخی متبرکی است که از هشتصد سال باز مسکن علمای روحانی و متصوف بوده است . معروف است که این قریه به تاریخ ۲۷ رجب ۵۷۶ هـ ق به دست امام محمد تاج فقیه هاشمی جد کلان شیخ شرف الدین احمد گشوده شد و از آن پس خاندان وی در منطقه مقام گزیدند .

مؤلف کتاب حاضر به بحثی مستوفی دربارهٔ نسبنامه شیخ پرداخته و آرای مؤلفین مختلف را با حوصلهٔ بسیار شرح داده است . چنین فهمیده می شود که امام محمد موصوف در قریهٔ منیر خانه و بارگاهی ساخته است که درگاه بزرگ آن هنوز هم پابرجاست. خانوادهٔ شیخ به زهد و تقدس اشتهار داشت و طبعاً همین امر موجب گرد آمدن مردم مخلص به دور آنها شد . امام محمد را سه پسر بود که به نام های شیخ اسرائیل ، شیخ اسماعیل و شیخ عبدالعزیز معروفند.

شیخ یحیی بن شیخ اسرائیل پدر شیخ منیری و نوهٔ امام محمد فقیه بود که با بی بی رضیه دختر قاضی شهاب الدین ملقب به پیر جگجوت ازدواج کرد و از این وصلت چهار پسر به دنیا آمدند که یکی از آن ها شیخ شرف الدین احمد بود. تاریخ تولد وی در تذکره های قدیم مذکور نیست و به ظن قوی قریب سال ۶۶۱ هـ/۱۲۶۳م و در همان قریهٔ منیر بوده است . شیخ پس از پایان تحصیلات مقدماتی آن روز در مقام جستجو بر آمد و سر انجام دست ارادت به خواجه نجیب الدین از بزرگان فرقهٔ فردوسیه داد . این واقعه درحقیقت سر آغاز حیات اصلی روحانی احمد بن یحیی است و به انقلابی در اطوار و افکار عارفانهٔ وی منجر گردید. شیخ ، به ارشاد مراد مدیدی را در مجاهدت و ریاضت و کسب فیض گذرانید و آنگاه به قریهٔ منیر مراجعت کرد. به دلایلی هم که خود داشت مدت دوازده سال در جنگل بیهیا بسر برد و معلوم نیست که در طی این سالها بر وی چه گذشته است . در بازگشت به موطن هم هنوز گاه گاه جهت عبادت و ریاضت به

جنگل می رفت و به تزکیهٔ نفس خویش می پرداخت. در این اوقات شهرت وی به همه جا رسیده بود و مردم از اکناف به درگاهش روی می آوردند تا این که صیت شهرتش به سمع سلطان محمد تغلق رسید و به فرمان وی خانقاهی در زی شیخ تدارك دیدند و منطقه راجگیر را هم به عنوان جاگیر و وظیفه بدو سپردند . شیخ بعد از وفات سلطان محمد تغلق بار دیگر به دهلی مسافرت کرد و ملك مزبور را که زائده ای می پنداشت و به تملك آن خشنود نبود به برادر زادهٔ سلطان ، فیروز شاه پس داد.

فی الجمله شیخ را تا این تاریخ کسان بسیاری شناخته بودند و معتقدینی چون شیخ نظام الدین ، قاضی زاهد ، زین الدین مجد الملك بدو اظهار ارادت می نمودند. مریدان متعددی از بنگال ، اوده ، دهلی و ملتان به خدمتش می رسیدند و از پادشاه تا درویش و عالی تادانی کثیری به وی متمایل بودند. شیخ گذشته از مقام بزرگ روحانی درعلم دین و فلسفه و ادبیات عرب و زبان و ادب و فرهنگ فارسی نیز یگانهٔ روزگار بود و آثار متعدد او و آنچه که حتی به اختصار در همین کتاب آمده است ، باید دلایلی بر وسعت دایره معلومات و کمالاتش باشد .

در اواخر زندگانی در بهار اقامت گزید و باوجود ضعف و پیری همچنان از عبادت و ریاضت و هدایت و راهنمایی مریدان و معتقدین باز نمی ایستاد. تا این که به قرار مشهور در سال ۷۸۲ هـ/ ۱۳۸۰م و به سن یکصد و بیست سالگی جان به جان آفرین سپرد . آرامگاهش در بهار قرار دارد و به نام بڑی درگاه - درگاه بزرگ - معروف است .

از خصایل حمیدهٔ وی نفس کشی،نیك طبعی ، اتباع رسول (ص)، پیروی شریعت ، بلندی همت، راست گفتاری، درست پنداری، میانه روی، عجز و انکسار عظیم و حلم کامل است ، از مباحثه و مناظره احتراز می نمود ، برای خلق دلسوزی داشت و هر گاه که میسر می شد و می توانست از مظلومان و ستمدیدگان حمایت می کرد .

خوانندگان کتاب ملاحظه می فرمایند که مؤلف ما به تفصیلی شایسته از آنها که شیخ را می شناختند و از اطوار مردمی او حکایتها در ذهن داشتند ، سخن گفته است .

قسمت سوم و باب نهم کتاب از آثار و ملفوظات شیخ سخن می گوید که در واقع موضوع اصلی رساله است . فراوانی آثار وی و آنچه که منسوب بدوست به چهار قسم تألیفات ، مکتوبات ، رسائل و ملفوظات منقسم شده و دربارهٔ تمامی آنها و خاصه ملفوظات نکات ضروری و لازم مشروحاً بیان شده است .

بر روی هم این کتاب را از تألیفات سودمند و محققانه ای می توان شمرد که مؤلف دلسوز و علاقه مند به قدروسع و توان خویش از خرمن گستردهٔ معارف اسلامی و فرهنگ غنی فارسی بهره بر گرفته و به معرفی شخصیتهای نافذ و اندیشمند و عالی مقدار منطقه پرداخته است اینها در زمرهٔ مجموعهٔ مردمی هستند که امروزه روز اساس موجودیت و هویت چند صد میلیون مسلمان معتقد و صمیمی شبه قاره را بنیاد نهاده اند و در هر کنار از دریای بزرگ انسانی آن نفوذی شایسته و ماندگار به هم رسانیده اند .

مرکز تحقیقات با استفاده از حسن ظن بلیغ مؤلف محترم، سالها مسودهٔ این کتاب را به امانت می داشت و در ردیف آثاری می شمرد که یك روز باید به زیور طبع آراسته شود و در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد .حال خوشحال است که چنان فرصت مقتضی موجود گشته است و به تعبیر دیگری موانع متصور هم مفقود شده اند .اینك امید فراوان دارد فتح بابی که در همین حدّ در مورد یکی از شریفترین عناصر والاتبار و آثار جاودان او در ادب متصوفانهٔ فارسی به عمل آمده ، راهگشای مطالعات و تحقیقات بیشتر اندیشمندان بزرگوار برای بررسی کتابها و ملفوظات و مکتوبات شیخ باشد و همراه با آن کارهای دیگر بزرگان عزیز القدر منطقه نیز مورد بررسی و ارزیابی شایسته قرار گیرد.

رضا شعبانی
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

دیباچه

انتخاب موضوع حاضر از یک طرف نتیجهٔ مطالعات این جانب در رشتهٔ ادبیات صوفیانه اسلامی و از طرف دیگر بر اثر آشنائی با شهرت روحانی شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری در اُستان بهار و مشاهدهٔ جاهای تولّد و عبادات و ریاضات و نیز مدفن وی بوده است .

ولی محرک اصلی تحقیق در ترجمهٔ احوال و آثار فارسی شیخ به خصوص مربوط به مطالعهٔ دو کتاب ذیل بود که چند سال قبل به دست این جانب رسید:

یکی "Introduction to the History of Sufism" تألیف آربری (Arthur Arberry)، این کتاب مشتمل است بر سخنرانیهای استاد آربری در موضوع تتّبعات مستشرقین در رشتهٔ تصوف اسلامی. آربری ضمن بحثهایی که دربارهٔ متصّوفه و عرفاء کرده است، اظهار عقیده می‌کندکه :

"بسیاری از شخصیتهای بزرگ (صوفیه) سزاوارند که دربارهٔ آنها مطالعه و تتبع دقیق و مفصل به عمل آید و از آن میانند فرید الدین گنج شکر، نظام الدین اولیا، نصیر الدین چراغ (دهلی)، بهاءالدین ملتانی، احمد یحیی منیری و محمد گیسو دراز ".[۱]

کتاب دیگر "شاهکار های نثر فارسی معاصر" (جلداول)، تألیف سعید نفیسی است . نفیسی در " تاریخچه ای از تکامل نثر فارسی" که در ابتدای کتاب آورده، دربارهٔ تحَولات نثر فارسی در قرن نهم هجری قمری می‌نویسد:

"در قرن نهم در نثر فارسی اندک اندک سبک روان و ساده ای را، که در قرن های پیش نیز روش اکثریت نویسندگان بوده است ، رها کرده اند و بیش از پیش گرد استعارات ، کنایات، مترادفات و تکلفات بیهوده گشته اند. یگانه کسانیکه هنوز به سادگی معتقد بوده اند، عبد الرحمن جامی، عبیدالله احرارسمرقندی ، جلال سمرقندی، جلال محمدپارسا، قطب الدین ابو یزید، عبدالله بن محیی جهرمی شیرازی، علامه جلال الدین دوانی، شمس الدین محمد بن یحیی اسیری لاهیجی، خواجه محمد پارسا، عبدالغفور لاری ،سید محمد گیسودراز ، شرف الدین یحیی منیری و ... بوده‌اند " (ص ۱۰).

همین که دربارهٔ تحقیقات در موضوع فوق تصمیم گرفتم در صددحصول مواد لازم برآمدم و

---

1 - ... Numerous out-standing personalities deserve separate treatment on the most generous and painstaking scale: for instance, Farid-ul-Din Gang -i- shakar, Nizam-ul-Din Auliya, Nasir-ul-Din Chiragh, Baha-ul-Din Multani, Ahmad-i-Yahya Munyari and Muhammad Gisudaraz." Introduction to the History of Sufism".London, 1943,p.10.

چون مواد مطلوبه در پاکستان کم بود ، دو مرتبه به هند مسافرت کردم ، یکی در سال ۱۹۶۱ میلادی و دیگری در سال ۱۹۶۲ میلادی و هر دو مرتبه تمام موادی را که به منزلهٔ منابع اصلی موضوع کتاب حاضر بود به دست آوردم ، که ذکر مختصر آن این است :

بار اوّل در مسافرت خود از کتابخانه های شخصی و ملّی در شهرهای پتنه و بهار و قریهٔ منیر استفاده کردم و از مواد لازم هرچه ممکن بود برگرفتم و به پاکستان آوردم ، ولی چون به کار تحقیق و تتّبع پرداختم ، ملتفت شدم که کافی نیست و ناچار در تابستان سال بعد مسافرت دیگری به هند نمودم .

در مرتبه دوّم چون معلوم شد که بعضی از کتب لازم را نمی توانم همراه خود ببرم، قرار شد که از آنها عکس بردارم.

بنابرین از پنجاه و نه نسخهٔ خطّی که مشتمل است بر ۲۳۷۸ برگ، عکس برداری به عمل آمد که از میان آنها بیست و چهارنسخهٔ خطی ، مشتمل بر ۱۳۵۰ برگ، از تألیفات وملفوظات خود شیخ شرف الدین یحیی منیری است.

در این زمینه لازم می دانم که در ازای مهر و محبتی که جناب آقای حکیم حاجی سید شاه تقی حسن بلخی، صاحب سجادهٔ خانقاه بلخیه فردوسیه ، پتنه(هند)،به این جانب فرمودند و کمکی که در فراهم‌آوردن تمام مواد لازم دربارهٔ موضوع تحقیق نموده اند از صمیم قلب از ایشان سپاسگزاری نمایم .

کتابخانهٔ شخصی وی موسوم به "کتابخانهٔ بلخیه" دارای بهترین و کامل ترین نسخ خطی در موضوع سلسلهٔ روحانی فردوسیه است ایشان با کمال محبت تمام کتب خود را در اختیار این جانب گذاشتند تا از آن عکس برداری شود و بعضی از نسخ چاپی را، که مربوط به موضوع تحقیقات بود، نیز به بنده دادند تا از آن ها استفاده به عمل آید.

بعد از آن نیز هر موقع که این جانب دربارهٔ بعضی از نکات مهم توسط نامه از ایشان استفسارکردم ، جواب های مفصلی نوشتند وبرنویسندهٔ این سطور منت زیادی گذاشتند.

علاوه برین آقای سید محمد مراد الله منیری، مؤلف " آثار منیر" و آقای محمد معین الدین دردائی ، مؤلف " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" نیز به سهم خود به این جانب کمک نمودند و سید شاه جعفر حسین ، وکیل دادگستری عالی پتنه، نسخهٔ خطّی " دویست و چند مکتوب " شیخ منیری را برای عکس برداری در اختیار بنده گذاشتند که اینک در این جا از آنان اظهار تشکر می کنم .

دکتر سیّد مطیع الامام

مقدمه

در هفت و نیم قرن گذشته علاوه بر چهار سلسلهٔ بزرگ متصوفین،که عبارتند از سلسلهٔ چشتیه، سهروردیه ، قادریه و نقشبندیه ،سلاسل دیگری نیز در نواحی مختلفهٔ شبه قاره به وجود آمدند و تأثیرات عمیقی در قلوب مردم منطقه باقی گذاشتند.

یک سلسله که غیر از سلاسل معروف چهارگانه است " سلسلهٔ فردوسیه" است که از " سلسلهٔ سهروردیه" منشعب گردید.مؤسّس این سلسله در شبه قاره خواجه بدر الدین سمرقندی(متوفی ۷۱۶ هجری) است ، ولی تا دورهٔ جانشین او موسوم به خواجه رکن الدین فردوسی (متوفی ۷۲۴ هجری) مشایخ این سلسله دارای لقب " فردوسی" نبودند و در این سرزمین چندان پیشرفت نمی کردند.

تا اینکه در دورهٔ حیات شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری در نتیجهٔ خدمات او به دین مبین اسلام " سلسلهٔ فردوسیه"در نواحی بهار شهرتی پیدا کرد و به همین واسطه است که شیخ منیری سرآمد بزرگان " سلسلهٔ فردوسیه " به شمار می رود.

اضافه کنیم که استان بهار یکی از استانهای شرقی هند است و در ادوار قدیم نیز مرکزروحانی شبه قاره محسوب می شده .در حدود پنج و نیم قرن قبل از میلاد مسیح ناحیهٔ بهار محل ریاضات و عبادات و مجاهدات گوتم بودا و منبع تبلیغات روحانی او بوده است علاوه برین همین نواحی منشاء دین او یعنی " دین بودائی " و مرکز یکی از فرق مهم مذهبی هندو یعنی فرقهٔ " جین" نیز که مجدّد آن مهاویر بود، شناخته شده است .

شیخ شرف الدین احمد در حدود شش و نیم قرن پیش در همین سرزمین تعلیمات روحانی را آغاز نمود و خدمت به دین اسلام راپیشنهاد خاطر کرد، که تأثیرات آن تاکنون باقی است.

خوشبختانه جزوی از آثار و ملفوظات شیخ و چند تألیف دیگر آن دوره ، که در ترجمهٔ احوال اوست، از دستبرد ایام مصون مانده و به دست ادباء و مؤلفین بعدی رسیده است .

از ابتدای قرن حاضر هجری بعضی از فضلاء و تذکره نویسان بهاربه ضبط ترجمهٔ حال و تفصیل آثار وی متوجه گردیدند و در شرح حال و آثار اوکتابها تألیف نمودند، ولی دربارهٔ مؤلفین مزبور می توان گفت که آنان :

(ا) بعضی از مباحث مهَم را مختصر و مجمل نوشته اند.

(ب) بعضی از نکات مشکله را بدون حل گذاشته اند.

(ج) در اخذ حقایق از مآخذ قدیمه دقّت نظر به کار نبرده اند و بسیاری از وقایع حیات شیخ را بدون تحقیق و تفحّص رها کرده اند.
(د) در بیشتر موارد منابع خود را تصریح ننموده اند.
اینک مثالی چند به عنوان نمونه می آوریم :

(۱) در بحثی از اسلاف شیخ مؤلفین کتب " وسیله شرف و ذریعهٔ دولت " و "کنز الانساب" و "سیرت الشرف" و "آثار منیر" شجرهٔ او را آورده اند، ولی هیچ کس از آن ها بحثی دربارهٔ اختلاف در اسامی و تعداد اسلاف او نکرده است و تنها مؤلف "تذکرهٔ صادقه" موضوع "هاشمی" بودن امام محمد فقیه را (که جد پدری شیخ بود) در مظان بحث قرار داده است و ما دربارهٔ موضوع فوق بحث مفصّلی را در فصل دوّم ،باب دوّم آورده ایم .

(۲) در هیچ یک از تألیفات سابق از پسران امام محمد فقیه ، که در نواحی مختلفهٔ استان بهار می زیسته اند، بحث به میان نیامده است و ما دربارهٔ این موضوع شرح مفصلی در فصل دوّم ،باب دوّم آورده ایم .

(۳) در ضمن واقعهٔ رفتن شیخ به سنارگاؤن درمیان مؤلفین کتب "آثار منیر" و" تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" از یک طرف و مؤلف کتاب " مناقب الاصفیا" از طرف دیگر، اختلاف خاصی دربارهٔ سن وی وجود دارد.

مؤلفین کتب "آثار منیر" و" تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" این واقعه را در ۶۶۸ هجری آورده‌اند، یعنی وقتی که شیخ شرف الدین هفت سال داشت و صاحب کتاب"مناقب الاصفیا" می گوید که در آن وقت او به سن بلوغ رسیده بود. ما در این باره تحقیقات خاصی کرده و نتایج آن را در فصل دوّم،باب سوّم آورده ایم .

(۴) واقعهٔ ملاقات او باشیخ نظام الدین اولیاء در دهلی درمیان مؤلفین سابق موضوع اختلاف است و علاوه بر صاحب کتاب " سیرت الشرف "هیچ یک از آن ها به حّل آن نکوشیده است. دربارهٔ این موضوع بحثی در فصل اوّل باب چهارم آورده شده است.

(۵) دربارهٔ اقامت وی در جنگلها در دو روایت قدیمهٔ ذیل اختلاف زیادی وجود دارد بدین نحو که هیچ مؤلفی به حل آن نکوشیده است.

طبق روایت صاحب کتاب "مناقب الاصفیا"(برگ ۱۴۸ - الف) مدّت اقامت وی در جنگلها "سی سال" بوده و طبق روایت صاحب "مؤنس القلوب"(مجلس دوازدهم ، برگ ۴۷ -الف) "چهل سال" بوده است .ما نتائج این بحث را در فصل اوّل، باب ششم آورده ایم .

(۶) هیچ کس از مؤلفین سابق در ضمن ذکر اهدایی جاگیر و تعمیر خانقاه معظم از جانب سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲ هـ/ ۱۳۲۵ - ۱۳۵۱م) و پس دادن فرمان جاگیر به جانشین او

سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ هـ/ ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م) تعیین وقت نکرده است و فقط صاحب "سیرت الشرف" واقعهٔ اهداء را درمیان ۷۲۵ و ۷۴۶ هجری قمری ،که مدت بیست و یک سال می باشد، تعیین کرده است . نتیجهٔ تحقیقاتی ، که درین زمینه شده ، در فصل سوّم و چهارم، باب ششم آمده است .

(۷) سیرت و روش زندگی شیخ شرف الدین، که از مهم ترین موضوعات است، در تألیف های گذشته ، نیامده است.این موضوع در فصل دوّم، باب هفتم شرح داده شده است .

(۸) در ذکر اخلاف او درمیان مؤلفین سابق اختلاف شدیدی وجود دارد و هیچ یک از آن ها به نتیجهٔ قطعی نرسیده است . ما دربارهٔ این موضوع بحث مفصّلی را در فصل سوّم باب هفتم آورده‌ایم .

(۹)ذکر مشایخ خانواده بلخیهٔ فردوسیه بعد ازکناره گیری آنها از سجّاده وی در شهر بهار در هیچ تألیف نیامده است و ما اینک برای اوّلین بار این موضوع را در فصل چهارم باب هفتم ذکر کرده ایم .

(۱۰) بحث محققانه ای دربارهٔ روابط او با دیگران ، اعم از شاه و درویش و یا امیر و فقیر، در هیچ کتابی یا تذکره ای بدین طریق که ما آورده ایم ، نیامده است، از این موضوع در فصل دوّم و سوّم باب هشتم یاد شده است .

(۱۱) آثار و ملفوظات شیخ در هیچ تألیف و یا تذکره ای اعم از قدیم و یا جدید، به تحقیق بررسی نشده و از این موضوع مهم در فصل اوّل ،دوّم، سوّم و چهارم،باب نهم بحث شده است.

(۱۲) از تاریخچهٔ نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قارّه ، که از زبان شیخ ابو الحسن علی هجویری(متوفّی بعد از ۴۶۵ هجری) تا وفات شیخ (۷۸۲ هجری) به وجود آمده بدین نمط ، در هیچ کتابی بحث نشده است .مااوّلین بار این موضوع را در فصل اوّل باب دهم شرح داده ایم .

(۱۳) سهم شیخ را در اکمال نثر متصوفانهٔ فارسی هیچ یک از مؤلفین سابق در معرض تحقیق قرار نداده‌اند ، از این موضوع خاص و مهّم در فصل سوّم ، باب دهم سخن رفته است.

(۱۴)مختصات نثر فارسی وی در فصل سوّم ، باب دهم موضوع بحث قرار داده شده است .

این کار خطیر در مدت سه سال و نیم به انجام رسید و در ضمن آن تمام منابع ، اعم از قدیم و جدید و یا خطّی و چاپی ، به نظر دقیقی مطالعه شده و حاصل مطالعه و تحقیق در این صفحات آمده است و نیز به سهم خود هیچ بحثی را، دربارهٔ وقایع حیات شیخ و با آثار و ارزش آثار او فروگذار نکرده ایم .کتاب حاضر کامل ترین اثر تاریخی و ادبی است که تاکنون دربارهٔ شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری به رشتهٔ تحریر در آمده است .

البته لازم است بگوئیم که اگر لطف خداوندی و راهنمایی پیشروان این راه و کمک دوستان مشفق نمی‌بود این کتاب به وجود نمی آمد.

اینک حاصل تحقیقات خود را ، به پیشگاه فضلای زبان فارسی وعلاقه مندان به این زبان غنی و شیرین علمی و ادبی و فلسفی و حکمی تقدیم می کنیم و امیدواریم که مورد قبول و پسند خاطر آنان قرار گیرد.

قسمت اول

بحثی در منابع کتاب حاضر

باب اوّل - بررسی منابع

موضوع تحقیقات منقسم است در سه قسمت ذیل :
قسمت اوّل: بحثی در اسلاف شیخ و ورود آنان در استان بهار.
قسمت دوّم : شرح حال شیخ شرف الدین.
قسمت سوّم : آثار شیخ و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قارّه .

منابع قسمت اوّل

(الف) کتب تاریخ (قدیم)

(۱) ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی،تاریخ بیهقی (تألیف ۴۵۱ هـ/ ۱۰۵۹م).
(۲) ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین‌الجوزجانی،طبقات ناصری (تألیف ۶۵۸ هـ/ ۱۲۶۰م).
(۳) ضیاء الدین برنی،تاریخ فیروز شاهی (تألیف ۷۵۸ هـ/ ۱۳۵۷م).
(۴) شمس سراج عفیف ،تاریخ فیروز شاهی ،(تألیف بعد از ۸۰۱ هـ/ ۱۳۹۹م).

کتب جدید

(۱) استانلی لین پول (Stanley Lane-Poole)، طبقات سلاطین اسلام (The Mohammadan Dynasties).
(۲) تاریخ هند، نشریهٔ دانشگاه کیمبرج (The Cambridge History of India) جلد سوّم (ترکها و افغان ها)، تدوین وولزلی‌هیگ (Wolseley Haig) .
(۳) آر.سی . ماجمدار و دیگران (R.C.Majumdar & Others)،تاریخ مفصل هند(An Advanced History of India).

چون مایهٔ اعتبار این کتب نزد اهل فضل و تحقیق مسلّم است وآنان از محتویات و مختصّات کتب مزبور مطلع هستند، از تکرار اطلاعات دربارهٔ این ها خود داری نمودیم .البته لازم است که دربارهٔ دو تذکرهٔ قدیم صوفیه ، که از آن هااستفادهٔ زیادی شده ، شرح مختصری در ذیل آورده شود:
اوّل " سیر الاولیا" تألیف سید محمد مبارک کرمانی المدعو به امیرخرد است . تذکرهٔ مزبور در

تراجم احوال مشایخ چشت به‌طور عام و در احوال مرشد مؤلف یعنی شیخ نظام الدین اولیاء (متوفی ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۵م) به صورت خاص است.

بخش آخر این کتاب مشتمل است بر بیان آداب سلوک و بعضی از اقوال و مکتوبات و ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء.این تذکره یکی از کتب معتبر در ذکر مشایخ چشت به شمار می رود و حاوی وقایع دورهٔ شیخ شرف الدین است و ما از بعضی مطالب آن استفاده کرده‌ایم.

دوّم " اخبار الاخیار" تألیف شیخ عبد الحق محدّث دهلوی ،نام کامل این کتاب " اخبار الاخیار فی اسرار الابرار" است و این کتاب مشتمل است بر تراجم احوال دویست‌وهفتاد و نه تن از صوفیه، که از آن میان فقط یک نفر یعنی شیخ عبد القادر جیلانی بیرون از شبه قارّه زیسته است و پنج نفر از آنها " نساء صالحات" می باشند.شیخ عبد الحق محدث سعی نموده است که هر چه در ترجمهٔ حال کسی بیان می کند، قرین صحت باشد. اگر تاریخ ولادت و تاریخ وفات شخصی به اطلاع او رسیده است،در ضمن تذکره آورده و همچنین اگر کسی تألیفی داشته ، از آن نیز ذکر کرده است و اگر تألیف در دست او بوده دربارهٔ ارزش معنوی آن اظهار عقیده نموده و بعضی ازمطالب کتاب رابه عنوان نمونه آورده است.

دربارهٔ مختصات این کتاب خود مؤلف در مقدمه می گوید:

" و چون ذکر از مشایخ از دیار عرب و عجم درکتب و صحائف ارباب معارف مسطور و مذکور شده است چنان منظور خاطر فاتر شد، که آنچه از اخبار و آثار، ثبت آن درین اوراق اختیار افتد. بعد از ذکر پیر دستگیر، شیخ العالم والغوث الاعظم، فرد الاحباب، قطب الاقطاب، غوث الثقلین، شیخ محیی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الجیلانی رضی اللّه عنه، مخصوص این دیار باشد، یعنی دیار هندوستان، که مقام خاص غرباء و محبّان و دوستان است، زیرا که اگرچه احوال بعضی از مشاهیر ایشان مسطور و مزبور شده و لیکن اخبار اکثری از مشایخ و علماء و اتقیای دیگر، که از زمان ابتدای فتح اسلام، که زمان ظهور این کرام درین دیار است، در هر عصری و عهدی معروف و مشهور بودند، درکتابی معیّن مبیّن و مسطور نیست مگر در بعضی ملفوظات و رسائل به بعضی از تقریبات و رسائل مذکور شده و یا بر السنهٔ خواص و عوام مشهورگشته و جماعت دیگر از متأخرین قریب این زمان ،که هنوزاحوال و اوصاف ایشان به زبان قلم نرسیده و از السنهٔ اهل عصر سر بیرون نکشیده است،پس درین صحیفهٔ شریفه ، که مجموعه ایست از عجائب اخبار و آثار و غرائب حقایق و اسرار از ابتدای زمان خواجهٔ بزرگ معین الحق و الشرع والدین تا منتهای الف عاشره، که تاریخ کتابت این کلمات متین است، آنچه از احوال اولیاء و اصفیا و عرفاء و مشایخ و بزرگان دین و مقتدایان ارباب یقین درکتب و رسائل و در ملفوظات مشایخ چشتیه وغیرهم در نظر آمده، و از ثقات روات، که جانب صدق ایشان راجع بلکه متعین باشد، بااستعمال نوعی از تفرس و اعتبار و امتحان و اختیار واجب وقت کاتبان تاریخ و مستمعان اخبارست ، شنیده شده، نوشته آمده".

(ب) اسامی کتب که در ضمن احوال اسلاف و اخلاف شیخ از آن ها استفاده شده است :
در این جا فقط از سه کتاب که در آن سلسلهٔ نسب شیخ ذکر شده است بحث می‌کنیم. (کتابهای دیگر که درآن ذکر اسلاف او آمده است حاوی وقایع زندگانی شیخ نیز هست، و شرحی دربارهٔ آنها در ضمن منابع قسمت دوّم آورده شده است).

۱ - تحقیقات المعانی

مجموعهٔ گفتار های مولانا شاه آمون (متوفی ۷۸۴ هـ/ ۱۳۸۲م) خلیفهٔ خاص شیخ شرف‌الدین ، مرتّب این کتاب توسط پسر وخلیفهٔ مولانا شاه آمون است، که نام وی مذکورنیست.
این کتاب مشتمل است بر سه مجلس ونسخهٔ خطّی که در دست است، تاریخ کتابت ندارد.
شجرهٔ نسب شیخ که درین کتاب نقل شده، از خود وی روایت شده و با اینکه در نسخهٔ کتاب، که از آن استفاده شده است، اختلافاتی دارد، ولی از شجرهٔ نسبی که درین کتاب آمده ، نمی توان صرف نظر کرد و در ذکر اسلاف شیخ بدین موضوع اشاره شده است.

۲ - کنز الانساب

تألیف سید عطا حسین المشتهر به عبد الرزاق فانی‌است.مؤلف از اهالی استان بهار بوده درین کتاب ذکر " انساب بزرگان دین متین و پیران طریقهٔ راه یقین را "آورده و از منابع ذیل استفاده نموده است :
(۱)" بحر الانساب" در ذکر اولاد دوازده امام علیهم السلام. (۱)
(۲) "احتساب الانساب" در نسب اولیای متقدمین و نام مؤلف مذکور نیست .
(۳) نسب نامه ، تألیف سید شاه وحید الدین احمد (عَم مؤلف کنز الانساب).
(۴) نسب نامهٔ، منظوم، در سلسلهٔ نسب بزرگان دین ، تألیف شاه مخدوم بخش فردوسی البهاری متخلص به وافی.
کتاب "کنز الانساب " در سنهٔ ۱۳۰۰هـ / ۱۸۸۳م تألیف شد و در همان سال در بمبئی به چاپ رسید. درکتابت نسخه اشتباهات زیادی رخ داده است، با این همه در ضمن بحث در اسلاف و اخلاف شیخ شرف الدین خالی از فائدتی نیست .

۳ - آثار منیر

تألیف سید محمد مراد الله منیری که در سنهٔ ۱۳۶۷ هـ/ ۱۹۴۸م تألیف و طبع شده و محل طباعت آن پتنه است .

کتاب مزبور در ترجمهٔ احوال شیخ یحیی ، پدر شیخ شرف الدین و جانشینان روحانی اوست. درین کتاب ذکری از اسلاف مخدوم و خانوادهٔ مادری او نیز آمده است. گذشته از احوال مشایخی که در منیر زیسته اند، کتاب مزبور حاوی شرح عمارات تاریخی منیر نیز هست.

منابع قسمت دوّم

(الف) منابع دورهٔ معاصر شیخ

منابع مزبوره مشتمل است بر تألیفات خود شیخ و ملفوظات یعنی مجموعه ای از گفتار های او که مریدان ترتیب داده اند واین منقسم است به سه بخش :

تألیفات : یک کتاب .

مکتوبات : چهار مجموعه .

رسائل : سیزده رساله .

شرح مختصری از تألیفات شیخ

مطالب الطالب

از تألیفات شیخ فقط همین یک کتاب باقی مانده است .این کتاب ضخیم ، که مشتمل است بر ۴۵۴ برگ، شرحی است بر کتاب "آداب المریدین" شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبد القاهر سهروردی (متوفی ۵۶۳ هـ/ ۱۱۶۸م).

قاضی اشرف ، که محرّک تألیف و کاتب نسخه اصلی بوده، در دیباچهٔ کتاب می گوید که شیخ شرح مذکور را به او بین ماه ربیع الاوّل ۷۶۵و ماه ذی الحجه ۶۶۵ هجری املاء فرمود و بر خلاف معمول، سبب تألیف کتاب رابه جای مقدمه در خاتمه آورده است و می‌گوید:

" یاری از یاران این درویش مسمی به قاضی اشرف شرفه اللّٰه تعالی ، بین اصحاب هذاالعلم که محب این طایفه و قابل فّن ایشان بود، ازین درویش التماس نمود که ... نسخهٔ " آداب المریدین" که از تصنیف شیخ المشایخ،قدوة الطریقین و امام الثقلین ، ضیاء الحق والدین ابو النجیب عبد القاهر محمد سهروردی ...که در آن خدمت شیخ تمسک به آیات قرآن و احادیث کرده است و از کلمات

فضل آمیزش و ازآن مشایخ سلف رضوان الله علیهم، نیز آورده، می خواهم که آن را بخوانم .اگر در حالت خواندن ترجمه شود در آن اطنابی رود و به منزلهٔ شرح گردد و برین نادان و دیگر مسلمانان ادراک آن آسان شود و مرخاص و عام را از آن نصیبی و حظّی بود و طالبان الهی و را هروان نامتناهی را، که پسروان نبوی و محبان مصطفوی اند، دستوری گردد. بنابر این با عثه و به سبب این قضیه مرضیه بر خود التزام نمودم و چنانکه مفهوم گردد، در طی کتابت آوردن گفتم".
(برگ ۴۵۳ - الف و ب)

شیخ در اثناء شرح کتاب " آداب المریدین " بسیاری از مسائل تصوف را، که در آن کتاب آمده ، توضیح داده است و بنابرین این کتاب یکی از منابع مهم در افکار و عقاید متصوفانهٔ او شمرده می شود.

مکتوبات

سه مجموعهٔ ذیل از مکتوبات شیخ باقی مانده است :
مجموعهٔ اوّل : حاوی صد مکتوب که توسط مرید خاص او زین بدر عربی در ۷۴۷ هجری قمری تدوین یافته است .
مجموعهٔ دوّم : حاوی دویست و چند مکتوب که توسط مرید دیگرشیخ موسوم به اشرف بن رکن (یعنی همان قاضی اشرف که محرّک تألیف " مطالب الطالب " بود) در ۷۶۹ هجری قمری تدوین یافته است .
مجموعهٔ سوّم : حاوی بیست و هشت مکتوب که به نام مولانا مظفر بلخی است و این مجموعه بعد از ۸۰۳ هجری قمری توسط خلیفه و سجاده نشین دوّم شیخ موسوم به شیخ حسین بلخی برادر زادهٔ شیخ مظفر بلخی تدوین یافته است .

کتاب دیگری که موسوم است به " فواید رکنی " و مشتمل است بر بعضی عباراتی از سه مجموعه فوق مکتوبات و بدین لحاظ این کتاب را نمی توان مجموعهٔ مستقل مکتوبات شیخ شمرد.

مجموعهٔ اوّل مکتوبات مشتمل است بر صد مکتوب واز آن نود و هشت مکتوب به نام قاضی شمس الدین ، یکی از مریدان خاص اوست و دو مکتوب (یعنی مکتوب هشتم و نهم) به نام قاضی صدر الدین است .

اگرچه در مکتوبات این مجموعه ذکری از وقایع دورهٔ حیات شیخ به صراحت نیامده است ولی از مطالعهٔ آنها می توان روش زندگانی و عقاید متصوفانه و رفتار او با بزرگان و مریدان را معلوم کرد.

مجموعهٔ دوّم مکتوبات مشتمل است بر دویست و هشت مکتوب به اشخاص مختلفه از

مریدان و معتقدان و علماء و مشایخ و امراء و یک پادشاه .ازین مجموعه روابط شیخ را با آنان می‌توان معلوم کرد. بیشتری ازین مکتوبات محتوی مسایل تصوف است و بعضی مشتمل است بروقایع شخصی بعضی از فضلاء.

مجموعهٔ سوّم مکتوبات بیست و هشت مکتوب به نام مرید خاص و خلیفه و سجاده نشین اوّل او یعنی مولانا مظفر شمس بلخی ، دارد. این مکتوبات در موضوع اسرار توحید و معرفت است و محبت و اشتیاق شیخ رابرای مریدان خود نشان می دهد.

رسائل

تعداد رسائلی که ازشیخ شرف الدین باقی مانده ، سیزده فقره است.بیشتری از آن ها در جواب سؤالات در مسائل تصوف و عبادت از جانب مریدان و معتقدان اوست و نیز حاوی هدایاتی دربارهٔ عبادت و ریاضت است و می توان شیوهٔ عبادت و ریاضت شیخ را از این رسایل معلوم کرد.

ملفوظات

مجموعهٔ ملفوظات ، که تفصیل آنها در باب نهم آمده است ، از مهم‌ترین منابع دورهٔ شیخ در خصوص احوال زندگانی اوست و در این ملفوظات علاوه بر ذکر بعضی از وقایع مهم زندگانی اسامی حاضرین مجالس او و اشخاص دیگری که روابطی با او داشته اند، به دست می‌آید ، ما ازین ملفوظات استفادهٔ زیادی کرده ایم .

(ب) منابع دورهٔ ما بعد شیخ

این منابع مشتمل است بر تألیفات ذیل :
(۱) شیخ شعیب فردوسی ،مناقب الاصفیا.
(۲) مولانا مظفر شمس بلخی، مکتوبات مخدوم مظفر شمس بلخی ، و مرتّب از شیخ حسین بلخی .
(۳) شیخ حسین بلخی، مکتوبات شیخ حسین بلخی .مرتّب نام ندارد.
(۴) مؤنس القلوب (ملفوظات شیخ احمد بلخی).مرتّب قاضی سید بن خطاب بهاری .
اینک شرح مختصری از کتابهای مزبور:

۱ - مناقب الاصفیا

اوّلین کتابیست که در دورهٔ ما بعد شیخ تألیف یافته و در این کتاب وقایع زندگانی او به وضوح آمده است .

مؤلف نام خود را در هیچ جا نیاورده ، ولی به قول مؤلفین "آثار منیر" و " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت " و دیگران ، تألیف این کتاب به شیخ شعیب فردوسی (۶۸۸ هـ/ ۱۲۸۹م - ۸۲۴هـ/ ۱۴۲۱م)،که پسر عَم شیخ و از معاصرین او بوده ، منسوب است .

کتاب " مناقب الاصفیا" مشتمل است بر تراجم احوال صدو بیست نفر از مشایخ سلسلهٔ فردوسیه ،که از ذکر حضرت رسول صلی اللّٰه علیه وآله و سلم شروع شده و به ذکر مولانا مظفر شمس بلخی خاتمه می یابد.

مؤلف در مقدمهٔ کتاب می گوید:

" مؤلف این اذکار و محرّر این آثار، عفی اللّٰه عنه ، احوال و اخبار جمله پیران این شجرهٔ طیبه از مولد و منشاء و نسبت و هدایت ، شروع ایشان در کار تصوف و بعضی مناقب و کلمات و تاریخ وفات ایشان به قدر وسع و امکان درین اوراق شجرهٔ طیبه آورده، و آن را مناقب الاصفیا نام نهادم" (برگ ۴ - الف).

و اضافه می نماید:" ادنی مراتب اعتقاد و شمّه از ثمرهٔ آن از ضمن بیان روش پیوستگان این صدّیقان، که مرقوم و مفهوم خواهد شد و روش بندگان ایشان آنست که پیر را خلیفة اللّٰه و قائم مقام محمد رسول اللّٰه تصور کنند و حسن آدابی که مر نبی را باید کرد، مر او را به جا آرند و در امور مشروع بی اذن وی هیچ عمل نکنند و همان را قبلهٔ نجات خود دانند..." (برگ ۵ - الف و ب).

این کتاب قبل از ۸۲۴ هـ/ ۱۴۲۱م، که تاریخ وفات شیخ شعیب فردوسی است، تألیف یافته .

مؤلف ، چون بیشتر زندگانی خود را در جنگل ها وکوه ها و در خارج از استان بهار به سر برده ، خود شاهد وقایع مربوط به زندگانی شیخ نبوده و هر چه دربارهٔ وقایع زندگانی او از دیگران شنیده، در کتاب خود آورده است .

۲ - مکتوبات مخدوم مظفر شمس بلخی

این مجموعه، که مشتمل است بر دویست و هشت مکتوب ، اثر اولین جانشین روحانی شیخ، یعنی مولانا مظفر شمس بلخی، است . البته مرتّب این مجموعه برادر زاده و خلیفهٔ او شیخ حسین بلخی است .تاریخ کتابت نسخه ای که در دست است ۱۱۵۰ هجری قمری و نام کاتب غلام یحیی است.

این مجموعه شامل وقایعی است که مربوط است به زندگانی شیخ شرف الدین و در کتاب حاضر از آن ها استفاده شده است .

۳ - مکتوبات شیخ حسین بلخی

این مجموعه مشتمل است بر صدو پنجاه مکتوب دوّمین خلیفهٔ شیخ موسوم به شیخ شرف الدین حسین بلخی .نویسنده در حدود ۷۶۰ هجری در ظفرآباد(در استان کنونی اُترپردیش در هند) تولد یافت و با وی معاصر بود. وفاتش در ۸۴۴ هـ/ ۱۴۴۱م به وقوع پیوسته و مزارش در شهر بهار است. مدون مجموعه نام خود را درکتاب نیاورده است.

گفته های شیخ حسین بلخی دربارهٔ زندگانی شیخ اهمیت زیادی دارد،ولی متأسفانه فقط مجلد دوّم مکتوبات او، که مشتمل است بر چهل و چهارمکتوب ،به دست رسیده و ازین مکتوبات نیز استفاده شده است.

۴ - مؤنس القلوب

مجموعهٔ ملفوظات چهارمین خلیفه و سجاده نشین شیخ شرف الدین موسوم به شیخ احمد بلخی (۸۲۶ هـ/ ۱۴۲۳م - ۸۹۱ هـ/ ۱۴۸۶م)است . یکی از مریدان شیخ احمد بلخی، موسوم به قاضی سید بن خطاب بهاری، گفتارهای او راکه در صد مجلس ایراد شده بود، درین مجموعه جمع آوری نموده است.شیخ احمد بلخی اگرچه معاصر شیخ نبود، ولی تحت سر پرستی جدّ خود، شیخ حسین بلخی، دوّمین خلیفهٔ شیخ، که با وی معاصر بود، تربیت یافته و گفته‌های او دربارهٔ زندگانی شیخ دارای اهمیت است.

یکی از منابع مهم این کتاب " مناقب الاصفیا" تألیف شیخ شعیب فردوسی است البته وقایعی که دربارهٔ شیخ در " مناقب الاصفیا" آمده است در " مؤنس القلوب "مفصل تر بیان شده است . این کتاب نیز از منابع مهم زندگانی او شمرده می شود.

نسخهٔ خطی که در دست است، مشتمل است بر ۲۵۸ برگ ،تاریخ کتابت ۱۲۴۱ هجری قمری و نام کاتب الهی بخش است.

(ج) منابع دورهٔ جدید

این قسم از منابع مشتمل است بر تألیفات ذیل :

(۱) قاضی سید نور الحسین خان بهادر،آثار شرف .
(۲) سید شاه فرزند علی صوفی منیری ،وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت .
(۳) سید ضمیر الدین احمد، سیرت الشرف.
(۴) محمد معین الدین دردائی،تاریخ سلسلهٔ فردوسیه .
اینک شرح مختصری ازکتاب های فوق :

۱ - آثار شرف

تألیف قاضی سید نور الحسین خان بهادر . این کتاب به زبان فارسی در ۱۲۸۲ هجری قمری (۱۸۶۵ میلادی) تألیف یافت و در ۱۳۱۲ هجری قمری (۱۸۹۴ میلادی) در شهر پتنه به چاپ رسید. کتاب " آثار شرف"مشتمل است برصد صفحه و حاوی تاریخ مختصر استان بهار از ازمنهٔ قدیمه تا ۱۲۸۲ هجری قمری و مجملی از احوال شیخ شرف الدین واسلاف واخلاف اوست.

چون منابع قدیم در دسترس مؤلف بوده و او مدتی از زندگانی خود را در شهر بهار به سر برده و به شیخ عقیدت داشته، بیانات او دارای اهمیت ویژه ای است.

۲ - وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت

تألیف سید شاه فرزند علی صوفی منیری.این کتاب در سنهٔ ۱۳۱۱ هجری قمری(۱۸۹۳ میلادی) به زبان اردو تألیف و در ۱۳۱۳ هجری قمری(۱۸۹۵ میلادی) در شهرپتنه به چاپ رسید. کتاب " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت " منقسم است به دو قسمت:

اوّل " وسیلهٔ شرف" (صص ۲ - ۴۵) در احوال شیخ ، مبنی بر وقایعی که در " مناقب الاصفیا" و " مؤنس القلوب" و منابع دیگر، که اسامی آنها ذکر نشده ، آمده است .

دوّم " ذریعه دولت" (صص ۴۶ - ۱۶۴) در اسلاف شیخ و خلفایی روحانی او. مؤلف از اهالی منیر بوده و مآخذ قدیمه در دسترس او بوده است . بنابرین تألیف او از منابع مفید شمرده می‌شود .

۳ - سیرت الشرف

تألیف سید ضمیر الدین احمد که در سنهٔ ۱۹۰۱ میلادی به زبان اردو تألیف یافت و در شهر پتنه به طبع رسید. این کتاب مشتمل است بر سیصد و شصت صفحه .

کتاب " سیرت الشرف " مهم ترین تألیف در احوال شیخ است. اطلاعات مؤلف دربارهٔ وقایع

زندگانی وی دقیق و مفصل است .
اگرچه مؤلف در بیشتر موارد منابع خود را ذکر نکرده است باز هم از لحاظ اطلاعات کثیره، این کتاب دارای اهمیت زیادی است.

۴ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه

تألیف محمد معین الدین دردائی .کتاب مزبور در سال ۱۹۶۲ میلادی به زبان اردو تألیف گردید و در شهرگیا به طبع رسید. این کتاب مشتمل است برچهارصدو هفتاد صفحه در تراجم احوال سی ویک نفر ازمشایخ فردوسیه، از شیخ نجم الدین کبری(م ۶۱۸ هـ) تا صاحب سجادهٔ سلسلهٔ فردوسیه ، در سال انتشارکتاب موسوم به سید شاه محمد سجّاد.
مؤلف ذکر وقایع زندگانی شیخ را به تفصیل آورده و دربارهٔ آثار وی نیز بحث کرده است . او از منابع خطّی، که در شهر بهار به دست او رسید، استفاده کرده است ، ولی بسیاری از نکاتی را ، که ما به النزاع بود حل نکرده و در بعضی موارد دستخوش اشتباهات صریح شده است.
روی هم رفته این تألیف نیز از منابع مهم احوال و آثار شیخ و مخصوصاً جانشینان روحانی اوست.

منابع قسمت سّوم

(الف) منابع جزو اوّل(آثار شیخ شرف الدین)
بحث مفصلی دربارهٔ آثار شیخ در باب نهم آمده است و بدین سبب از بیان آن خود داری شده است.
(ب) منابع جزو دوّم(نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قاره)
منابعی که مربوط به نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قارّه است، در "تاریخچهٔ نثر متصوفانهٔ فارسی " در باب دهم آمده است.
گذشته از کتب مهمّه در رشتهٔ تصوف، کتابی که در تألیف حاضراز آن استفادهٔ زیادی شده است، " اخبار الاخیار" شیخ عبد الحق محدث دهلوی است که ذکر آن گذشت .

پی نوشتها

۱ - در اخبار الاخیار صفحهٔ ۱۳۶نام مؤلف " بحر الانساب" سید محمد بن جعفر آمده است.

باب دوّم

اسلاف شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

فصل اوّل

حرکت امام محمد فقیه از بیت المقدس و ورود به استان بهار

رابطهٔ عرب ها با مردم شبه قارّه پاکستان و هند به پیش از اسلام می رسد. البته بعد از ظهور دین مبین اسلام و مجتمع شدن قوای منتشرهٔ عرب ها جوش و جنبش قوی در آن ها پدید آمد و سلسلهٔ فتوحات مسلمین در بلاداطراف توسعه یافت، چنانچه در نتیجهٔ آن در اواخر قرن اوّل هجری قمری (اوایل قرن هشتم میلادی) اُستانِ سند تا شهر ملتان به تصرف مسلمانان در آمد و در جنوب هند تُجّارِ مسلمان در سواحل غربی و شرقی نواحی مزبوره اقامت گرفتند و این نوع روابط کما بیش سیصد سال جاری ماند.

در اواخر قرن چهارم هجری قمری(اواخر قرن دهم میلادی) غزنویان بر نواحی شمال باختر شبه قارّه هجوم آوردند و در مدت دویست سال سلسلهٔ فتوحات آنان توسعه یافت و شهر دهلی در ۶۰۲ هـ/ ۱۲۰۶م مرکز حکومت با استقلال آنان در شبه قارّه شد. پادشاهان آن دوره به "سلاطین دهلی" موسوم گردیدند. (۱)

در آغاز قرن پنجم هجری قمری (آغاز قرن یازدهم میلادی) لشکر سلطان غزنین به سرداری احمد یتالتگین تا شهر بنارس که از مرز استان بهار به فاصلهٔ بیست و پنج میل است، رفت.(۲)

ازوقایع مزبوره ظاهر می گردد که مسلمانان تا اواخر قرن ششم هجری قمری (اواخر قرن دوازدهم میلادی) به استان بهار رسیده بودند و بدین طریق در نواحی مختلفهٔ شبه قاره به صورت تجار یا فاتحین یا مرشدین روحانی متفرق شدند و اگرچه اهالی محلی شبه‌قاره آنان را "ملچهـ" یعنی خارجی هایی نا پاک می گفتند و طبق مذهب خود خور و نوش را با آنها حرام می دانستند ولی مسلمانان برای آنان ناآشنا نبودند.

دربارهٔ ورود مسلمانان در استان بهار علاوه بر وقایع تاریخی روایاتی نیز وجود دارد و درمیان هر دو یعنی وقایع تاریخی و روایات از لحاظ مدت فرق هفده یا نوزده سال است.

درین ضمن در اوایل حال روایاتی را می آوریم که از قرنها در آن نواحی معروفیت دارد و اهمیت آن نیز قابل ملاحظه است.

طبق روایتی بعضی از مسلمانان در ربع آخر قرن ششم هجری قمری (اواخر قرن دوازدهم میلادی) به استان بهار رسیدند و در آنجا اقامت گرفتند. در تمام نواحی مزبوره در آن دوره هندوها سکنی داشتند و ورود مسلمانان برای اهالی هندو مذهب چیز خوبی نبود، هندوها مسلمانان نووارد رانمی‌پسندیدند و اقامت آنان را بر خلاف خواهش خود می‌دانستند، چنانچه به آنها آزار می

رسانیدند تا مسلمانان مجبور شوند آن نواحی را ترک بگویند.وقتیکه داستان مظالم هندوهای استان بهار برمسلمانان آن ناحیه به مسلمانان نواحی دیگر رسید، آنان به کمک هم‌کیشان خود رفتند و جنگی بین مسلمانان و لشکر امیر هندو به وقوع پیوست امیر هندودر آن جنگ شکست خورد و مسلمانان امارت مزبور را به تصرف خود در آوردند وعدهٔ شان افزونی یافت.

کتابی که حاوی روایت فوق است، در اواخر قرن نوزدهم میلادی به زبان اردو تألیف یافت و موسوم است به " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت " تألیف سید فرزند علی منیری . ترجمهٔ فارسی روایت مزبور به طریق ذیل است :

" در منیر(۳) راجایی (امیری) بود که درکیش خود شدید و نیز بسیار ظالم بود. ناحیهٔ وسیعی را در تصرف داشت که در آن فقط یک خانهٔ مسلمان بود صاحب آن موسوم به مومن عارف بود که آرامگاه او در منیر است . او مردی کامل و صاحب کرامت بود. امیر هر نوع ظلم و شدت را بر او روا می داشت و می خواست که از ناحیه بیرون برود. مومن عارف بزرگی بود که نماز پنج گانه را در بیت‌الله ادا می کرد. چون مظالم امیر از حد گذشت ، مومن عارف به مدینه رفت و بر روضهٔ اقدس حضرت رسول اکرم (صلعم) شکایت کردهمان شب امام محمد تاج فقیه که در شهر بیت المقدس و در محلهٔ قدس خلیل می زیست، رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را درخواب دید و فرمان جهاد صادر شد و آنحضرت نیز ارشاد فرمودند که ما بعضی از امراء و ملوک را امر می فرمائیم و به شما کمک خواهند کرد.

الغرض امام والامقام به وقت صبح ارادهٔ مسافرت و جهاد را به مردم بیان فرمود و مسلمانان زیادی با او همراه شدند و در بین راه هر جا که رسیدند، مسلمانان آن جا همراه شدند و بعضی از پادشاهان به فرمان رسول کریم صلی الله علیه و سلم،که در عالم رویاء مشرف به زیارت آن بزرگوار شده بودند، اقارب خود را سردار لشکر قرار داده، به همراه لشکر(امام محمد فقیه)فرستادند. چنانچه تاج الدین کهاندگاه و میر علی توکل بیگ شهید از شاهزادگان بودند و میر سید جعفر و میر سید مظفر نیز از سرداران بودند و رئیس کّل قوای حضرت قطب سالار علمبردار ربّانی بود که مزارش در ده مهمادانوان (نزد منیر) می باشد.

مختصر اینکه چون لشکر اسلام به مرز آن مملکت رسید، از آنجا جهادشروع فرمودند. چون غازیان با فتح وپیروزی نزدیک به منیر رسیدند، امیر قوم و خویش خود را به همراه خودگرفت و فرار کرد و با زخبرش نرسید بعضی ها می‌گویند که در بین راه به دست یک غازی به قتل رسید.

مختصر اینکه با فتح و ظفر به منیر رسیدند و پرچم اسلام رانصب کردند در رواق متکای سنگی بود که آن را "تکیه" می گویند. امام محمد فقیه بر آن مَتکاء نشست و شمشیر خود را به آب شست. " درگاه بزرگ" که در آنجا مزار شاه یحیی منیری است، جای پرستش بود، غازیان بت ها را شکستند و مجسمهٔ سنگی را که بر در آن بود،شکستند و نشانی از جهاد خود باقی گذاشتند.

قطعهٔ تاریخ:

یـافت چـون بـر راجـهٔ مـنیر ظـفر   داد امـام از دیـن جهـانی را نـوی
هست مـنقول ازبزرگـان سـلف   سال آن "دین محمد(ص) شد قوی" (۵۷۶هـ)

اسامی شهدا که معروف است و در شجره های نسب مسطور است،چنین است:

"علوی شهید، میر سید علی ترک لربک فرید شهید، تاج شهید، معصوم شهید، چندن شهید، جنید شهید، اسحاق شهید، یعقوب شهید، یوسف شهید، پهلوان شهید، صوفی شهید، شاه عبدالغنی شهید، شاه عبد السبحان شهید، قبول شهید، دوست محمد شهید، علاء الدین شهید، سید جـلال شهید، شیرو شهید، سید روشن شهید، شاه غلام حسین شهید،مصطفی خان شهید، یـوسف بـیگ شهید، شیخ عاصم شهید، داود شهید، رضی الله عنهم اجمعین". (۴)

متأسفانه مؤلف منبع روایت مذکوره رانیاورده است بدین سبب صحت روایت مشکوک است.

پنجاه و چهار سال بعد یکی از اهالی دیگر منیر موسوم به سید شاه مراد الله روایت مزبور را با بعضی اضافات درکتاب خود موسوم به "آثارمنیر" آورده است. اینک ترجمهٔ آن روایت به فارسی :

"منیر شریف در استان بهار مقامی تاریخی و متبرک است که از هشتصد سال بازمسکن علمای عظام و متصوفین کرام بوده است .

در آن دوره درین جا راجای منیر فرمانروائی داشت . در دورهٔ او مسلمانی موسوم به حضرت مومن عارف(رح) از موطن خود (یعنی یمن) به غرض سیاحت بدین ناحیه آمد و اقامت گرفت .

راجا به سبب نور ایمانی او خطراتی برای سلطنت خود حس نمود. بدین سـبب ایـن مـنبع ایمانی را مجبور نمود که به یمن برگردد. بالآخر او رخت سفربست و بـعد از گـردش در مـقـامات مختلفه به مرکز اسلام یعنی مدینه منوره رسیده استغاثه ای به بارگاه حضرت رسالت مآب (ص) آورد.التجای این مسافر اسلام خلعت قبولیت یافت و یکی از افراد بزرگ خانوادهٔ هاشم که خانهٔ او از آغاز به خوبی های صوری و معنوی آراسته و شهرهٔبزرگی او در تمام عرب پیچیده بود و در مولد خود یعنی قریهٔ قدس خلیل (هبرون) در شهر بیت المقدس به عبادت خداوند مشغول بود، موسوم به محمد و ملقب به تاج فقیه بود. در خواب به زیارت حضرت رسول اکرم(ص)مشرف گردید و فرمان جهاد یافت . حضرت رسول اکرم(ص) فرمود، رخت سفر ببند و سرزمین منیر را به نور اسلام منور کن. کلاه ما نیز بگیر، خداوند تعالی به برکت این (کلاه) ترا فاتح خواهد گردانید و در راه جـنـگ آوران دیگر نیز همراه تو خواهند آمد.

محمد تاج فقیه همینکه فرمان نبوی یافت از موطن خود با اهل و عیال و کلاه مبارک و تبرکات دیگری که در خانوادهٔ او محفوظ بود حرکت نمود و در راه عدّهٔ زیادی از مسلمانان همراه او شدند و

بعضی از پادشاهان که در عالم رویا مشرف به زیارت حضرت رسول اکرم (ص) شده بودند بعضی از اعزّه خود را به عنوان سرلشکران همراه فرستادند چنانچه تاج الدین کهاندگاه و میر علی ترک لربک شهید از شاهزادگان می‌باشند و سیدنا خطیر الدین ابدال قدس سرّه خواهر زادهٔ حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم شاه عبد القادر جیلانی(رض) نیز به شوق جهاد همراه او شد و در همین جا مقیم گردید.

بدین طریق این جماعت مختصر شکل لشکری گرفت و بیشترین نواحی هندوستان را به خاموشی طی نمود.

لشکر مزبوره از راه شمال مغرب به هندوستان وارد گردید و به ساحل جوی موسوم به کرمنا سانگ(کرمناسا KARMANASA) که نزدیک به بکسر است و مرز حکومت منیر شروع می شود، رسید.چون جوی مزبور را عبور نمود، لشکر راجا مدمقابل گردید و جنگی به وقوع پیوست لشکر راجا هزیمت یافت (لشکر اسلام) تا درب قلعه تعاقب(هزیمنیان)نمود در آنجا راجا ایستاد و بار دیگر جنگ سختی روی نمود. بیشتری از لشکریان راجا به قتل رسیدند و منیر به تصرف مسلمانان در آمد.

بدینطریق ظلمتکدهٔ (منیر) بقعهٔ نورگردید، که نور آن هر ذرهٔ (خاک) استان بهار را منورکرد.

۲۷ رجب سنهٔ ۵۷۶ هـ آن روز مبارک بود که فرمان حضرت رسول اکرم (ص) به دست امام محمد تاج فقیه انجام پذیرفت. قلعهٔ راجا مسمار گردید، ولی خزائن آثار عتیقه تاکنون در درون آن محفوظ است .

بعد از فتح منیر سرگروه لشکر امام محمد تاج فقیه هاشمی قدس سرّه روزی چند در آنجا اقامت داشت و ناحیهٔ منیر را به فرزندان خود سپرد و تنها به بیت‌المقدس مراجعت نمود. تاریخ رسیدن حکومت مستقل منیر به دست مسلمانان بدین طریق است :

یافت چون بر راجهٔ منیر ظفر   داد امام از دین جهانی را نوی
هست منقول ازبزرگان سلف   سال آن"دین محمد شدقوی"(۵)

" فتح (منیر) به دست مسلمانان ۲۷ رجب روز جمعه سنهٔ ۵۷۶هـ اتفاق افتاد . فتح مزبوره محدود بدان محل نبود، زیرا مزارات رفقای امام‌محمد تاج فقیه، که در آن جنگ شهید شدند، در محل هایی است که به فاصلهٔ زیادی از منیر است. به عنوان مثال مزار شاه برهان الدین شهید در محل کمهرار در جنوب پتنه و مزار چندن شهید بالای کوه نزدیک شهر سهسرام است و معروف است به قلهٔ چندن شهید به فاصلهٔ کمی از آن شهر".(۶)

با مقابله هر دو بیان نکتهٔ مهمی باقی می ماند که دربیان اوّل نیست و آن ذکر تبرکات است که

محمد تاج فقیه همراه خود آورد و تاکنون در خانقاه شیخ یحیی موجود است .

محمد معین الدین دردائی مؤلف " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه"(مطبوعه در ۱۹۶۲م) اضافهٔ مختصری بر بیانات فوق نموده است، یعنی اینکه امام محمد تاج فقیه شش سال بعد از اقامت در منیر با راجای آنجا جهاد کرد، ولی مآخذ واقعه را ذکر نکرده است. (۷)

دربارهٔ حقیقت روایت مزبور هیچ منبع با مآخذی در دست نیست و در اوّلین کتابی که ذکرش آمده پانصد و سی و یک سال بعد از وفات شیخ شرف الدین احمد (که در سنهٔ ۷۸۲ هـ اتفاق افتاد) است .

و امّا از نظر تاریخی فتح استان بهار به دست مسلمانان در اواخر سالهای قرن ششم هجری (اواخر قرن دوازدهم میلادی) مسلم و محقق است و وقایع مزبور را ابو نصر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزجانی درکتاب معروف خود موسوم به " طبقات ناصری" آورده است .کتاب طبقات ناصری ، از بهترین منابع و مآخذ تاریخی آن دوره به شمارمی رود. منهاج سراج می گوید:

"... محمد بختیار خلجی از غور و بلاد گرمسیر بود و مرد جلد و نازنده و دلیر و شجاع و فرزانه و کاردان و از قبائل خود به طرف غزنین و حضرت سلطان معز الدین آمد. او را در دیوان عرض به سبب آنکه حال او در نظر صاحب دیوان عرض مختصر نمود، قبول نکرد از غزنین به طرف هندوستان آمد. چون به حضرت دهلی رسید هم به سبب آنچه در نظر دیوان عرض جمالی نداد قبول نیافت از دهلی به طرف بداؤن رفت به خدمت مقطع بداؤن سپهسالار هزبر الدین ازنب او را مواجبی قرار افتاد و بعد از چندگاه به طرف اودهـ رفت به خدمت ملک حسام الدین اغلبک چون اسپ و سلاح نیکو حاصل کرده بود و به چند موضع جلادت و مبارزت نموده او را سهلت و سهل اقطاع دادند. چون مرد شجاع و دلیر بود به طرف زمین منیر و بهار می دوانید و غنائم به دست می آورد، تا استعداد تمام از اسپ و سلاح و مرد به دست آورد ذکر جلادت و غنائم او منتشر گشت و جمار اخلاج از اطراف هندوستان روی بدو آوردند و ذکر او به خدمت سلطان قطب الدین رسید و او را تشریف فرستاد و اعزاز و افر فرمود، چون بدان اکرام استظهار یافت لشکر به طرف بهار برد و آن ولایت را نهب کرد. یک دو سال برین منوال بدان حوالی و ولایت می دوانید تا استعداد حصار بهار کرد. ثقات رواة چنین روایت کردندکه با دویست بر گستوان به در قلعهٔ بهار رفت و مغافصهٔ جنگ پیش برد. دو برادر بودند دانشمند فرغانی، یکی نظام الدین دوّم صمصام الدین رحمهما اللّه در خدمت محمد بختیار.صمصام الدین را کاتب این حروف دریافت در لکهنوتی در شهور احدی و اربعین و ستمائه (۶۴۱ هـ/ ۱۲۴۳ م) و این نقل ازوست :چون به در حصار وصول افتاد . جنگ پیش بردند و این دو برادر دانشمند درمیان آن فوج غازیان جانباز بودند که چون محمد بختیار خود به قوت و دلیری در تنورهٔ دروازهٔ آن حصار انداخت و قلعه را فتح کرد و غنائم بسیار به دست آمد. بیشتر ساکنان آن موضع برهمنان بودند (۸) و سرهای تراشیده داشتند، همه کشته شدند و در آنجا

کتب بسیار بود.چون آن کتب در نظر اهل اسلام آمد جماعتی را طلب کردند تا از معانی آن کتب اعلامی باز دهند. جمله کشته شده بودند چون معلوم شد تمامت آن حصار و شهر مدرسه بود و "بهار" به لغت هندوی اسم " مدرسه" باشد. چون فتح برآمد، با غنائم بسیارباز گشت و به خدمت سلطان قطب الدین آمد و اعزاز و اکرام وافر یافت ...".(۹)

در عبارت فوق نام سهلت و سهلی آمده است که ملک حسام الدین اغلبک به عنوان اقطاع به محمد بختیار خلجی بخشیده بود. اقطاع مزبوره در بخش های مرزاپور و بنارس کنونی واقع است (۱۰) و این نواحی در سنهٔ ۵۹۰ هـ/ ۱۱۹۴ م بعد از شکست راجای قنوج موسوم به جی چند به دست معز الدین محمد غوری به تصرف مسلمانان درآمده بود و محمد بختیار خلجی از همین جا حملات خود را بر استان بهار آغاز نموده که تفصیل آن را منهاج سراج آورده است .

دربارهٔ فتح استان بهار به دست محمد بختیار خلجی در کتب تاریخ اختلاف زیادی موجود است ولی با مقابلهٔ وقایع مختلفه چنان معلوم می گردد که محمد بختیار خلجی حملات خود را از ۵۹۰ هـ/ ۱۱۹۴م آغاز کرده ، حملات او در حدود دو سال دوام داشته است و منهاج سراج نیز تصریح نموده که در موقعی که شهرت حملات محمد بختیار خلجی بر زمین منیر و بهار در اطراف پیچید، لشکریان گرد او جمع شدند و داستان شجاعت او به قطب الدین ایبک در دهلی رسید و ایبک تشریفی برای او فرستاد و اعزاز و اکرام فرمود.

چون لشکر زیادی گرد او جمع گردید و در فتح متیقن گردید حملهٔ آخرین بر حصاربهارنمود و محل مزبور رابه تصرف خود در آورد .

بدین طریق تاریخ فتح بهار را می توان بین سنوات ۵۹۳ و ۵۹۵ هجری قمری (۱۱۹۷ و ۱۱۹۹ میلادی) دانست (۱۱).درین ضمن می توان گفت که ، منیر قبل از حملات محمد بختیار خلجی (به نواحی منیر و بهار) به دست مسلمانان در آمده بود و اولاد امام محمد فقیه در آنجا اقامت داشتند. چون تصرف حصار و بهار به دست محمد بختیار خلجی مسلّم شد، شیخ یحیی بن شیخ اسرائیل ابن امام محمد فقیه نواحی منیر را نیز به او سپرد .(۱۲)

پی نوشتها

۱ - دربارهٔ روابط مسلمانان با اهالی شبه قارّه و فتوحات آنان درین نواحی رجوع شود به کتب ذیل:

الف - سید سلیمان ندوی ،عرب و هند کی تعلقات، اله آباد، ۱۹۳۰.

(B) -Dr,Tara Chand. Influence of Islam on Indian Culture. Allahabad,1946.

ج - شیخ محمد اکرام ،آب کوثر، لاهور، ۱۹۵۸م.

۲ - ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی،تاریخ بیهقی،به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاّض،تهران،۱۳۲۴ش:۴۰۲.
۳ - تلفظ کلمهٔ " منیر" در زبان سنسکریت به فتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث و رابع (Manyira) آمده است.
(A) - Journal of the Bihar & Orissa Research Society, Vol.II,Part IV, 1916,pp.441-444.
(B) - Bihar Through the Ages, Edited by R.R.Diwakar, Calcutta,1959,p.324.

(ب) تلفظ کلمهٔ "منیر" در دورهٔ مسلمانان که در اواخر قرن ششم هجری (اواخر قرن دوازدهم میلادی) شروع شده است مدّتها مطابق تلفظ سنسکریت آن کلمه با تغییر مختصری به فتح اوّل و سکون ثانی و فتح ثالث و سکون رابع بوده است و بعدها در تلفظ این کلمه تغییر مهمی به عمل آمد و به فتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث و رابع در آمد. ولی دلائلی برای تغییر مزبور و تاریخ تغییر به دست نیست .البته به طور قطعی می توان گفت که تلَفظ دوّم این کلمه تا بیشتر از دویست و پنجاه سال بعد از فتح بهار به دست مسلمانان رایج بوده است چنانکه از شواهد ذیل به اثبات می رسد:

(الف) شیخ حسین بلخی (متوفی ۸۴۴ هـ/ ۱۴۴۰م) خلیفه و جانشین شیخ شرف الدین احمد در یکی‌از اشعار خود می گوید:

مقتدای دین پیرم منیری
این سخن از ما بگفت از دلبری
(ص ۱۵ دیوان چاپی)

(ب)ابراهیم قوام فاروقی در تألیف خود موسوم به " شرفنامهٔ منیری"که ما بین سنوات ۸۶۲ و ۸۷۹ هـ/ ۱۴۵۸ و ۱۴۷۵م به تکمیل رسیده وآن رابه لحاظ عقیدت به شیخ شرف الدین احمد منیری منسوب نموده است دراشعار ذیل می گوید:

مغیث جهان سرور منیراست	که خاک در روضه اش عنبر است
سمی نبی احمد منیری	که دارد بدو دین حق برتری

ابراهیم قوام فاروقی اهل بهار بود و شرفنامهٔ منیری کتاب فرهنگ است مشتمل بر لغات فارسی و عربی‌و ترکی - رجوع کنید(الف) فهرست انگلیسی نسخ خطی عربی و فارسی در کتابخانهٔ بانکیپور(پتنه) جلد نهم ،شمارهٔ نسخه ۷۹۱صص ۱۷ - ۱۸ (ب) فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، جلد دوّم، ابن یوسف شیرازی، تهران، ۱۳۱۸ هجری شمسی صص ۱۸۹ - ۱۹۰ (ج) مدار الافاضل، الله داد فیضی سرهندی، به اهتمام دکتر محمد باقر، لاهور، ۱۹۵۹ م ، صفحه(هـ) و(د) (متن و پاورقی).

سید شاه فرزند علی منیری مؤلف "وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت" دربارهٔ تلفظ کلمهٔ منیر می گوید: " منیری‌به فتح

اوّل و ثالث و سکون ثانی و رابع است و اکنون به سبب کثرت استعمال به فتح میم و کسر نون و یای مجهول شهرت دارد و در نواحی مغرب (یو پی و دهلی و پنجاب) به ضم میم تلفظ می کنند چنانچه استادمردم اسد الله خان غالب غفرله موقعی که نامه ای به من می نوشتند ضمّه بر میم می‌آوردند"(ص ۴۷).

منیر اکنون قریه ایست که در غرب شهر پتنه کرسی استان بهار به فاصلهٔ هجده میل واقع است. قریهٔ مزبوره قبل از ربع چهارم قرن ششم هجری (ربع چهارم قرن دوازدهم میلادی) در ناحیهٔ امارت قنوج بوده است(Bihar Through the Ages,P.324)چنانچه در اوایل قرن حاضر میلادی برهمنی در موقع مرافعهٔ خود یک لوحهٔ فلزّی به عنوان شاهد آورده است، که از روی آن ده بدلی واقع در پتالهٔ (یعنی جزء بخش) منیر از طرف‌گووند چندر، راجای قنّوج در سنهٔ ۱۱۸۳ و کرمی (مطابق ۸۲۰ هجری / ۱۱۲۶ میلادی)به عنوان جاگیر به یکی از اجداد او بخشیده است و یکی از شرائط عطیه مزبوره این بوده است که آن برهمن و اخلاف او"تُرکش دَند" یعنی"محصول ترکان"خواهند پرداخت.

عقاید مؤرخین دربارهٔ مفهوم اصطلاح "ترکش دند" مختلف بوده است. بعضی ها می گویند "ترکش دند"محصول بوده است که امرای محّلی بر خلاف حمله های ترکان در تدارک دفاعی صرف می نمودند و برخی می گویند که محصول مزبور باج حملهٔ ترکان بوده است .

در دورهٔ مسلمانان در قریهٔ منیر بعضی ساختمان های مهم به وجود آمده است، اگرچه بعضی از آثار قدیمهٔدورهٔ هندوها نیز در آن قریه موجود است، برای تفصیل رجوع کنید به:

(A) - Bengal District Gazetters; Vol. VIII, Patna, I.s.s. O'Malley, Calcutta,pp.201 - 203.

(ب) سید شاه مراد منیری ،آثار منیر،پتنه ۱۳۶۷ هـ/ ۱۹۴۸م.

(C) -M.H.Kuraishi, A Guide to Rajgir, Delhi. 1939.

قریهٔ منیر از محل تلاقی رود خانه های گنگ و سون به فاصلهٔ چند میل به جانب جنوب مشرق واقع‌است. خاک آن بسیار حاصلخیز و به سبب کثرت باران سرسبز و شاداب است. باغهای درخت انبه فراوان است. بابر بادشاه سر سلسلهٔ شاهنشاهان مغولی تیموریه در ۹۳۶ هـ/ ۱۵۳۰م موقعی که بدانجا رسید، به زیارت مزار شیخ یحیی پدر شیخ شرف الدین احمد رفت و مشاهدات خود را در " تزک بابری" بدین طریق آورده است :

" به جهت سیر کردن نیلفر را از طرف جنوب نزدیک اری (شهر آرهٔ کنونی) سوار شدم از آنجا سوهن (آب سون) را نزدیک گفتند. رفته سوهن را تفّرج کردیم . پایان آب سوهن درخت بسیاری نمودار شد. گفتند، منیراست ، قبر شیخ یحیی پدر شیخ منیری آنجاست ، چون این مقدار راه نزدیک رسیده شده بود از سوهن گذشته‌پایان آب سوهن دو سه کروه(یک کروه معادل دو میل می باشد) آمده منیر را سیر کرده، از میان باغات اوگذشته مزار(را) طواف کرده، در کنار سوهن آمده ، نماز پیشین راپگاه ادا کرده، به طرف اردو متوجه شدیم" (تزک‌بابری، ترجمهٔ فارسی از عبد الرحیم خان بن بیرم خان ، چاپ بمبئی ۱۳۰۸ هجری ص ۲۳۸).

۴ - سید شاه فرزند علی منیری،"وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت" ،پتنه ۱۳۱۳ : ۴۹.

۵ - سید فرزند علی منیری،" وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت " : ۴۹.

۶ - آثار منیر : ۱ - ۴ .
۷ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۳۹.
۸ - مؤلف " طبقات ناصری" را دربارهٔ ساکنان حصار اشتباه شده است.تا ۵۵۸ هـ/ ۱۱۶۲ م) خاندان پال بر استان بهار فرمانروائی می داشت. مؤسس این خانواده موسوم به گوپال (جلوس ۷۵۵ میلادی) در شهر بهار، که در آن زمان به نام " ادونت پورا" موسوم بود خانقاهی بودائی تأسیس نمود. خانقاه مذکور را " ادونت پوری و بهارا"می‌گفتند و راهبان بودائی در آن خانقاه می ماندند. رجوع کنید به:

(A)- Bengal Through the Ages, pp. 311 , 325 .

(B)- Bengal District Gazetteers; Vol .VIII, Patna , pp. 189 - 190.

(C)-Dr. Ishwari Prasad, History of Mediaeval India, Allahabad, 1952, p. 143.

۹ - طبقات ناصری ، طبع کلکته، ۱۸۶۴ م : ۱۴۶ - ۱۴۷.
۱۰ - (الف) تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت : ۱۶۱.

(B)- The Cambridge History of India, Vol. III. p. 42 where it is mentioned that it was "Oudh, where Ikhtiyar - ud - din received some fiefs between the Ganges and the Son" and .

(C)- Bihar Through the Ages , p. 381, where it is stated that " Mohammad Bakhtiyar Khalji" ... was granted a Jagir comprising the parganas of Bhuili and Bhagwat in the eastern parts of modern Mirzapur district between the Ganges and the Karmanasa."

۱۱ - بعضی از عقایدی که دربارهٔ تعیین تاریخ فتح شهر بهار در آثار تاریخی مستند عصر جدید آمده است ذیلاً درج می گردد:

(i) - " ... with this accession of strength he invaded Bihar, took its capital, odantpuri, put to death the buddhist mthks dwelling in that great monastery , and returned with his plunder, which included the library of the monastery to make obeisance to Aibak, now, in the summer of 1193, established at Delhi". - The Cambridge History of India, vol. III , p. 42.

(ii) "... Having taken several predatory expeditions into the territories of Bihar, he led an organised attack against the provinces, probably in 1197 A.D., at the head of a small detachment of 200 horsemen. By an intrepid move Muhammad captured the fortress." - History of Mediaeval India, pp. 142 - 43.

(iii) " Authorities differ in their opinion regarding the date of the capture of Nadia by the Muslims. According to Raverty it was effected in A.H. 590 - A.D. 1193 (p. cite., vol .

I., p.588 f.n.) but this date was rejected by Blochmann with cogent arguments(J.A.S.B., Part I, p. 275 - 7). The Views of Edward Thomas that Nadia fell in A.H. 599 = A.D. 1202 - 1203(Chronicles of Pathan Kings of Delhi, p. 110) and of Charles Stewar (History of Bengal, p. 47) that it was captured in 600 A.H / 1203 - 4 A.D. are in conflict with the facts of contemporary history . A recent writer considers the theory of Blochmann that Nadia was captured in 594 - 5 A.H / 1197 - 8 A.D. to be the most plausible one. (Indian Historical Quarterly, March 1936, pp. 148 - 151).
AN ADVACNED HISTORY OF INDIA,pp.279 - 280 (footnote).
R.C.Majumdar & Others, London, 1960.

ذکر تسخیر نودیه در این محل بدین مناسبت است که منهاج سراج صاحب " طبقات ناصری" دربارهٔ این واقعه تصریح نموده، که " دوم سال آن (یعنی فتح حصار بهار) محمد بختیار لشکر مستعد گردانید و ازبهار کشید و ناگاه به در شهر نودیه باز آمد" (ص ۱۵۰).

محمد بختیار خلجی دو سال بعد از فتح حصار بهار، با لشکر خود بر نواحی استان‌بنگاله تاخت آورد و شهر نودیه را به تصرف خود در آورد . کمی بعد او بر تبت ، که ناحیهٔ کوهستانی است ، حمله‌کرد. به سبب دشواری جاده های کوهستانی نتوانست در مقصود خود موفق گردد و عَده زیادی از لشکریان او درآن مهم تلف شدند و نامراد مراجعت نمود و در نتیجهٔ شکست مزبور مریض گردید و در ۶۰۲ هـ/ ۱۲۰۶م وفات یافت.(طبقات ناصری : ۱۵۶ - ۱۵۷).

۱۲ - (الف) وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت : ۵۰ ، مؤلف " بادشاه غازی و مجاهد" نوشته است که درست نیست - آثارمنیر : ۴ - ۵ .

فصل دوّم - اسلاف و اخلاف امام محمد فقّیه

امام محمد فقّیه جدّ اعلای شیخ شرف الدین احمد که ذکرش در فصل گذشته آمده است طبق روایتی اهل بیت المقدس بود و در محلّهٔ قدس خلیل شهر مزبوره اقامت می داشت. در تذکره‌های مختلفه آمده است که از لحاظ نسب مطّلبی هاشمی بود. نسب نامه هایی که دربارهٔ او در تذکره‌ها موجود است با یکدیگر اختلاف دارد و سلسلهٔ نسب به خصوص در یک جا منقطع شده است و تا عبد المطلب نمی رسد تفصیل این اجمال در بحث زیر آمده است .

قبل ازین که بحثی در اختلافات نسب نامه ها و انقطاع سلسله آغازشود، لازم می‌دانیم نسب نامه های مختلفه را از تذکره های معتبر در اینجا درج بنمائیم.اینک تفصیل نسب نامه ها:

۱ - تحقیقات المعانی :نسخهٔ یکم، ملفوظات مولانا شاه آمون، (طبق نسخهٔ خطی در خانقاه شیخ شرف الدین احمد در بهار شریف) نقل از تاریخ سلسلهٔ فردوسیه ص ۱۳۸.

۱ - مخدوم شرف الدین
۲ - مخدوم یحیی
۳ - شاه اسرائیل
۴ - امام تاج فقیه
۵ - امام ابو بکر
۶ - امام ابو الفتح
۷ - امام ابو القاسم
۸ - امام ابو الصائم
۹ - امام ابودهر
۱۰ - امام ابواللیث
۱۱ - امام ابوسهمه
۱۲ - امام ابودین
۱۳ - امام ابومسعود
۱۴ - امام ابوذر
۱۵ - زبیر
۱۶ - عبدالمطلب
۱۷ - هاشم

۲ - تحقیقات المعانی:(۱) نسخهٔ دوّم ، ملفوظات مولانا شاه آمون (طبق نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بلخیه پتنه، برگ ۳ - الف).

۱ - شاه شرف الدین

۲ - شیخ یحیی منیری
۳ - شیخ اسرائیل
۴ - امام محمد فقّیه
۵ - امام ابو بکر
۶ - امام ابو الفتح
۷ - امام ابو القاسم
۸ - امام ابو الصیام
۹ - امام ابوالدهر
۱۰ - امام ابو اللیث
۱۱ - امام ابوشهمه
۱۲ - امام ابودین
۱۳ - امام ابو مسعود
۱۴ - امام ابو دردا
۱۵ - ....
۱۶ - عبد المطلب
۱۷ - هاشم

۳ - مطالب الطالب: (۲)،(شرح آداب المریدین) طبق نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بلخیه ،پتنه ، سال کتابت ۱۱۵۸ هـ

۱ - شیخ شرف الدین
۲ - شیخ یحیی
۳ - شیخ اسرائیل
۴ - محمد فقّیه
۵ - امام ابو بکر
۶ - امام ابو الفتح
۷ - امام ابو القاسم
۸ - امام ابو صیام
۹ - امام ابو الدهر
۱۰ - امام ابو اللیث
۱۱ - امام ابو شهمه
۱۲ - امام ابو دین

۱۳ - امام ابو مسعود
۱۴ - امام ابو دردا
۱۵ - ....
۱۶ - عبدالمطلب
۱۷ - هاشم

۴ - وسیلۀ شرف و ذریعۀ دولت :تألیف سید شاه فرزند علی منیری ،طبع پتنه ،۱۳۱۳ هجری،ص ۴۷.

۱ - مخدوم شیخ شرف الدین
۲ - مخدوم شاه یحیی
۳ - مخدوم شاه اسرائیل
۴ - امام محمد تاج فقیه
۵ - مولانا ابو بکر
۶ - ابو الفتح
۷ - ابو القاسم
۸ - ابو الصیام
۹ - ابو دهر
۱۰ - ابو اللیث
۱۱ - ابو سرمه
۱۲ - ابو دین
۱۳ - ابو مسعود
۱۴ - ابو ذر
۱۵ - زبیر
۱۶ - عبد المطلب
۱۷ - هاشم

۵ - سیرت الشرف :تألیف سید ضمیرالدین احمد ،طبع پتنه ،۱۹۰۱ میلادی ،ص۴۱.

۱ - مخدوم شرف الدین احمد
۲ - شیخ یحیی
۳ - اسرائیل

۴ - مولانا محمد فقیه
۵ - ابی بکر
۶ - ابی الفتح
۷ - ابی القاسم
۸ - ابی الصائم
۹ - ابی دهر
۱۰ - ابی لیث
۱۱ - ابی سهمه
۱۲ - ابی الدین
۱۳ - ابی سعید
۱۴ - ابی ذر
۱۵ - زبیر المکنی
۱۶ - ابی صعب
۱۷ - عبد المطلب
۱۸ - هاشم

۶ - آثار منیر :تألیف سید شاه مراد الله منیری ،طبع پتنه ،۱۳۶۷ هجری ،ص ۹.
۱ - ....
۲ - حضرت سلطان المخدوم شاه یحیی منیری
۳ - حضرت مخدوم سیدنا شاه اسرائیل
۴ - حضرت سیدنا امام محمد تاج فقّیه هاشمی
۵ - مولانا ابو بکر
۶ - مولانا ابو الفتح
۷ - مولانا ابو القاسم
۸ - ابو الصائم
۹ - ابو دهر
۱۰ - ابو اللیث
۱۱ - ابو سرمه (ابو سهمه)
۱۲ - ابو دین
۱۳ - ابو مسعود

۱۴ - ابو ذر
۱۵ - زبیر
۱۶ - عبد المطلب
۱۷ - هاشم

در توضیحات مزبور نسب نامهٔ اول مرتبه مولانا شاه آمون مرید و خلیفهٔ شیخ شرف الدین است که پدر مولانا شیخ ابراهیم و خودش مرید او(۳) و از دوازده سالگی با وی بوده است(۴) و در موقع وفات او نیز موجود بود و نیز مدعی است که نسب نامهٔ مزبور را از شیخ استماع نموده است.

بدین سبب نسب نامهٔ مزبور بر نسب نامه های ما بعد از لحاظ صحت و قدمت رجحان دارد، اگرچه درین نسب نامه نیز در دو نسخهٔ خطّی " تحقیقات المعانی " که در دست است ، بعضی اختلافات روی داده است .

(ب) اخلاف امام محمد فقیه

در موقعی که امام محمد فقّیه از بیت المقدس به جانب شبه قاره حرکت نمود علاوه برهمسفران دیگر حرم و دو پسر او موسوم به شیخ اسرائیل و شیخ اسماعیل با او بودند و امام محمد فقّیه به همراهی خانوادهٔ خود وارد شبه قاره گردیدو به استان بهار رسیده در محل منیر اقامت گرفت .

از وقایع حیات او چنان معلوم می گردد که بنابر اسبابی که ذکر آنها در هیچ تذکرهٔ قدیم و یا جدید نیست برای مراجعت به بیت المقدس تصمیم گرفت البته به طور قطعی می توان گفت که همسر وی قبل از مراجعت او از منیر در آنجا وفات یافت و در همانجا مدفون گردید مزار او در " درگاه بزرگ " منیر تاکنون موجود و محفوظ است .

دربارهٔ مدت اقامت امام محمد فقیه در منیر اطلاعی از هیچ تذکره ای نرسیده است، اما او قبل از فتح بهار به دست محمد بختیار خلجی (درمیان سنوات ۵۹۳ و ۵۹۵ هـ/ ۱۱۹۶ و ۱۱۹۸م) به بیت‌المقدس مراجعت کرده بود، زیرا چنانکه گذشت،ناحیهٔ منیر را نوهٔ او شیخ یحیی ابن شیخ اسرائیل به محمد بختیار خلجی سپرده است.(۵)

دربارهٔ بقیهٔ حیات امام محمد فقّیه فقط حقایق زیر به دست رسیده است:

(۱) امام محمد فقیه به بیت المقدس رسید، با خواهر زن خود ازدواج کرد و پسری از او باقی ماند موسوم به شیخ عبد العزیزکه بعد از فوت پدر از بیت المقدس به شبه قاره آمد و در قریهٔ منیراقامت گرفت.(۶)

(۲) امام محمد فقّیه در اواخر عمر به مکه معظمه رفت و در همانجا به رحمت حق پیوست و

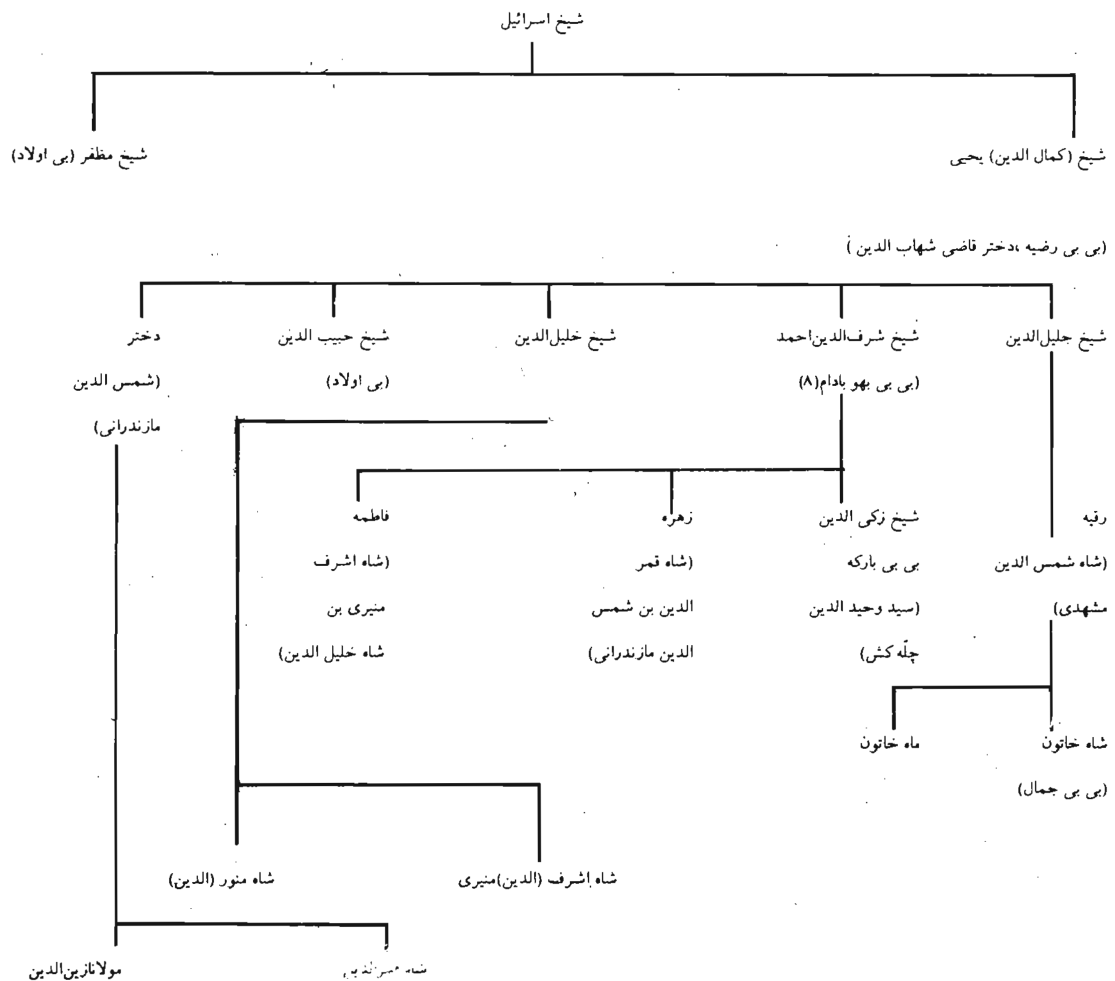
مزار او موجود است (۷).

بعد از مراجعت امام محمد فقّیه از منیر پسر بزرگ او موسوم به شیخ اسرائیل در منیر جانشین پدر شد . پسر دیگر او موسوم به شیخ اسماعیل به جانب دیگر رود خانهٔ گنگ رفت و در آن ناحیه اقامت گزید . سوّمین پسر امام محمد فقّیه یعنی عبد العزیز در موقعی که از موطن خود (بیت‌المقدس) به منیر آمد و با برادر بزرگ خود شیخ اسرائیل بسر برده .

اکنون مختصری از ذکر اولادسه پسر امام محمد فقیه بیان می‌شود ، تا بیان تأثیر روحانی افرادخانوادهٔ مزبور در استان بهار روشن شود.

(۱) اولاد شیخ اسرائیل

پیش از آنکه ذکر مختصری از اولاد شیخ اسرائیل کرده شود در ذیل شجرهٔ اولاد او نقل می‌گردد.



شیخ اسرائیل دوپسرداشت : شیخ(کمال الدین) یحیّی(۹) وشیخ مظفر.
شیخ مظفر در ایّام جوانی وفات یافت و اولادی از او باقی نماند. (۱۰)
شیخ یحیی طبق بیان مؤلف "آثار منیر" در ۵۷۲ هـ/ ۱۱۷۶م در قریهٔ خلیل الرحمن بیت‌المقدس ولادت یافت و در عمر چهار سالگی (در ۵۷۶ هـ/ ۱۱۸۰م) با جدّ امجد خود (امام محمد فقّیه) به منیر شریف آمد (۱۱). وفات شیخ یحیی طبق یک منبع قدیم ۶۹۰ هـ/ ۱۲۹۱م بوده است (۱۲).

شیخ یحیّی تحصیلات ابتدایی را در محضر شاه رکن الدین مرغیلانی (۱۳) که در منیر زیسته‌است (۱۴) به تکمیل رسانید و فیض روحانی از مولانا تقی الدین عربی یافت. (۱۵) ارادت به او نیز داشت. (۱۶)

مولانا تقی الدین عربی مرید و خلیفهٔ شیخ احمد دمشقی بود. زین بدر عربی در معدن المعانی آورده است: " حاضری عرضداشت که مولانا تقی الدین را پیر بوده یا نه (؟) بندگی مخدوم عظمه اللّه فرمود: یاران می گویند که نبود اما بعضی گفته اند که از مولانا شنیده ان (ایم) که مرا با درویشی مسافری ارادت هست تحقیق معلوم نگشته است واللّه اعلم بالصواب". (۱۷) . مولانا تقی‌الدین عربی در قریهٔ مهسون در بنگاله می زیست(۱۸). شیخ یحیی اکثر اوقات برای ملاقات او از منیر به مهسون می رفت چنانکه تفصیل یک ملاقات او با مولانا تقی الدین عربی صاحب " مناقب الاصفیا" بدین طریق می آورد:

" از منیر در مهسون برای ملاقات و زیارت او قصد می کرد. هر بار که شیخ می رفت مولانا برمی‌خاست و تعظیم می کرد و پشت او می بوسید، تاوقتی خود بر مولانای مذکور رفت . مولانا او را تعظیم نکرد. شیخ یحیی در خود منفعل گشت که چیست که مولانا ترک معتاد کرده است. مولانا به اشراق باطن دریافت . گفت : ماکسی راکه تعظیم می کردیم در شکم مادر رفت". (۱۹)

خانوادهٔ امام محمد فقّیه در زهد و تقدس معروف بود و بدین سبب شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل و نوهٔ امام محمد فقّیه بی بی رضیه را ، که دختر قاضی شهاب الدین (۲۰) ملقب به " پیر جگجوت" (یعنی مرشدی که نور جهان است) یکی از صوفیهٔ بزرگ خود و اهل شهر پتنهٔ کنونی بود، به حبالهٔ نکاح خود در آورد و چهار پسر و یک دختر از بطن او زایید.اسامی پسران او بدین قرار است:

(۱) شیخ جلیل الدین
(ب) شیخ شرف الدین احمد
(ج) شیخ خلیل الدین
(د) شیخ حبیب الدین .

نام دختر شیخ یحیّی در هیچ جا مذکور نیست ولی محقق است که او در دورهٔ حیات شیخ

وفات یافته و شیخ برای فاتحه بر مزار او رفته است. (۲۱) و اسامی خواهر زادگان او مولانا قمر الدین (۲۲) و مولانا زین الدین (۲۳)در ملفوظات آمده است .

شیخ یحیی روز یازدهم شعبان ۶۹۰ هـ/ ۹ اوت ۱۲۹۱ م وفات یافته و در منیر مدفون است .

محو طهٔ آرامگاه او به نام " بری درگاه " (۲۴) (یعنی درگاه بزرگ) معروف است. درگاه بزرگ روی یک تل بزرگ واقع است. در جانب شمال آن دروازهٔ بزرگی است که در مغرب آن رواق شکسته و حجره هایی است، که در آخر آنها یک مسجد نیم شکسته موجود است که نمونهٔ فن تعمیر قدیمی می باشد. (۲۵) بیرون دروازهٔ بزرگ مجسمهٔ بزرگ شیر سنگی است که از دورهٔ قبل از ورود مسلمانان در آنجا بوده و موسوم است به " سادول ".(۲۶)

در جانب مغرب بیرون محو طهٔ درگاه بزرگ حوض بسیار بزرگی است که از آثار دورهٔ حکومت جهانگیر شاه (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۰۵ - ۱۶۲۸م) می باشد.در وسط محوطهٔ درگاه بزرگ مزارات غیر مسقف شیخ یحیی و بعضی از افراد خانوادهٔ اوست .(۲۷)

مختصری از ذکر پسران شیخ یحیی به طریق ذیل است:

(الف) شیخ جلیل الدین

پسری از خود باقی نگذاشت . دخترش رقیه در حبالهٔ نکاح شاه شمس الدین (سید وحید الدین چلّه کش داماد شیخ ذکی الدین بن شیخ شرف الدین احمد) در آمد و دو دختر، ماه خاتون و شاه خاتون از بطن او زاده شد که مزار آنها در بهار شریف در محوطهٔ آرامگاه شیخ موجود است.(۲۸)

شیخ جلیل الدین مرید پدر خود شیخ یحیی بود و خرقهٔ خلافت از او یافت و بعد از وفات پدر به عنوان خلیفهٔ او در منیر زیست و در همانجا وفات یافت . مزار وی در پایین مزار شیخ یحیی در درگاه بزرگ منیر موجود است.(۲۹)

شیخ جلیل الدین در موقعی که شیخ در طلب مرشد به دهلی رفت همراه او بود و شیخ به خواهش او به خدمت خواجه نجیب الدین فردوسی رسیده و دست ارادت به خواجه داده است (۳۰).صاحب کتاب وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت عقیده دارد که شیخ جلیل الدین نیز مرید خواجه نجیب الدین فردوسی بوده است (۳۱).

(ب) شیخ شرف الدین احمد

شرح حال شیخ شرف الدین احمد و اخلاف او در صفحات بعد خواهد آمد.

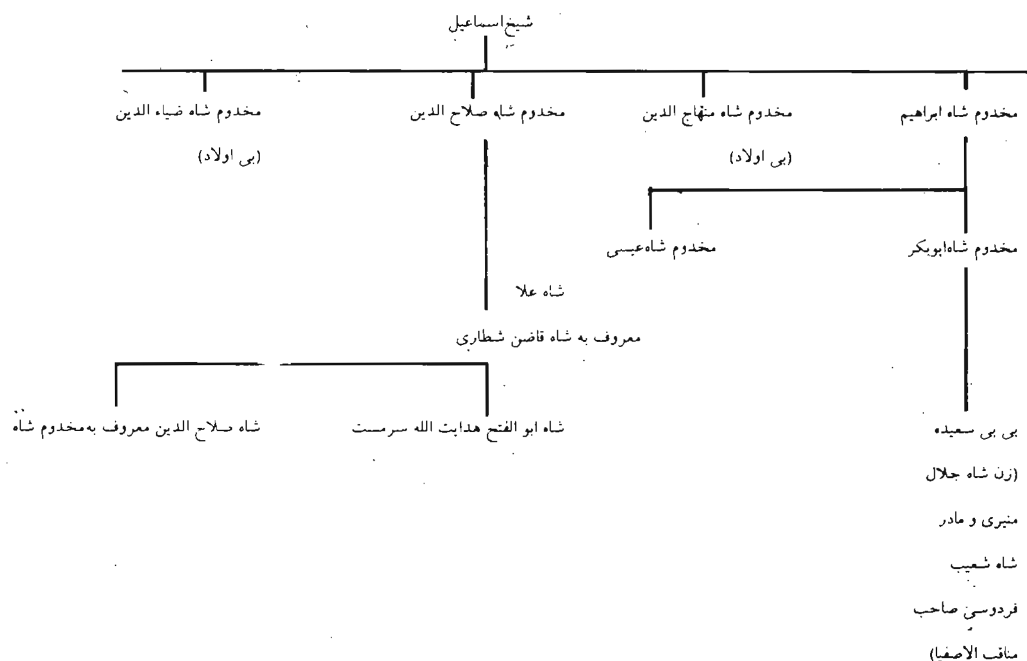
(ج) شیخ خلیل الدین

مرید(۳۲) و خادم خاص شیخ بود(۳۳). مزارش در قرب مزار او در بهار شریف است.
دو پسر از شیخ خلیل الدین باقی ماند: مخدوم اشرف (الدین)(۳۴) و مخدوم منور (الدین) که هر دو مرید حضرت مخدوم بوده اند. (۳۵) طبق گفتهٔ مؤلف "آثار منیر" مخدوم اشرف دختر شیخ موسوم به بی بی فاطمه رادر حبالهٔ نکاح خود درآورد. (۳۶) از اخلاف مخدوم اشرف صوفی معروف موسوم به دیوان شاه دولت منیری (۸۹۸ / ۱۰۱۷ هـ - ۱۴۹۲ / ۱۶۰۸م) بوده است.(۳۷)،که امیر معروف دربار اکبر شاه (۹۶۴ / ۱۰۱۴ هـ - ۱۵۵۶ / ۱۶۰۵م) میرزا عبد الرحیم خان ، خانخانان از مریدان او بوده است. آرامگاه دیوان شاه دولت منیری که نمونهٔ عالی تعمیرات دورهٔ تیموریه در هند است موسوم به " چهوتی درگاه" (یعنی درگاه کوچک) است(۳۸) و این نام نسبت به " درگاه بزرگ" یعنی مزار شیخ یحیی پدر شیخ شرف الدین است، که در منیر است.

(د) شیخ حبیب الدین

به بنگاله رفت و ایام حیات را در آنجا گذرانید. اواولادی نداشت.(۳۹) مزارش دربخش بردوان در استان بنگالهٔ غربی در محل مخدوم نگرسکده متصل به مزار شیخ زکی الدین بن شیخ شرف الدین احمد است.(۴۰)

(۲) اولاد شیخ اسماعیل



از شیخ اسماعیل بن امام محمد فقّیه چهار پسر باقی ماندند: مخدوم شاه ابراهیم، مخدوم شاه منهاج الدین، مخدوم شاه صلاح الدین و مخدوم شاه ضیاء الدین.(۴۱)

مخدوم شاه منهاج الدین و مخدوم شاه ضیاء الدین بی اولاد بودند.(۴۲)

از مخدوم شاه ابراهیم دو پسر، مخدوم شاه ابو بکر و مخدوم شاه عیسی باقی ماندند(۴۳) و پسران مخدوم شاه ابراهیم از بهار شمالی در جانب دیگر رود خانۀ گنگ، که جد آنها شیخ اسماعیل ابن امام محمد فقیه در آنجا رفته و اقامت گرفته بود.، رفتند و در قریۀ کجا نوان در حدود هشت میلی جنوب و غرب منیر اقامت گزیدند.(۴۴)

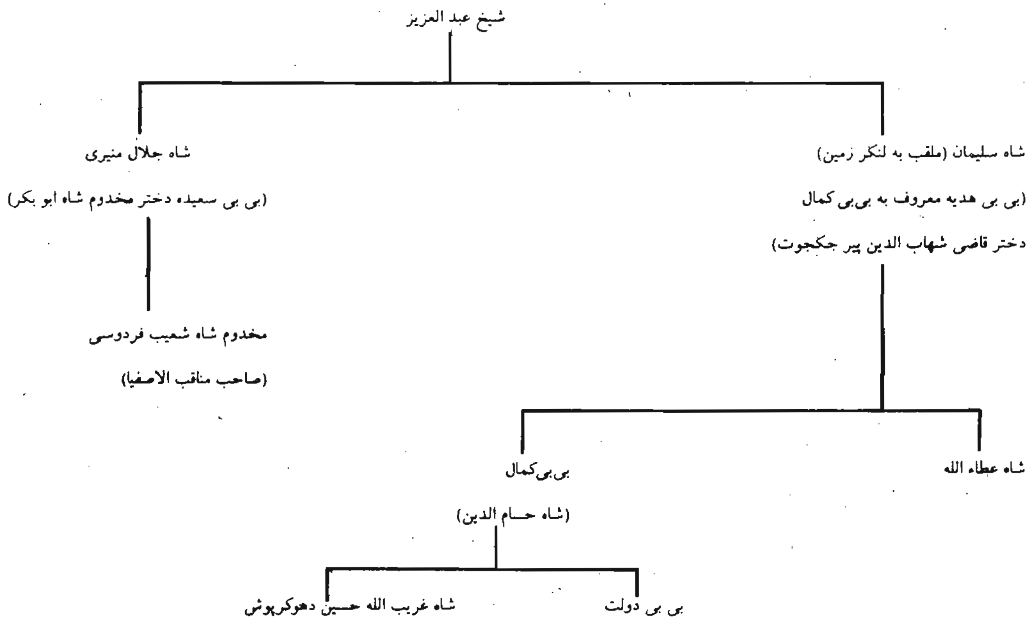
دختر مخدوم شاه ابو بکر بی بی سعیده در حبالۀ نکاح شیخ جلال منیری بن شیخ عبد العزیز ابن امام محمد فقّیه در آمد و از آن ازدواج پسری زاده شد موسوم به شاه شعیب فردوسی (۴۵) که بعدها صاحب کتاب "مناقب الاصفیا" گردید. چون پدرش در کودکی وفات یافت، شیخ شعیب را جدّ مادری او مخدوم شاه ابو بکر پرورش داد.(۴۶)

مخدوم شاه صلاح الدین و اولاد او در ناحیۀ بهار شمالی زیستند و در همان محل سلسلۀ رشد

و هدایت را جاری داشتند.(۴۷)

پسر مخدوم شاه صلاح الدین موسوم به شاه علا معروف به شاه قاضن شطاری (۴۸) (م۹۰۲هـ/ ۱۴۹۷م) (۴۹) و پسر اخیر الذکر شاه ابو الفتح هدایت الله سرمست (۵۰) به عنوان راهنمایان روحانی شهرت زیادی یافتند.(۵۱)

۳- اولاد شیخ عبد العزیز



از اولاد شیخ عبد العزیز بن امام محمد تاج فقیه دو پسر باقی ماندند: شاه سلیمان ملقب به "لنگر زمین" (۵۲) و شاه جلال منیری.

شاه سلیمان سوّمین دختر قاضی شهاب الدین پیر جگجوت موسوم به بی بی هدیه و معروف به بی بی کمال را به حبالهٔ نکاح خود در آورد و در قریهٔ کاکو می زیست.(۵۳) از بطن بی بی کمال یک پسر موسوم به شاه عطاء الله و یک دختر موسوم به بی بی کمال به دنیا آمدند.(۵۴)

پسر بی بی کمال شاه غریب الله حسین ملقب به" دهوکرپوش " معروف است.(۵۵)
شاه جلال منیری دختر شاه ابو بکر موسوم به بی بی سعیده را به حبالهٔ نکاح در آورد واز بطن او پسری یافت که موسوم بود به مخدوم شاه شعیب فردوسی.او مؤلف کتاب معروف موسوم به "مناقب الاصفیا" است که تذکره ای از مشایخ سلسلهٔ فردوسیه است.

پی نوشتها

۱ - تحقیقات المعانی برگ ۲ - ب " ذکر در توالد آباء و اجداد قدوة العارفین مخدوم العالم حضرت مخدوم جهان دام شرفه،حسب اراده حاضرین‌نقلی شریف به لسان گوهر فشان بیان فرمود که روزی از روزهای ماضیه به مقام راجگیر در خدمت سراسرسعادت بندگی مخدوم جهان دام شرفه که ملازم محبت می بودم، آنچه به زبان گوهر فشان حضرت مخدوم جهان دام شرفه مفصل مسموع گشته، خوب یاد دارم و آن اینست " .
۲ -" کاتب این نسخه غلام یحیّی بن غلام شرف الدین از جانب خود این شجره را در ابتدایی کتاب اضافه نموده است " مطالب الطالب (شرح آداب المریدین تألیف شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری)". برگ ۲ - الف و ب.
۳ - تحقیقات المعانی،(خطی) برگ ۴ (ب) و ۵ (الف).
۴ - راحت القلوب ،طبع آگره، ۱۳۲۱ : ۱۹.
۵ - آثار منیر : ۴ - ۵ .
۶ - مراجعت امام محمد فقیه از قریهٔ منیر از تمام تذکره ها به اثبات رسیده است البته دربارهٔ محلی که در مراجعت از منیر اقامت گزید و دربارهٔ سال ولادت و محل ولادت پسرش شیخ عبد العزیز درمیان تذکره نویسان اختلافات زیادی وجود دارد که خلاصهٔ آن به طریق ذیل است:
(الف)آثار شرف (ص ۶۷): " امّا چون بعد روزی چند زوجهٔ شیخ ازین جهان فانی رفت و از نبودن انیسی درین خاک وحشت زای هند دلش بشورید، یکّه و تنها محمل سفربست و به وطن خود باز گشت و خواهر زوجهٔ اولی را خطبه کرد. از آن پسری به وجود آمد مسمی به عبد العزیز ، و صاحبزاده چون به سن رشد و تمیز رسید، به معیت مادرش بعد رحلت پدر بزرگوار به قصد ملاقات برادران رخت به دیار هند کشید و محمل اقامت به منیر کشاد".
(ب) کنز الانساب (ص ۱۷۳): " ولایت این دیار به هر دو فرزندان تفویض نموده روانه به سوی مکه معظمه گشتند. حضرت امام فقیه در مکه معظمه رفته از خواهر زوجه عقد نکاح پرداختند . یک پسر شدند ، عبد العزیز نام . حسب وصیت پدر بعد انتقال شان بهر ملاقات برادران رسیدند. بعد ادراک تعّرف و نشان خاندان به مراجعت پرداختند. چنانچه شاه عبد العزیزهمراه برادر (شیخ اسرائیل) ماندند و مخدوم شاه اسمعیل حسب تقسیم ولایت عبور گنگ در ضلع ترهت اقامت پرداختند".

(ج) وسیلهٔ شرف (صص ۴۹ - ۵۰): " او (امام محمد فقیه) به همراهی سه پسر خود آمد. آنان را به جای خود گذاشت و ملک (استان بهار) (بر آنها) قسمت نمود. سرکار بهار (یعنی بهار جنوبی) به مخدوم اسرائیل و سرکار ترهت (یعنی بهار شمالی) به مخدوم اسماعیل بخشید و مخدوم شیخ عبد العزیز را به شیخ اسرائیل سپرد و گفت : " در هندوستان باشید.اسلام را جاری کنید و مخلوق خدا را راه نیکی بنمائید. من بر آستانهٔ معظمه در مدینه منوره می روم ".

(د)" سیرت الشرف" (صص ۴۳ - ۴۴):" مولانا (امام محمد فقیه) مدّت کمی در اینجا(یعنی منیر) گذرانده بود که حرم او وفات یافت . در این حادثه اگرچه اولاد او با او شریک بود،تا هم او به یاد وطن حقیقی (خود) افتاد پسرها را در منیر گذاشته خود به بیت المقدس مراجعت نمود. به موطن خود رسیده خواهر زن خود را به حبالهٔ نکاح خود در آورد و از این ازدواج پسری(موسوم به) شاه عبد العزیز تولد یافت. مولانا بقیهٔ ایام عمر خود را در قدس خلیل بسر نمود بعد از وفات مولانا پسرش (شاه عبد العزیز)برای ملاقات برادران " علاتی" (نابرادران) به منیر آمدو درین محل رسیده در همین جا اقامت گرفت.

(هـ) " آثار منیر " (ص ۴): " بعد از چند روز از مراجعت امام محمد تاج فقیه (از منیر) به بیت المقدس حرم مکرمهٔ او رحلت نمود. بعد از آن او عقد ثانی کرد که از آن (ازدواج) مخدوم شاه عبد العزیز منیری متولد گردید. چون او (شاه عبد العزیز) به سن شعور رسید، در نتیجهٔ محبت برادران و خاک منیر بدانجاآمده ، و برای همیشه به همانجا ماند.

(و) " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه"(ص ۱۳۹) (بیان خود مؤلف):"او (امام محمد فقیه) را سه پسر بود، شیخ اسرائیل ، شیخ اسماعیل و شیخ عبد العزیز. حرم او در منیر واصل به حق گردید. بدین سبب حضرت محمد تاج فقیه نیابت خود را به پسران خود داده به بیت المقدس مراجعت نمود و با خواهر زن خود عقد ثانی کرده آخرین (ایام) خود را در همانجا گذراند و بار دیگر به هندوستان مراجعت ننمود.

(ز) حاشیهٔ صفحه ۲۴۷ تاریخ سلسلهٔ فردوسیه (به حواله ضمیمهٔ نسخهٔ خطّی مناقب الاصفیا تألیف شیخ شعیب فردوسی مملوکه حکیم سید شاه قسیم الدین بهار شریف)" حضرت امام تاج فقیه پسر کوچک خود شیخ عبدالعزیز را به همراه خود برد و در همانجا(یعنی بیت المقدس)تدارک ازدواج او کرد و دو پسر (یعنی شیخ جلال‌الدین و شیخ سلیمان) به وجود آمدند. بعد از فوت جدّ خود (امام محمد تاج فقیه) و پدر خود شیخ عبدالعزیز هر دو برادر شیخ جلال الدین و شیخ سلیمان نزد عموی خود در منیر آمدند، و در همانجا اقامت گرفتند".

۷ - کنز الانساب : ۹.

۸ - در مکتوبی (مؤرخه ۱۸ دسامبر ۱۹۶۴ میلادی) که حکیم سید شله تقی حسن بلخی صاحب سجادهٔ خانقاه بلخیه از پتنه به این جانب نوشته است، اظهاری دارند که حضرت مخدوم دو ازدواج کرد: اول به کنیزکی (که ذکرش در مناقب الاصفیا آمده است) و دیگری به بی بی بهو بادام، دختر استاد خودش مولانا شرف الدین توامه . از زوجهٔ اوّل یک پسر شیخ زکی الدین داشت که پیش از بلوغ فوت شد و از بی بی بهو بادام دو دختر فاطمه و

زهره متولد شدند. قبر ایشان در منیر در پهلوی قبر مادر موجود است.

۹ - آثار شرف : ۶۸.

۱۰ - آثار شرف : ۶۸ - کنز الانساب : ۱۷۵.

۱۱ - آثار منیر : ۹ .

۱۲ - صاحب " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت" (صص ۵۰ - ۵۱) می گوید: " فقیر روی یک ورق کتاب پارینه بیتی نوشته شده دید که بقیه اش را کرمها خورده بود و آن بیت اینست :

قطب‌اقطاب زمان مخدوم یحیی پادشاه
چون زتخت ظاهری در خلوت باطن نهفت

یقین کردم که حتماً (قطعهٔ) تاریخ بوده باشد من دو بیت دیگر گفته به او ملحق ساختم و مادهٔ تاریخ وفات شریف را که کلمهٔ " مخدوم " است و از اسلاف منقول است با یک مادّهٔ تاریخ دیگر از خود ساخته با آن ملحق کردم :

قطب اقطاب زمان مخدوم یحیی پادشاه — چون زتخت ظاهری در خلوت باطن نهفت
آنک بر پیرایه الفقرفخری نسازداشت — ترک شاهی کرد و یا شاه مجاهد داد مفت
شد دوتاریخش ز القاب شریفش خودعیان — کان یکی" مخدوم" ودیگر"تارک دیهیم"گفت

۱۳ - مرغیلان شهری است در ناحیهٔ فرغانه در ماوراء النهر. در دورهٔ قدیم " مرغینان" هم گفته می‌شد .

- (Encyclopaedia of Islam.Vol. III, Leiden, 1936, p. 279).

۱۴ - آثار منیر : ۹.

۱۵ - آثار منیر : ۱۱.

۱۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۱(ب): " شاید ارادت هم بر مولانای مذکور بوده باشد".

۱۷ - معدن المعانی ،باب دوازدهم : ۱۲۰.

۱۸ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۲.

(ب) - طبق آثار منیر: ۱۱ " قریهٔ مهسون در بخش دیناج پور در استان بنگاله بود بعد از تقسیم شبه قاره در بخش راجشاهی در پاکستان مشرقی می باشد.

-(Social History of the Muslims in Bengal , p. 66).

۱۹ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۱ ب.

۲۰ - قاضی شهاب الدین از اخلاف امام پنجم امام محمد باقر بوده است و خانواده اش در ماوراء النهر اقامت داشته است او در شهر کاشغر در ۵۷۰ هـ/ ۱۱۷۴م تولد یافت از مریدان شیخ نجم الدین کبری (م ۶۱۰ هـ/ ۱۲۱۳م)

بود و از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر السهروردی (م ۶۳۲ هـ/ ۱۱۳۴م) اجازت داشت حالات فخر زمان شهاب الدین : ۷).

قاضی شهاب الدین به شبه قاره مهاجرت نمود و در قریهٔ عالم پور جیتلی متصل به شهر پتنه رسیدو بقیهٔ ایام حیات خود را در همانجا گذرانیده است. .

از هر یک از چهار دختر او اشخاص به وجود آمدند که از عرفای معروف عصر خود به شمار می رفتند اسامی چهار دختر که درمیان مسلمانان ناحیهٔ بهار تاکنون معروفیتی دارد، بدینقرار است :

(الف)بی بی رضیه که زن شیخ یحیی و مادر شیخ شیخ شرف الدین احمد بود.

(ب) بی بی حبیبه (معروف به بی بی جیا) زن سید موسی همدانی و مادر شیخ احمد چرمپوش. (شیخ احمد چرمپوش معاصر شیخ بود و مزارش در شهر بهار است).

(ج) بی بی هدیهٔ (معروف به بی بی کمال) ولیهٔ عصر خود بوده است . او در ازدواج شیخ سلیمان (معروف به لنگر زمین) پسر شیخ عبد العزیز بن امام محمد فقیه در آمد . پسرش شیخ حسین دهوکرپوش در محل مهون مدفون است.

(د) بی بی جمال که زن شیخ حمید الدین چشتی (ابن آدم صوفی) بود و شیخ در جیتلی (پتنه) ، مدفون است. مزارش به اسم " پکی درگاه" (یعنی درگاه پخته)معروف و مرجع خلایق است. پسرش نیم الله سفید باز(م . ۷۹۰هـ/ ۱۳۸۸م) از خلفای شیخ بوده است.

وفات قاضی شهاب الدین به روز ۲۱ ذیقعده ۶۶۶ هـ/ ۴ژوئیه ۱۲۶۸ در جیتلی (پتنه) اتفاق افتاده است. (حالات فخر زمان شهاب الدین : ۱۴) و او در همانجا مدفون است. مزار زنش در پهلوی مزار اوست .چون مزارات مزبوره خام بوده است، موسوم به "کچّی درگاه" (یعنی درگاه خام) گردید. آب رود خانهٔ گنگ خاک قسمت های غربی و شرقی مزارات را با خود برد، ولی مزارات باقی است. راقم حروف در ۱۹۶۲ میلادی دیدارمزارات کرده است. برای بقیهٔ احوال قاضی شهاب الدین رجوع شود به:

(۱) عمادی مجیبی، سید شاه فرید الحق، حالات فخر زمان شهاب الدین ،طبع پتنه ۱۲۸۱ هـ/ ۱۹۶۱م.

(۲) نیر، حکیم سید شاه شعیب ، آثارات پهلواری شریف معروف به اعیان وطن ، پتنه، ۱۳۷۲ هـ/ ۱۹۵۳م: ۳۱۳ -۳۱۵.

(۳) عبد الرزاق فانی، سید عطا حسین، کنز الانساب، بمبئی، ۱۳۰۰ هـ۱۸۸۳/م: ۶۸ - ۶۹.

۲۱ - مسّخ المعانی،مجلس ۴۱،آگره ۱۳۲۱ هجری: ۱۵۵.

۲۲ - معدن المعانی : ۶ ، ۵۰.

۲۳ - ملفوظ الصفر (خطی) برگ ۲۷.ب و ۳۰ .الف : در برگ ۲۷ - ب زین الدین نوشته شده است ولی در برگ ۳۰.الف ، مولانا نظام الدین زین الدین خواهر زاده (رح) نوشته شده است.

۲۴ - آثار منیر: ۲۷ - ۳۰ - علی اصغر حکمت ،نقش پارسی بر احجار هند ،طبع ثانی ،تهران ۱۳۳۷ش : ۱۰۲.

۲۵ - کتیبهٔ ذیل بر بالای دروازهٔمسجد موجود و به قرار ذیل‌است:

ای خوش آنکس کاندرین دارفنا — تخم احسان کاشت در کشت بقا
خاصّه کو کرده بنای مسجدی — بر طریق کعبهٔ بیت الهدی
همچنین بر مرقد سلطان دین — شیخ یحیی سر گروه اولیا
ساخت ابراهیم خان کان کو زدل — مسجد عالی بنا بهر خدا
بندهٔ عاصی چو در تاریخ آن — جستجو بنمود و می زد دست و پا
ناگهان در گوش هوش او سروش — بهر این دار الامان دوسرا
گفت این مصراع از الهام غیب — کرد ابراهیم بیت الله بنا

(۱۰۱۴ هجری)

(آثار منیر: ۳۰).

26 - Bengal District Gazetteers, Vol. viii, patna.p.202.

۲۷ - آثار منیر(نقشهٔ مزارات) : ۳۱.

۲۸ - دربارهٔ مزارات این دو خواهر شرح عجیبی در " آثار شرف (ص ۶۵)"آمده است که ذیلاً مندرج می گردد:
" در جنب قبر بی بی رقیه قدس سرها دو قبر با زمین برابر حضرت ماه خاتون و شاه خاتون دختران بی بی رقیه از عجائب امور آنکه زمین تمام آن مقبره را از گچ ساخته اند و به جزظل الهی ندارد. در فصل گرما از شدت تمازت آفتاب سیما وقت استوا تمام صحن بمثابهٔ تا بهٔ آهنین آتش دیده می شود مگر درمیان این دو قبر ماه خاتون و شاه خاتون که بیشک محل نزول رحمت الهی و مهبط کرم نامتناهی است،عالم یخ می باشد. خنکی بسیار در دست محسوس می گردد و قد شاهدتهٔ مراراً".

۲۹ - آثار منیر : ۱۳.

۳۰ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ . ب .

۳۱ - وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت : ۱۱.

۳۲ - آثار منیر : ۱۱.

۳۳ - زین بدر عربی، رساله وفات نامهٔ مخدوم الملک ،طبع آگره ،۱۳۲۱ هجری : ۲۷ . درین نسخه هرجااشتباهاً جلیل الملة الدین به جای خلیل الدین نوشته شده است.

۳۴ - آثار شرف: ۶۹ - آثار منیر: ۱۵ - البته در "کنز الانساب "(ص ۱۷۵) کلمه " الدین" با نام هر دو برادر اضافه شده است.

۳۵ - کنز الانساب : ۱۷۵.

۳۶ - آثار منیر : ۱۶.

۳۷ - برای شرح حال دیوان شاه دولت منیری که اسمش ابا یزید بود، رجوع شود به آثار منیر: ۳۲ - ۴۲ و وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت : ۸۴ - ۸۹.

۳۸ - برای بیان تفاصیل این بنای عالی رجوع شود به آثار منیر : ۴۵ - ۵۱.
۳۹ - آثار شرف : ۶۹ - کنز الانساب : ۱۷۵.
۴۰ - آثار منیر : ۱۷ - در کنز الانساب (ص ۱۷۵) نام محل مزار شکروه آمده است که حقیقته " شکرده " است.
۴۱ - آثار شرف : ۶۷ - کنز الانساب : ۱۷۴.
۴۲ - آثار شرف : ۶۷ - کنز الانساب : ۱۷۴.
۴۳ - کنز الانساب : ۱۷۸ -تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۷ - ۲۴۸ (پاورقی) فقط ذکر شیخ ابو بکر آمده است.
۴۴ - آثار شرف : ۶۷ - کنز الانساب: ۱۷۴ در هر دو تألیف هجای این قریهٔ کجانوه آمده است و در زمانهٔ قدیم به همین طریق می نوشتند.
۴۵ - آثار شرف : ۶۸ - کنز الانساب : ۱۷۸ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۷ - ۲۴۸ (پاورقی).
۴۶ - کنز الانساب : ۱۷۸ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۸ (پاورقی).
۴۷ - آثار شرف : ۶۷.
۴۸ - کنز الانساب: ۱۷۴ که اشتباهاً " قاض" به جای " قاضن" دارد. صاحب سیرت الشرف در صفحهٔ ۴۲ " شاه قاضن" را لقب و " شاه فیض الله" را اسم نوشته است و در تاریخ سلسلهٔ فردوسیه (ص ۲۴۶ - پاورقی) " شیخ علا" نام و " شیخ قاضن" عرف نوشته شده است.
۴۹ - تذکرهٔ حضرت ابو النجیب عبدالقاهر السهروردی رحمة الله : ۶۴.
۵۰ - کنز الانساب : ۱۷۴ - وسیلهٔ شرف : ۸۴ هدیته الله .
51 - Syed Hasan Askari, Historical Significance of Islamic Mysticisim in Medieval Bihar, Patna, p. 12.
۵۲ - آثار شرف: ۶۸ - کنز الانساب : ۱۷۳ - آثار منیر : ۲۱ (پاورقی).
۵۳ - کنز الانساب : ۱۸۶ - اعیان وطن : ۳۱۴، قریهٔ کاکو در بخش گیا در استان بهار واقع است.
۵۴ - کنز الانساب : ۱۸۶ - آثار منیر : ۲۱ (پاورقی).
۵۵ - در کنز الانساب : ۱۸۶ " مخدوم شاه حسین غریب دهوکرپوش " نوشته شده است و در آثار منیر در یک جا (ص ۱۲ پاورقی) غریب الله حسین دهوکرپوش و جایی دیگر (ص ۲۱ پاورقی)" شاه حسین دهوکرپوش " نوشته شده است.

قسمت دوّم - باب سوّم

شرح حال مخدوم شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری
ازکودکی تاپایان تحصیلات
(٦٦١ - ٦٩٠هـ/ ١٢٦٢ - ١٢٩١م)

فصل اوّل - اوایل زندگانی و آغاز تحصیلات

(الف) اوایل زندگانی

نام و لقب : احمد(۱). در هیچ کتابی غیر ازین نامی از او نمانده است. لقب معروف او "شرف الدین"(۲) است ولی القاب ذیل نیز بالعموم در تألیف های مختلفه آمده است که مریدین و معتقدین او آورده اند:

شرف الحق و الحقیقه و الدین (۳)، شرف الحق و الهدی والدین (۴)، شرف الحق والشرع والدین (۵)،مخدوم جهان (۶)، شیخ جهان (۷)، مخدوم الملک (۸)، شیخ الاسلام(۹)، شیخ‌الاسلام والمسلمین (۱۰)،قدوة المحققین(۱۱) ، برهان المحققین (۱۲)، سلطان العارفین (۱۳).

ولادت : در هیچ تذکرهٔ قدیم تاریخ ولادت شیخ مرقوم نیست. البته بعضی تذکره های عصر جدید بدون تعیین مآخذ سنه ولادت او را ۶۶۱ هجری قمری (۱۲۶۳ میلادی) نوشته اند .

محل تولد: محل تولد شیخ به اتفاق آرای تذکره نویسان قریهٔ منیر است و عمارتی، که در آن ولادت او اتفاق افتاد، تاکنون موجود است و رو به روی رواقی است، که در آنجا، امام محمد فقیه بعد از فتح منیر استراحت فرموده است. بین رواق و عمارت مزبوره حیاطی است به طول تقریباً ۴۸ فوت و عرض نیز همین قدر است و در اطاقی که او ولادت یافت تخته کهنهٔ چوبی موجود است که مادرش روی آن استراحت می فرمود و حجره ای متصل اطاق مزبوره است که پدرش شیخ یحیی در آن عبادت می کرد.

صاحب " مناقب الاصفیا" دربارهٔ ایام بچگی او فقط همین یک جمله نوشته است" مادر شیخ شرف الدین منیری ایشان را در اوان بچگی هیچ وقت بی وضو شیر نداده است"(۱۴).

(ب) آغاز تحصیلات

دربارهٔ آغاز تحصیلات شیخ شرف الدین در هیچ کتابی یا تذکره ای اطلاعی به دست نرسیده است وی خود در ملفوظات دربارهٔ تحصیلات ابتدائی کلمهٔ چند آورده است :

" در ایام خردگی چندین کتاب ها ما را یاد کرانیدند ، چنانکه مصادر و مفتاح اللغات و جز آن درکتابها و مفتاح اللغات جزوی بیتی خواهد بود. مقدار یک جلد یاد گردانیدند و هر بار یاد تمام می شنیدند، یا لیست به جای آن قرآن یاد می کرانیدند" (۱۵).

دربارهٔ تحصیلات او می توان از کتب و تذکره های مختلف معلوماتی کسب نمود:

شیخ در آغاز دورهٔ بلوغ به تحصیل علوم دین مشغول گردید، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید: " سماع است چون به بلاغت رسید و در علوم دین مشغول شد. علوم دین به کمال حاصل کرد" (۱۶).

در همان ایّام چنان اتفاق افتاد که شیخ برای ادامهٔ تحصیلات دینی خود از منیر به سنارگاؤن رفت.(۱۷)

چنان اتفاق افتاد که شیخ شرف الدین تو أمه (۱۸) که عالم معروف دورهٔ خود بود و در دهلی می زیست به فرمان پادشاه دهلی از دهلی به سنارگاؤن می رفت. در بین راه روزی چند در منیر اقامت داشت و با پدر شیخ ملاقات نمود. در ضمن آن او را دید، و به جودت ذهنی او متأثر گردیده و او را برای رفتن به سنارگاؤن و ادامهٔ تحصیلات خواهش نمود. شیخ نیزخواهش مولانا شرف الدین تو أمه را قبول نموده از والدین خود اجازه خواست و به سنارگاؤن عزیمت نمود. تفصیل این اجمال به الفاظ صاحب " مناقب الاصفیا" ذیلاً مندرج می گردد:

" در آن وقت عظمت و بزرگی و دانشمندی مولانا اشرف الدین در ولایت هند بلکه در عرب و عجم برآمده بود(۱۹). در جمیع علوم کمال داشت ناظم کیمیا و هیمیا(؟)سیمیا نیز بروجه کمال داشت. در علوم دین مرجع علمای دین بود. عوام و خواص امرا و ملوک ، همه معتقد و مطیع و منقاد وی بودند. در علم سیمیا عجائب ها به خلق نمودی. از غایت انقیاد خلق پادشاه دهلی بترسید که نباید ملک را گیرد.به حیلهٔ مولانا در سنارگاؤن روان داشت. در آن وقت بنگاله در ضبط پادشاه دهلی بود. مولانا نیز به فراست دریافت . از آنجا که اطاعت اولوالامر واجبست مولانا سفر سنارگاؤن اختیار کرد. در اثنای سفر در قصبهٔ منیر رسیده شیخ شرف الدین برای ملاقات رفت.به دیدن وفور علم و کمال دانشمندی مولانا اشرف الدین فریفته گشت. گفت تحقیق علوم دین در خدمت و صحبت بغیر این چنین محققی حاصل نگردد و عزم کرد که در خدمت مولانا و به صحبت او در سنارگاؤن برود و مولانا اشرف الدین توأمه نیز به دیدن روش صلاح و تقوی شیخ شرف الدین منیری خوش گشت، گفت: در تعلیم علوم دین در حق این چنین کسی کوشش باید کرد. شیخ شرف الدین به استرضای مادر و پدر برابر مولانا اشرف الدین توأمه در سنارگاؤن رفت .در تحصیل علوم دین با قصی الغایت کوشید" (۲۰).

از وقایع مزبوره استنباط می گردد که شیخ در موقع رفتن از منیر به سنارگاؤن به هفده یا هجده سالگی رسیده بود و بدین طریق واقعهٔ مزبور احتمالاً در ۶۷۸ یا ۶۷۹ هـ/ ۱۲۷۹ یا ۱۲۸۰م اتفاق افتاده است.ولی طبق بیانات سید شاه مراد الله منیری (۲۱)، دکتر محمد صغیر حسن معصومی (۲۲) و محمد معین الدین دردائی (۲۳) معلوم می گردد که عمر شیخ در آن موقع هفت سال بود لاکن هیچ یک از نویسندگان مزبور مآخذی برای اثبات این حقیقت نیاورده‌اند .

دکتر عبد الکریم وقت عزیمت شیخ را از منیر به سنارگاؤن درمیان سنوات ۱۲۷۸ میلادی (۶۷۷ هجری قمری) و ۱۲۸۳ میلادی (۶۸۲ هجری قمری) متعین کرده (۲۴) و اضافه نموده است که طبق بیان شاه شعیب ، مؤلف " مناقب الاصفیا" که " در آن وقت ولایت بنگاله در ضبط پادشاه دهلی بود" واقعهٔ مزبور درمیان سنوات ۱۲۸۲ و ۱۲۸۷ (۶۸۱ و ۶۸۶) اتفاق افتاده است (۲۵).

پی نوشتها

۱ - مکتوبات صدی ،لکهنو ، ۱۲۸۶ :۳ - معدن المعانی ،بهار، ۱۳۰۱هـ - ۱۸۸۴م: ۳ - مخ‌المعانی،آگره (هـند)، ۱۳۲۱ق : ۲ - سه صدی مکتوبات ، ۱۳۱۹ ق : ۳۳۲ - آثار شرف، پتنه، ۱۳۱۲ق : ۶۵ - وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت ، پتنه ۱۳۱۳ق :۳ - سیرت الشرف ، پتنه، ۱۹۰۱ م : ۴۰ - آثار منیر، پتنه،۱۳۶۷ق : ۱۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه ، گیا ۱۹۶۲ م : ۱۳۷.

۲ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۳۷.الف - راحت القلوب ، آگره ، ۱۳۲۱ ق : ۲، خود شیخ در بعضی مکتوبات "احمد یحیی منیری الملقب به "شرف " نوشته است - سه صدی مکتوبات ، مکتوب ۲۹ : ۴۰۲ و مکتوب ۴۰ : ۴۱۲ و مکتوب ۷۶ : ۴۶۴، مکتوب ۸۵ : ۴۸۰ وغیره.

۳ - خوانِ پر نعمت:۲ - بحر المعانی(خطی) برگ ۱ - الف.

۴ - مکتوبات سه صدی : ۲ - مخ المعانی :۲ .

۵ - رساله در ذکر و فواید آن(خطی) برگ ۱ . الف - آثار شرف: ۶۸.

۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۷ - الف .

۷ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۳۷ - الف.

۸ - سیرت الشرف : ۴۰ - آثار منیر (دیباچه): ۱۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۳۷ - لقب " مخدوم الملک " فقط در کتب جدیده که در قرن حاضره تألیف شده است ،مشاهده می شود. در تذکره های قدیم بیشتر " مخدوم جهان" یا " شیخ جهان" آمده است.

۹ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۳۸ (الف).

۱۰ - رسالهٔ وفات نامه، آگره ، ۱۳۲۱ ق: ۲۲.

۱۱ - رساله در ذکر و فواید آن (خطی) برگ ۱ - الف .

۱۲ - ایضاً

۱۳ - ایضاً

۱۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۱ - ب .

۱۵ - معدن المعانی (باب ششم): ۴۳ . از گفتار شیخ معلوم می گردد که او چه ذوقی با علم دین و عبادت و ریاضت داشته است نیز اینکه او به سبب حفظ نداشتن قرآن مجید بی اندازه متأسّف بود.

۱۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۲ - ب .

۱۷ - نام قدیم " سنارگاؤن" " سبرناگرام" بوده است . محل مزبور اکنون به فاصلهٔ ده میل به جانب جنوب مشرق شهر واگه، کرسی استان پاکستان شرقی واقع است. محل مزبور اکنون ویرانهٔ محض است از آثار قدیم ظاهر است.البته قبل از آغاز دورهٔ حکومت مسلمانان " سنارگاؤن" شهر مهم بوده و پایتخت فرمانروایان هندو مذهب بوده‌است. بعد از این که نواحی مزبوره در حدود سلطنت اسلامی در آمد این محل در دورهٔ بعضی از

فرمانروایان مسلمان پایتخت تمام نواحی بنگاله بوده است. چون " سنارگاؤن" نزدیک به رود خانهٔ میگهنا واقع بوده است درقرن هفتم و هشتم هجری مرکز معروف تجارت دریائی درمیان مشرق قریب و مشرق بعید بوده است.

یکی از فرمانروایان سنارگاؤن سلطان غیاث الدین اعظم شاه (۷۹۵ - ۸۱۳ هـ/ ۱۳۹۳ - ۱۳۱۰م) بوده است که خواجه حافظ شیرازی را به دربار خود دعوت کرد و چون خواجه حافظ نتوانست این خواسته را اجابت کند غزلی برای سلطان فرستاد که یک بیت آن بدینقرار است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

ودر مقطع غزل نام سلطان را نیز آورده است:

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
غافل مشو که کار تو از ناله می رود

۱۸ - مولانا شرف الدین توأمه اهل بخارا بود ولی تحصیلات خود را در خراسان به اتمام رسانید چنانکه از بیت ذیل مثنوی " نام حق" ظاهر است:

از بخاراست مولد ونسبش
در خراسان علوم فکتبش

مثنوی " نام حق " در ۱۸۸۵ میلادی در بمبئی (هند) و در ۱۳۳۲ هجری قمری در کانپور(هند) به چاپ رسیده است. تذکره نویسان این مثنوی را اشتباهاً تألیف مولانا شرف الدین توأمه بخاری دانسته اند، ولی ازبعضی اشعار آن ظاهر است که این مثنوی را کسی دیگر نوشته و در ابیات آن اشاره به مولانا شرف الدین توأمه کرده است. برای اطلاعات دیگر دربارهٔ این مثنوی رجوع کنید به :

- Social History of the Muslims in Bengal, pp. 73 - 76.

مولانا توأمه در ۷۰۰ هـ/ ۱۳۰۰ م در سنارگاؤن وفات یافت و در همان جا مدفون است .

(i) - Dr. Mohammad Saghir Hasan Masumi, " Sunargaon's Contribution to Islamic Learning"(Islamic Culture,First Quarterly , January 1953), Vol. xxvii, No 1. pp. 8-17.

(ii) - Social and Cultural History of Bengal, Vol 1.pp.103 - 106.

شیخ معترف علم و فضل استاد خود بود چنانکه در یکی از مجالس خود فرموده است: " مولانا شرف الدین توأمه :این چنین دانشمندی که در تمامت هندوستان مشار الیه بودند و هیچ کس را در علم ایشان شبهتی‌نبود... ایشان این چنین چیزها نبشتند بعد از آن دیگری را هم شاید که بنویسد" (خوان پر نعمت ، مجلس ششم:۱۵).

حافظ زین الدین برادر مولانا توأمه لحن بسیار دلکش داشت و به قول شیخ : " سلطان شمس الدین (التتمش) عاشق خواندن او بود. او را امام خود گردانید. سلطان شمس الدین را در هر محلی و مقامی امامی و مؤذّنی علیحده بودی. هر جا که رسیدی و وقت نماز آمدی امام آن مقام پیش رفتی و نماز گذاردی . امّا اگر مولانا زین-

الدین حاضر بودی مجال نبودی آن امام پیش رفتی. سلطان شمس الدین اشاره کردی که زین الدین تو برو. چون سلطان شمس الدین نقل کرد قتلغ خان شاهزاده او را امام خود گردانید..."(مخ المعانی ،مجلس ۲۳ : ۵۵).

۱۹ - در نسخهٔ خطّی و نقل مطبوعه آن اشتباهاً " اشرف الدین " آمده است ولی نام حقیقی او چنانکه در مثنوی " نام حق " در بیت ذیل آمده است شرف بوده است نه اشرف .

ایـــن تــرا یـــادگار از شـــرف است

نـــام‌اودر جهـــان بـــه هـــرطرف است

-(Social History of the Muslims in Bengal, p. 73(footnote).

۲۰ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۳ - الف .

۲۱ - آثار منیر (پاورقی) : ۱۴ " در موقع مسافرت خود از دهلی به سنارگاؤن مولانا شرف الدین توأمه بخاری در سنهٔ ۶۶۸ هـ برای ملاقات حضرت مخدوم شاه یحیی منیری رحمته الله علیه به منیر شریف آمد".

۲۲ - معارف ،ماهنامه (عدد ۱، جلد ۸۳ ص ۶۷): " حضرت شیخ ابو توأمه در سنهٔ ۶۶۸ هـ مطابق به سنهٔ ۱۲۷۰م به سنارگاؤن رسید و مدرسه و خانقاهی تأسیس نمود .

۲۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه (ص ۱۴۱): " در سنهٔ ۶۶۸ هـ مطابق به سنهٔ ۱۲۷۰ به سنارگاؤن رسیده علامه (شرف الدین توأمه) مدرسه و خانقاهی را تأسیس نمود".

24 - Dr. Abdul Karim, Social History of the Muslims in Bengal , Dacca, 1959,p.70.

۲۵ - کتاب فوق، p.72.

فصل دوّم - مسافرت شیخ از منیر به سنارگاؤن

شیخ به همراهی مولانا شرف الدین توأمه از منیر به سنارگاؤن رفت. شرح وقایع مسافرت در هیچ کتابی یا تذکره ای به دست نرسیده است. مولانا شرف الدین توأمه در آن محل پذیرایی خوبی یافت و طلاب علوم دینی گرد آمدند و مولانا مدرسه و خانقاهی تأسیس نمود و چنان معلوم می گردد که مردم مخیر آنجا در تأسیس مدرسه و خانقاه و مخارج یومیهٔ مؤسسات مزبوره به مولانا شرف الدین توأمه کمک می نمودند.

وی به تحصیل علوم پرداخت و تمام همت و توجهٔ خود را بر کسب علوم دینی گماشت و شب و روز مشغول بود و به سبب اتلاف وقت برای حصول غذا به مطبخ عمومی نمی رفت . مولانا توأمه برین امر مطلع گردیده غذای او را در محل اقامت او می فرستاد، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید:" از غایت مشغولی در کندوری(۱) مولانا اشرف الدین توأمه حاضر نمی شدی . گفتی : در حاضر شدن کندوری بسیار وقت ضایع می شود. چون مولانا اشرف الدین توأمه کیفیت حال دریافت برای او طعام علیحده تعین کرده" (۲).

خود وی جایی دربارهٔ وضع تدریس مولانا شرف الدین توأمه می گوید: " ایشان جعد افریشمی می‌کردند و ازار بند افریشمی بستند... در حالت سبق گفتن اگر جای سخن مشکل میشدی در تأمّل می شدند. در حالت تأمّل جعد را بر کتف می آوردند و بر دست می گرفتند تا آن سخن به تأمّل حل می شدی بعد ها می گذاشتند و آن مشکل را بیان می کردند"(۳).

در جای دیگر شرح حلقهٔ درس را بدین طریق می آورد: " در سنارگاؤن برادر مولانا با مولانا زین الدین نام داشت . او را قرآن نیکو یاد بود. در وقت سبق خواندن اگر در سبق کسی آیتی برای تمسّک حکمی آمدی در آن محل مولانا محتاج می شدند که در کدام سوره است و مولانا زین الدین نشسته بودی، دریافتی که مولانا تتبع می کند برای طیبت و حرکت زمانی خاموش ماندی و دم نزدی و یاران را چشمک دادی که اکنون که خواهد گفت. بعده مولانا روی مبارک سوی او می‌آوردند و می‌گفتند که بس کنید ، اکنون بگوئید که در کدام سوره است. بعده گفتی که در فلان سوره است" (۴).

شیخ در کسب علوم به نهایت می‌کوشید و در آن ایام ازکثرت طعام پرهیز می نمود و روزه می گرفت، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید:" در تحصیل علوم دین با قصی الغایت کوشید. شب و روز در علم مشغول می‌بود. در آن مشغولی ریاضت و مجاهدة داشت... روزه های طی داشتی"(۵).

و نیز صاحب " سیرت الشرف" درین باره اضافه می نماید :" شوق حضرت مخدوم برای کسب علوم به درجه رسیده بودکه در آن ایام نامه هایی که از خانهٔ خود می یافت باز نمی‌کرد مبادا خبر

موحش باشد که خیالات او را منتشر نماید. در نتیجه آن نامه هایی را که در دورهٔ تحصیل خود یافت، در خریطه انداخت"(۶).

چون از علوم دین فراغت یافت استاد او خواهش نمود که او را علوم کیمیا و سیمیا وغیره بیاموزد. ولی شیخ نپسندید و گفت :" استاد خواست تا دیگر علوم نیز تلقین کند. گفت مرا همین علوم دین پسنده است" (۷). تفصیل علومی که شیخ در آنجا کسب نمود، درکتب تذکره نیامده است و می توان گفت که علوم مروجهٔ دینی از نوع قرآن و تفسیر و حدیث و فقه و منطق و فلسفه و ریاضیات کسب نمود و تألیفات او برین معنی شاهد است.محیط آن دوره را دربارهٔ اتباع اصول فقهی از واقعهٔ ذیل که خود شیخ نقل کرده ، می توان استنباط نمود:

" در سنارگاؤن هم یکبارگی متعلمان در خوردن چونه(۸) شغب آغاز کردند که حرام است، زیرا که صدف از اجزای حشرات بحر است و حشرات بحر حرام است. پس چونه هم حرام باشد. شوری در سنارگاؤن افتاد ،به امرا و ملوک خبر رسید که متعلمان خوردن چونه حرام می گویند. ایشان هم متردد شدندکه بخوریم یا نه ؟ مفتیان را جمع کردند . مفتیان هم گفته که چندین هزار خلق درین مبتلا است پس در آنچه خلق مبتلا باشد اگر بر حرمت آن جواب بنویسیم حکم کرده باشیم که چندین مسلمانان حرام می خورند. بعده هیچ کس بر حرمت آن فتوی ننبشت"(۹).

مهمترین واقعه ای که درمدت اقامت وی در سنارگاؤن رخ داد، ازدواج اوست. قدیمترین مآخذ وقایع حیات او می‌نویسد که شیخ به تحصیل علوم مشغول بود که به بیماری شدیدی گرفتار گردید، واطبایی آنجا به عنوان مشوره گفتند که علاج آن ازدواج است. چنانچه زنی را به ازدواج گرفت و پسری از بطن او زائید و در موقع مراجعت منیر آن پسر را به همراه خود آورد(۱۰).

قدیمترین مآخذی که در دست است یعنی " مناقب الاصفیا" می گویدکه ازدواج شیخ با کنیزکی اتفاق افتاد ولی در حاشیهٔ رسالهٔ احوال حضرت مخدوم الملک که متن اصل رساله از مناقب الاصفیا مقتبس است و در آخر نسخهٔ مکتوبات صدی مطبوعه، سنهٔ ۹۷ - ۱۲۹۶ هـ در لکهنو آمده است، بیان شده زنی که وی ازدواج نموده بود، کنیزک نبود، بلکه دختر مولانا توأمه بود و خود مولانا توأمه او را به ازدواج شیخ در آورده بود(۱۱).

حاشیهٔ مزبور در اصل نسخهٔ خطی " مناقب الاصفیا" که در سنهٔ ۹۷ - ۱۲۹۶ هـ چاپ شده است و در دست داریم موجود نیست و بدین سبب می توان گفت که اضافه ایست که در ادواربعد دربیان واقعهٔ ازدواج شیخ افزوده شده است و اجماع اکثر تذکره نویسان جدید برین نکته است که زن شیخ کنیزک نبوده بلکه دختر استاد وی یعنی مولانا توأمه بوده است (۱۲).

در تعیین مدت اقامت شیخ در سنارگاؤن درمیان تذکره نویسان اختلاف زیادی وجود دارد، ولی بعضی از تذکره نویسان عصر جدید عقیده دارند که وی بنابر خبر فوت پدر، شیخ یحیی به قریهٔ منیر مراجعت نمود .

و بعد از فوت پدربا پسر خود موسوم به زکی الدین به منیر مراجعت نمود. ولی کمی بعد او را به مادر خود سپرد و در جستجوی مرشد روحانی رهسپار دیار دهلی شد(۱۳).

پی نوشتها

۱ - سفره خانه .
۲ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۳ - الف .
۳ - خوان پر نعمت : ۱۵ - ۱۶ .
۴ - معدن المعانی ، باب ششم : ۴۴.
۵ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ - الف .
۶ - سیرت الشرف : ۴۷ - ۴۸.
۷ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ - الف.
۸ - برادهٔ صدف که به جای " آهک" استعمال می کنند.
۹ - خوان پر نعمت : ۱۳ - ۱۴.
۱۰ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۳ - الف .
۱۱ - در حاشیهٔ صفحهٔ . ۳۴ نسخهٔ مذکورهٔ مکتوبات صدی این عبارت آمده است :
" در اکثر نسخ " مناقب الاصفیا" چنین مرقوم است که استاد مخدوم کنیزکی داشت. آن را به نکاح مخدوم در داد و از کنیزک مذکور فرزندی متولد شد نامش زکی الدین کرد و در بعضی نسخه ها چنین مرقوم است که چون مخدوم به شرف خدمت شیخ خود حضرت بوتمامه (ابو توأمه) به تحصیل علوم فارغ شد، از اوستاد اشارتی به نکاحش از دختر خود شان شد و مخدوم از فرط شوق تکمیل علم ظاهر و باطن انکارکرد، تا آنکه به مرضی مبتلا شد که به اتفاق اطباء علاجش جز نکاح نبود. لهذا با دختر اوستاد کدخدا شد و فرزندی از آن متولد شد. نامش زکی الدین کرده سپرد والده ماجدهٔ خویش فرمود. فقط همین است نزد اکثر محقّقین و صاحب " تاریخ احمدی" نیز همین روایت اختیارکرده‌اند و مخدوم زادگان که در نسب تحقیق می داشتند همین روایت را معتبر داشته‌اند".
تاریخ احمدی تألیف شیخ احمد بلخی چهارمین خلیفهٔ مخدوم است. صاحب "آثار منیر" سید شاه مراد الله منیری در نامه ای که به این جانب نوشته است ،اطلاع می دهد که تاریخ احمدی در کتاب خانهٔ خانقاه منیر بود،ولی در آتشی که کتب خانه را در گرفت ، با نسخ دیگر خطی سوخته شد.
۱۲ - سیرت الشرف : ۵۰ - ۵۱ - آثار منیر(پاورقی) : ۱۴ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۴۳، البته صاحب " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت" (صص ۹ - ۱۰) همان بیان صاحب " مناقب الاصفیا" را که شیخ با کنیزکی ازدواج کرده بوده تکرار کرده است.
صاحب " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" نام زن شیخ را خود بی بی بهو بادام نوشته است (ص ۲۳۹).
۱۳ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ - الف و ۱۴۳ - ب .

باب چهارم

مراجعت شیخ از سنارگاؤن به منیر و نخستین سفر
به دهلی در جستجوی مرشد
(۶۹۱ هـ/ ۱۲۹۲ م) و دادن دست ارادت به
خواجه نجیب الدین فردوسی

فصل اوّل

مراجعت شیخ از سنارگاؤن ونخستین سفراو به دهلی در جستجوی مرشد

از اوضاع خانوادهٔ او چنین معلوم می گردد که افراد آن خانواده از خدمت گذاران دین اسلام بوده اند و میلان آنان بیشتر به جانب روحانیت بوده است. شیخ چون از تحصیلات علوم متداوله در سنارگاؤن فراغت یافت در حدود ۶۹۰ هـ/ ۱۲۹۱م به مولد خود مراجعت نمود(۱) و داعیه ای در باطن او پدید آمد که به وادی روحانیت و عرفان وارد شود و بعد از تکمیل علوم روحانی به رشد و هدایت مردم بپردازد.

ولی طی منازل وادی عرفان بدون راهنمائی مرشد کامل ممکن نبود و او در منیر کسی را سزاوار این کار مشکل نمی دانست .وی در دورهٔ تحصیل خود دربارهٔ عرفای دهلی شنیده بود، چنانچه کمرهمت بربست وبرای حرکت به جانب دهلی از مادر اجازه گرفت. در موقع حصول اجازهٔ مسافرت پسر خود موسوم به زکی الدین را به مادر خود سپرد وگفت : " این را به جای من دانید و مرا بگذارید هر جا که خواهم بروم، پندارید که شرف الدین مرد".(۲)

ولی قبل از حرکت از منیر عقیدهٔ خود را به برادر ارشد موسوم به شیخ جلیل الدین اظهار نمود و او را نیز آماده کرد که به همراهی وی به دهلی رود. چنانچه او با برادر خود در همان ایام (۶۹۰ هـ/ ۱۲۹۱م) به جانب دهلی رهسپار گردید . در آن سالها سلطان جلال الدین فیروز خلجی (۶۸۹ - ۶۹۵هـ / ۱۲۹۰ - ۱۲۹۶م) پادشاه دهلی بود. سلطان فیروز شاه مرد عادل و نیک خو بود، چنانکه ضیاء الدین برنی مؤلف تاریخ فیروز شاهی دربارهٔ او می‌گوید:

" عهد جلالی از نوادر عهود است و چگونه عهدیست که مکابره و مصادره و در مال و اسباب دیگران بازیدن و در املاک و اوقاف مردمان دست زدن و در میراث گذشتگان و در ذخائر و دفائن ایشان نظر انداختن و به لت و چوب و بند و زنجیر از مسلمانان مال ستدن اصلاً مشاهده نمی شود و از فرماندهان این عهد نا مشروع گفتن وکردن از معائب بزرگ می نماید ... و در پادشاه جز علم و خدا ترسی و در اعوان و انصار ملک جز علم و عقل و کرم و شفقت و احکام شریعت و حفاظت کارکردن چیزی دیگر معاینه نمی گردد"(۳).

در آن دوره شهر دهلی مرکز عرفاء و صوفیه و روحانیون بود یکی از آنها شیخ نظام الدین اولیاء است که با مریدان خود در بیرون از دهلی در دیهٔ غیاث پور می زیست . او و مریدان با فقر و فاقه زندگی به سر می نمودند. سلطان جلال الدین فیروز شاه بدین امر مطلع گردیده فتوحی فرستاد و دیهی را پیشکش نمود، ولی شیخ نظام الدین از پذیرفتن آن انکار فرمود. واقعهٔ مزبور را امیر خرد مؤلف کتاب " سیر الاولیا" بدین طریق می آورد.

" وکاتب حروف از والد خود رحمة الله علیه (۴) سماع دارد که فرمود: هم در آن ایام عسرت و فقر و فاقه که سلطان المشایخ (۵) را بود و بعضی خدمتگاران رابه غایت تنگ آمده و یاران اعلی که

مریدان شیخ الشیوخ العالم فرید الحق والدین بوده اند(۶). ایشان را نیز احوال سخت می گذشته و فاقه ها می کشیدند. هم در اثنای این حال سلطان جلال الدین خلجی چیزی فتوح فرستاد. گفت: اگر فرمان سلطان المشایخ باشد، من دیهی به جهت خدمتگاران سلطان المشایخ بدهم تا به دل فارغ خدمت توانند کرد. سلطان المشایخ امتناع فرمود"(۷).

شیخ با برادر خود شیخ جلیل الدین به دهلی رسید و در جستجوی مرشد کاملی با اکثر مشایخ ملاقات نمود ولی بسیاری از آنان را طبق خواهش خود نیافت و دست ارادت به آنها نداد. درین ضمن به خدمت شیخ نظام الدین اولیاء نیز رسید و شیخ نظام الدین دربارهٔ او اظهار فرمود: "سیمرغیست نصیب دل ما نیست" (۸).

از آن به بعد شهرت شیخ شرف الدین پانی پتی معروف به بو علی قلندر شنید و برای کسب فیض از دهلی به پانی پت رفت. ولی شیخ بو علی قلندر را مغلوب الحال دید و بی نتیجه به دهلی مراجعت نمود (۹) ،نزدیک بود که بی حصول مقصود به موطن خود باز گردد که دربارهٔ روحانیت خواجه نجیب الدین فردوسی شنید و به محضر او رفت چنانچه از روحانیت او متأثر گردید ، دست ارادت به او داد و به کام خود رسید.

صاحب " مناقب الاصفیا" تفصیل این اجمال را بدین طریق بیان می نماید:

" و سماع است که بعد از آن برادر بزرگ او پیش او ذکر خواجه نجیب الدین فردوسی کرد. طریق او و مناقب او بیان نمود. گفت " آنکه قطب دهلی بود ما را برگ (۱۰) داده باز گردانید، بر دیگری چه رویم ؟ برادر گفت " در ملاقات زبانی نیست ملاقات باید کرد. چون برادر التزاع نمود، قصد ملاقات کرد(ه) روان شد. در اثنای راه برگ می خورد و مقداری برگ در دستارهم بود. چون قریب خانهٔ خواجه نجیب الدین فردوسی رسید، نوعی دهشت پدید آمد وانفعال حاصل شد. در دل گفت : من بر شیخ نظام الدین رفته بودم. در آن وقت (مرا) دهشت نگرفت . درین چیست که مرا دهشت گیرد، چون برخواجه رفت برگ همچنان در دهن بود. چون نظر خواجه بروی افتاد گفت: در دهن برگ و در دستار برگ و گفتار این که ما هم شیخیم. در حال برگ از دهن بینداخت . دهشت زده، خوی گرفته با ادب بنشست . بعد زمانی التماس ارادت کرد. خواجه نجیب الدین او را به ارادت مشرف گردانید"(۱۱).

در بیانات فوق دو سه نکته سزاوار توجه است، یکی اینکه شیخ عبد الحق محدث دهلوی(۹۵۸ / ۱۹۵۲ هـ - ۱۵۵۱ / ۱۶۴۲م) مؤلف " اخبار الاخیار" دربارهٔ رسیدن شیخ به دهلی می‌گوید: " گویند که شیخ شرف الدین به شوق بندگی شیخ نظام الدین اولیاء به دهلی آمد. قضا راپیش از آنکه او به دهلی برسد شیخ نظام الدین به ریاض رضوان خرامیده بود" (۱۲).

به اقرب احتمالات بیان شیخ عبد الحق درست نیست زیرا دربادی امر بیانات صاحب "مناقب‌الاصفیا" که معاصر شیخ و از نزدیکان او بوده است . بر بیان شیخ عبد الحق که دو قرن بعد از

او زیسته است، رجحان دارد.

در موقع دوّم شیخ نظام الدین اولیاء در ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۵م وفات یافت (۱۳). و وی در ۶۹۰ هـ/ ۱۲۹۱م از سنارگاؤن به منیر مراجعت نمود و نمی‌توان تصور کرد که او سی و پنج سال بعد از مراجعت از سنارگاؤن بدون حصول مقصود نشسته و در جستجوی مرشد روحانی نبوده است.

در موقع سوّم به گفتهٔ خود در مجلس تذکیر مولانا ضیاء الدین سنامی (در دهلی) شرکت یافته است چنانکه می‌گوید: " مولانا ضیاء الدین سنامی هم محدث بود هم مفسر روزی من در تذکیر ایشان حاضر بودم" .(۱۴)

وطبق روایت خود شیخ عبد الحق دهلوی مولانا ضیاء الدین سنامی در دورهٔ حیات شیخ نظام‌الدین اولیاء وفات یافته است . چنانکه می گوید : " نقل است که شیخ نظام الدین اولیاء در مرض موت مولانا ضیاء الدین به عیادت رفت . مولانا دستارچهٔ خود را به پای انداز شیخ انداخت . شیخ دستارچه برچید و بر چشم نهاد. چون پیش مولانا بنشست ، مولانا با وی چشم دچار نکرد و چون برخاست و بیرون آمد، آواز فوت مولانا برخاست. شیخ می گریست و تأسف می کرد که یکی ذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند، رحمة اللّٰه علیه" (۱۵).

پس چه طور می شود که شیخ نظام الدین اولیاء قبل از ورود شیخ به دهلی وفات یافت؟

علّت اشتباه شیخ عبد الحق اینست که او دوّمین مسافرت وی را به دهلی که کمی بعد از ۷۵۲هـ/ ۱۳۵۱م اتفاق افتاد مسافرت اوّل قرار داده است و ظاهر است که شیخ نظام الدین قبل از دوّمین مسافرت او به دهلی (یعنی قبل از ۷۵۲ هـ/ ۱۳۵۱م) وفات یافته است.

و در موقع چهارم او به خدمت شیخ شرف الدین پانی پتی معروف به بو علی قلندر نیز رسید و چون وفات شیخ بو علی قلندر در ۷۲۴ هـ/ ۱۳۲۴م و وفات شیخ نظام الدین یک سال بعد از او یعنی در ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۵م اتفاق افتاده است. پس چه طور می توان گفت که خواجه نظام الدین اولیاء قبل از رسیدن وی به دهلی وفات یافته است؟

مختصر اینکه شیخ به ارادت شیخ نجیب الدین فردوسی مفتخر گردید. مرشد " وصیت نامه " و خرقه و تبرکات به او داد و تلقین روش طریقت نموده او را وداع کرد. اینک متن " وصیت نامه" که شیخ نجیب الدین فردوسی به شیخ داد:

" ای عزیز! در تربیت وی بعد از تأمل و تفکر بسیار روشن شده که مشغول شدن بهرچه هست، باش . گو خطا است جز مشغولی به ترک خودی گرفتن خودی عبارت است از جمله حرکات و سکنات و اقوال و افعال هوای بشریت که ازین کس در وجود آید. حسب عادت و مقتضی هوای بشریت از خوردن و خفتن و گفتن و محافظت کردن و شنیدن و دیدن وغیر آن ، مگر آنچه ازین جمله به وقت ضرورت به قدر ضرورت باشد. اگر آن بکند از حق دور افتد. پس از آن اهم مهمات است که لیلاً و نهاراً درین تفکر باشد که از خودی هنوز چه مانده است. تا آنگاه از خودی به فضل حق به کلّی

بیرون آید. از آنکه سر موی از خود باقیست حجاب باقیست پیش از فراغ این اصلاً و البته به کار دیگر مشغول شدن روانیست که پیش از بیرون آمدن از خودی بهرچه مشغول شوند شیطانیست پس به هیچ نوعه(؟) همه به کار دیگر مشغول نمی باید شد".

بیان چیزهایی که مجاهده و ریاضت نفس را بدان می باید آورد، تا خودی برود، تقوی به کمال رسد، والفلاح بشریت حاصل شود:

اصلاً البته هیچ زمانی بی وضو نباشد. اگرچه نیم شب بود و سرما بوده باشد، آب سرد باشد، بعد از وضو دو رکعت نماز بگذارد واصلاً و البته فوت نکند و مقصود از خوردن طعام و آب بقای سه چیز است ، حیات و عقل و قوت .اکنون ترک طعام گیرد، تا آنگاه که داند نان خشک یا کهچری (۱۶) خشک آنچه حاصل شود آن مقدار بخورد، گرد نان خورش نگردد و همچنین ترک آب گیرد، تا آنگاه دارند که در حیات یا در عقل خلل خواهد افتاد آنگاه اند ک آب خورد همان مقدار که حلق را تر کند غلبهٔ تشنگی بنشاند. فاماً به سبب نقصان قوت عملاً و البته طعام و آب نخورد به رفتن قوت التفات نکند و این معنی بعد از تجربه روشن شد، که از سبب طعام چندم روز خوف و خلل حیات و عقل باشد و از سبب آن چندم روز به تجربه روشن شده باشد هم معهود بکند.

شب و روز اصلاً و البته نخسپد و بدانچه تواند به نماز یا خواندن قرآن و کتاب وغیرآن خواب رفع کند. اصل الوجود در این کار آنست که اصلاً و البته شب و روز نغلطد نشسته و با ایستاده روز و شب بگذراند و با هیچ کس سخن نگوید مگر جواب سائل و جواب اگر عالمی باشد نگوید که دائم و البته به جواب علمی مشغول نشوند که در آن آفات بسیار است اگر غیر علمی باشد سخن کوتاه کند و ضروری بگوید و آن نیز جای که ازگفتن چاره نباشد، فامّا آنچه تواند بگوید خود اصلاً والبته سخن نگوید.

اصلاً والبته هیچکس مخالطت و ملاقات نکند و درکنجی خالی نشسته باشد و هر که هست باش گو برای خود ازکنج خود بیرون نیاید وکسی را پهلوی آمدن ندهد علی الدوام سوی زمین دارد، اصلاً والبته به ضروری چپ و راست بیند سخن کسی راگوش ندارد البته قصد آن نکند که بداند که چه سخن می گوید. عمداً و قصداً دل به چیزی مشغول نگرداند تا اگرچه سخن ضرورت درگوش افتد و یانیفتد فهم نشود.

چون نان خشک و آب به وقت ضرورت خواهد خورد هر چه هست والبته نخورد که آن محض اتباع خودی است.

هر روز یک بار میانه روز متوضع (متوضاء) رود اگر به سبب قلت طعام در روز احتیاج نشود، بهتر باشد، امّا ازین زیادت نرود و وقت ضایع نگرداند اگرچه به تقاضای پیدا شود اگرچه وضو مشوش باشد تا برین عادت شود.

و همه وقت جز یک گلیم نپوشد مگر در روز های سرما لبا چه کمینه بپوشد بالای خرقه قصب

بر این چیز های مزید نکند اصلاً والبته نه در روز و نه در شب .
اصلاً و البته از آمدن کسی و رفتن و سخن کسی و کار کسی ناخوش نشود واعتراض نکندو نگذارد که در ظاهر و باطن هر هیچ چیزی انکاری و اعتراضی بکند و چون و چرائی و کم و کیفیتی نگذارد و اگر همان آتش بر سر بارد، تا مقام وحدت یا حال و ذوق حاصل شود و اگر در وقت سماع تا آنکه ممکن باشد، اصلاً و البته نگذارد تا آب برود و تا جنبش و حرکتی در وجود آید ، به قدر- المقدور در این باب بکوشد مگر آنکه چنان مغلوب گردد که نگاه نتواند داشت. از آنکه در ظاهر شدن احوال سماع آفات بسیار است و کتمان آن از جمله مهمات این است و آنچه بر قلب و فواد بگذرد، از آتش خبر نباشد این مقام بس عظیم است به مشقت های بسیار و مجاهده‌ها و ریاضت بی اندازه، اگر خواسته باشد درین مقام رسد. تو از خویش جهدی بکن خدا روزی کند. سالهای می باید جان کندید را به رهی برد و اگر نه سعادت فقد وقع اجره علی اللّه حاصل آید.

کار نازک تنان رعنانیست
سنگ زیرین آسیا بودن

واللّه اعلم بالصواب "(۱۷).

پی نوشتها

۱ - سیرت الشرف : ۵۳ - ۵۴ .
۲ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ الف و ب .
۳ - تاریخ فیروز شاهی ، کلکته ، ۱۸۶۲ م : ۲۰۵.
۴ - مناقب الاصفیا(خطی)، برگ ۱۴۳ - ب .
۵ - سیر الاولیا : ۹۲ " سلطان المشایخ نظام الحق و الحقیقه و الشرح والدین وارث انبیا والمرسلین سید سلطان اولیاء نظام الدین محمد محبوب الهی بن سید احمد بن سید علی البخاری الچشتی الدهلوی مرید خواجه فرید الدین شکر گنج بود و ازکبار مشایخ هند دو شاعر معروف زبان فارسی یعنی امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی از مریدان سلطان المشایخ بودند".
۶ - خواجه فرید الدین گنج شکر مرید و خلیفهٔ شیخ قطب الدین بختیار کاکی بود و در اجودهن (پاک پتن کنونی) اقامت داشت. سال وفات ۶۶۴ هـ/ ۱۲۶۵م است. (اخبار الاخیار : ۵۴).
۷ - امیر خرد، سید محمد مبارک العلوی الکرمانی، سیر الاولیا، سنهٔ تألیف ۸۰۰ هجری‌قمری، نسخهٔ چاپی ،طبع

دهلی، ۱۳۰۲: ۱۱۴.

۸ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۳ (ب).

۹ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ (ب).

۱۰ - ایضاً (خطی) برگ ۱۴۳ (ب).

۱۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۴ (الف).

۱۲ - اخبار الاخیار، دهلی ، ۱۳۳۲ هـ: ۱۱۸.

۱۳ - اخبار الاخیار : ۵۸.

۱۴ - معدن المعانی ، باب دوازدهم: ۱۱۷.

۱۵ - اخبارالاخیار : ۱۰۹.

۱۶ - غذای که از عدس و برنج در آب با هم جوش داده تهیه می کنند.

۱۷ - رسالهٔ خواجه نجیب الدین فردوسی الموسوم به " وصیت نامه"، ضمیمهٔ راحت القلوب : ۳۳ - ۳۴.

فصل دوّم - شرح مختصری از سلسلهٔ فردوسیه

سلسلهٔ " فردوسیه" در آغاز کار در حقیقت سلسلهٔ جداگانه ای نبوده است، بلکه شعبه ای از "سلسله سهروردیه "بود و بعد ها در شبه قاره صورت سلسلهٔ مستقلی به خود گرفته است(۱). خلاصهٔ بیانات تذکره نویسان دربارهٔ سلسلهٔ فردوسیه بدینقرار است :

دربارهٔ به وجود آمدن لقب " فردوسی " شیخ عبد الحق محدث دهلوی می نویسد:

" رسالهٔ فارسی است که کسی دربیان چهارده خانواده نوشته .در آنجا می نویسد که ابتدای فردوس از سهرورد است. شیخ نجم الدین کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی هر دو قریب یکدیگر بوده اند. در مجاهده و ریاضت به سرحد کمال رسیده . بعد یک هفته افطار می کردند و (آن) هم به گیاه جنگلی و نان جوین بود. هر دو بزرگوار به خدمت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب۔ سهروردی آمدندو گفتند: عمربه سر آمد و کار بر نیامد و ریاضت و مجاهده بسیار کشیدیم اما هیچ روی مقصود ندیدیم ، شیخ ابو النجیب فرمود: برادران ! ما نیز بدین داغ مبتلائیم سهل آنست که مرید شویم . هرسه بزرگ به خدمت شیخ وجیه الدین ابو حفص بن عمر بن عمویه آمدند. شیخ۔ وجیه الدین بعد از مدتی به شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم۔ الدین کبری را به شیخ ابو النجیب سپرد کرد و گفت: این را برخودگیرید،بعد از هفتم ماه شیخ ابو۔ النجیب به شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت : شمامشایخ فردوسید از آن روزها فردوسیان پیدا آمدند"(۲).

از بیان فوق چنین مترتب می گردد که کلمهٔ " فردوسی" در موقع اول دربارهٔ شیخ نجم الدین۔ کبری آمده است و می توان گفت که او را بعد ازین به لقب " نجم الدین کبری فردوسی" خوانده‌اند.

البته در شبه قاره کلمهٔ " فردوسی " در موقع اوّل برای خواجه رکن الدین آمده است . صاحب "مناقب الاصفیا" که قدیم ترین تذکرهٔ مشایخ سلسلهٔ"فردوسیه" است،دربارهٔ آغاز سلسلهٔ "فردوسیه" می گوید:

" اما از آنجا که سنت الهی جاری برینست که عاقبت محمود محمود باشد و به آنکه خواجه رکن الدین (۳) در هند چنان بر آمد که به عرب و عجم رسیده، شجرهٔ پیران را سکه به نام او زدند. پیران فردوس گفتند و پیوستگان این شجره را در هند به نام او می‌خوانند، " فردوسی" می گویند. الاسماء تنزل من السماء ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ، و اگر این فضل درباب خواجه رکن الدین نمی بود پیران این شجره را " سهروردیه " می گفتند نسبت به خواجه ضیاء الدین ابو النجیب۔ سهروردی دارند با شطّار طریق می گفتند" چنانچه پیوستگان خواجه نجم الدین را می گویند". (۴)

و سلسلهٔ روحانی شیخ رکن الدین فردوسی بدین طریق به شیخ نجم الدین کبری می پیوندد (۵):

شیخ رکن الدین فردوسی مرید و خلیفهٔ شیخ بدر الدین سمرقندی.
شیخ بدر الدین سمرقندی مرید و خلیفهٔ شیخ سیف الدین باخرزی.
شیخ سیف الدین باخرزی مرید و خلیفهٔ شیخ نجم الدین کبری.

صاحب " اخبار الاخیار" دربارهٔ خواجه رکن الدین فردوسی می گوید:

" مرید خواجه بدر الدین سمرقندیست در دهلی بود و چون سلطان معز الدین کیقباد در کیلوکهری شهر نو بنا کرد وی از شهر آمده هم درکنارهٔ آب جون مقامی ساخته بودند غالباً میان وی و شیخ نظام الدین اولیاء چندان محبت و اخلاص نبود.

در " سیرالاولیا" می نویسند که پسران شیخ رکن الدین که جوانان نو خاسته بودند و مریدان او بارها درکشتی سوار می شدند و سماع گویان و رقص کنان از زیر خانهٔ شیخ نظام الدین می گذشتند روزی هم برین حال می گذشتند، چون نظر شیخ برین جماعت افتاد، سربر آورد و گفت : سالهاست که یکی خون می خورد و جان خود فدای این راه کند و دیگران نو خاسته اند می‌گویند که تو کیستی، که مانه ایم و دست از آستین بر آورد و جانب ایشان اشارت کرد که هلا برو همین که پسران شیخ رکن۔الدین به آن غوغا زیر خانهٔ خود رسیدند ازکشتی فرود آمدند خواستند که غسلی بکنند، همین که در آب در آمدند در حال غرق شدند"(۶).

دربارهٔ شرح حال خواجه نجیب الدین فردوسی اطلاعات زیادی در دست نیست صاحب "اخبار الاخیار" همین قدر می گوید که " مرید شیخ رکن الدین فردوسی است . قبر او جانب شرقی حوض شمسی بر صفهٔ عالی نزدیک به قبر مولانا برهان بلخی است ، رحمة اللّٰه علیهم" (۷).

مختصری از روش طریقت سلسلهٔ فردوسیه به عبارت کتاب مناقب الاصفیا در ذیل می آورده می شود:

" ادنی مراتب اعتقاد و شمهٔ از ثمرهٔ آن از ضمن بیان روش پیوستگان این صدیقان که مرقوم می گردد و مفهوم خواهد گشت و روش ظاهر بندگان ایشان آنست که پیر را خلیفة الله و قائم مقام محمد رسول اللّٰه تصور کنند و حسن آدابی که مر نبی را باید کرد، مر او را به جاآرند و در امور شرع بی اذن وی هیچ عمل نکنند و همان را قبلهٔ نجات خود دانند. نه کار به اقوال ابو حنیفه دارند، نه گذر به مذهب شافعی ، که گفته اند که رخت کفر و ایمان و دین و مذهب دربارگاه ارادت پیر فرود آورد و مفلس و بی مایه ایستد و اگر چنین نباشد، دولت آن ندارد، که پیر را ... آمده بیند، چنانکه گفت:

هر چه او کرد، کردهٔ حق دان
هر چه او گفت ، راز مطلق دان

باری پیر را در پایهٔ اجتهاد بداند و در اصل و فروع دین تقلید وی کند، تا اگر از و پرسند، بر کدام مذهبی؟ ادب مرید آن باشد که نگوید که بر مذهب شافعی ام، یا ابو حنیفه ، تا از تاب غیرت پیر که برتو غیرت الهی است، به سلامت تواند ماند" (۸).

پی نوشتها

۱ - تذکرهٔ حضرت ابو النجیب عبد القاهر السهروردی (رح) : ۵۲.
۲ - اخبار الاخیار : ۱۱۸ .
۳ - اخبار الاخیار : ۱۱۷ " شیخ رکن الدین فردوسی رحمة الله علیه مرید خواجه بدر الدین سمرقندی است ... در دهلی بود و چون معز الدین کیقباد در کیلو گهری شهر نو بنا کرد وی از شهر آمده هم در کنارهٔ آب جون مقامی ساخته بود غالباً میان وی و شیخ نظام الدین اولیاء چندان محبت و اخلاص نبود".
۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۳۴ (ب).
۵ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۲ (الف).
۶ - اخبار الاخیار : ۱۱۷.
۷ - اخبار الاخیار : ۱۱۷ .
۸ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۵ (الف) و (ب).

باب پنجم

مراجعت شیخ از دهلی و استتار وی
در جنگلها

فصل اوّل - مراجعت شیخ از دهلی و استتار وی در جنگلها

کمی بعد از آنکه شیخ دست ارادت به خواجه نجیب الدین فردوسی داد و خواجه نجیب-الدین فردوسی وصیت نامه و بعضی تبرکات و خرقهٔ خلافت به او سپرد(۱)، و او از مرشد اجازه گرفته از دهلی به جانب موطن خود مراجعت نمود، برادر بزرگ او موسوم به شیخ جلیل الدین نیز با او همراه بود.

شیخ در موقع مراجعت از چه راه از دهلی به طرف منیر عازم شد، به طور قطعی معلوم نیست ، البته شیخ عبد الحق محدث دهلوی صاحب اخبار الاخیار درین باره می گوید:

" نعمتی که برای او نهاده بودند بگرفت و به وطن اصلی خود رجوع کرد. گویند وی را چند سال در بیابانی که در راه آگره واقع است توقفی واقع شد، هم در بیابان می بودو عبادت می کرد و بعد از سالها به وطن رسید"(۲).

از بیان فوق ظاهر می گردد که شیخ به راهی می رفت که از شهر معروف آگره گذشته به جانب استانهای بهار و بنگاله می رود.

شیخ از دهلی حرکت نموده، به چند منزل رفته بود که خبر وفات مرشد خود را شنید(۳)، و اگرچه به سبب رنج و اندوه می خواست به دهلی برگردد و به زیارت آرامگاه او مشرف شود، ولی طبق وصیت مرشد از مراجعت به دهلی بازماند و مسافرت خود را به جانب وطن جاری داشت و از آگره گذشته بعد از روزی چند در مرز استان بهار وارد گردید.

همین که از در آنجا رسید، با حادثه ای روبرو گردید که چندین سال قلب او را متأثر داشت و او را بر جادهٔ دیگری روانه ساخت.

نظر به حقیقت احوال قلبی او می توان گفت، که بعد از مراجعت از دهلی حالی بر قلب او طاری بود، که خود او آن را به کلمه " حُزن " تعبیر می کند و ظاهر است که در اکثر اوقات شبانه روز در " حُزن" می بود و چنان به نظر می رسد که حالت مزبور بر قلب او روز افزون بود، چنانکه می گوید:

" من چون به خواجه نجیب الدین فردوسی پیوستم، حُزنی در دل من نهاده شد که هر روز آن حُزن زیاده می شد، تا در بیهیا رسیدم و خود را در جنگل انداختم".(۴).

او در همین حالت حزن بود و در قریهٔ بیهیا(۵) اقامت می داشت، که روزی به جانب جنگل بیهیا رفت و طاووسی را دید که در حالت رقص بود و آوازه ها می کشید. به محض دیدن طاووس در حالت رقص و نغمه ، حال او متغیر گردید و او در جستجوی خالق حقیقی در جنگل غائب گردید و چون به جای اقامت در بیهیا مراجعت ننمود، برادرش شیخ جلیل الدین و بعضی دیگر از همراهان وی در جستجوی او به جنگل رفتند و باوجود جستجوی بسیار اثری ازو نیافتند و بالاخره از باز

یافتن او مأیوس گردیده وصیت نامه خرقه و تبرکات راگرفته به قریهٔ منیر رفتند و اشیای مزبور را به مادرش سپردند.

مادر شیخ از خبر استتار وی بسیار مغموم گردید و قلب او به اضطراب در آمد چنانچه در شب تاریکی که باران سخت می بارید، در خیال پسر خود افتاد و گفت: " معلوم نیست دراین شب تاریک و باران سخت پسرم آنچه حال است"(۶) و بدین خیال گریستن آغاز نمود، و از آن به بعد آنچه به نظر او رسید صاحب " مناقب الاصفیا"بدین طریق بیان می نماید:

" ناگاه دید که در صحن خانه ایستاده است، گفت : ای فرزند! درین باران چرا در صحن ایستاده ای ، درون خانه بیا، گفت شما در صحن بیائید ببینیدکه من درین باران به چه طریق هستم، مادرش در صحن آمد و دید جائیکه او ایستاده است، هیچ بارانی نیست و جامهاش خشک است. گفت ای مادر! مرا خدای تعالی برین طریق می دارد. تو چرا از جهت ما اندوهگین می باشی؟ مرا به خدای سپار و از من خشنود باش . مادرش گفت ترا به خدای سپردم و چون تو در طلب خدایی، از تو به دل و جان خشنودم. بعد از زمانی باز غائب شد" (۷).

پی نوشتها

۱ - سیرت الشرف : ۶۵ " خرقه و شجره اور دوسری تبرکات جو شیخ نی مخدوم کو دئی تهی مان کی حواله کئی " (خرقه و شجره و تبرکات دیگر که شیخ به مخدوم داده بود به مادر محّول کرد) - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۴۶ "مخدوم الملک کا خرقه اور کچهه سامان تها ان (کی مان) کی حواله کیا" (خرقّهٔ مخدوم الملک و چیزهای دیگر به مادرش محّول کرد) و در صفحه ۳۵۶ همین تألیف عبارت از گنج ارشدی نقل شده است به شرح ذیل:

" و قرآن خط خاص مخدوم جهان و دستار و جبه حضرت نجیب الدین فردوسی ... مزار و فطاف خاص و عام‌اند و مرتب احقر به این سعادت رسیده و اشیای خربوزه (مزبوره) را بوسیده و بردیده مالیده ".

۲ - اخبار الاخیار : ۱۱۸.

۳ - مؤلف " وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت (ص۴۳)" تاریخ وفات خواجه نجیب الدین فردوسی را در سنهٔ ۶۹۱ هجری قمری نوشته است .

۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۴ (ب).

۵ - بیهیابه مسافت ۴۴ کیلومتر (تقریباً ۲۸ میل) در مغرب منیر واقع است.

۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۵ (الف).

۷ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۵ (الف).

فصل دوّم - زندگی شیخ در جنگل و ذکری از عبادات و ریاضات وی

می گویند که بعد از استتار در جنگل بیهیا مدت دوازده سال اثری از وی پیدا نشد (۱). وقایع زندگانی دوازده سالهٔ مزبوره مانند خود او در استتار است و هرچه دیگران بعد ها دربارهٔ آن گفته اند، مآخوذ است از اشارتی که خود شیخ بعدها، که در شهر بهار اقامت گرفت، در مجالس روحانی در جواب سؤالهای مریدان گفته است.

روایت می کنند که روزی شخصی او را در جنگل دید و حالت او را بدین طریق توضیح داد:

"دست در درختی زده متحیر ایستاده، مورچگان درون حلق می آمدند، و می رفتند و او را از آن حال خبر نبود" (۲).

و نیز می نویسد:

این واقعهٔ جنگل بیهیا است در آنجا چلّهٔ اوست و زیارت گاه است" (۳)

و باز اضافه می نماید :

" در همان ایام یکی از ملاکین "جگدیش پور" (۴) را در آنجا گذر افتاد. او را در آن حالت دید، گمان کرد مرده است و چون دست زیر بینی آورد، معلوم شد نفسش در می آید. او را روی کت انداخته ، در خانه خود آورد(۵). روغن بر جسم مبارک او مالید و دوا و غذا داد و خدمت زیادی کرد. چون به هوش آمد و قوت یافت ، می خواست برود صاحب خانه مانع گردید و گفت همین جا باشید همین خانهٔ شما است و مردان و زنان این خانه غلامان و کنیزکان شما هستند و برای خدمت شما حاضر هستند، ولی او قبول نکرد و از آنجا حرکت نمود، صاحب خانه به همراه او رفت. شیخ به هر منزل به او می گفت ، که ازین جا بگردید، او جواب می داد. ما شما را به منیر خواهیم رسانید.

مختصر اینکه چون به دیه سرودهه (۶) رسید گفت : بس است ازین جا به خانه برگرد، که ازینجا حق فرزندان من است. الغرض حضرت او را از آنجابرگردانید و (قطعهٔ زمین) تا آنجا در تصرف امیر جگدیش پور در آمد و راجای جگدیش پور و دمراون(۷) و دیگران از اولاد او هستند و آنان برین واقعه یقین قطعی دارند و تاکنون هر سال رسم نیاز و فاتحه به جا می آرند(۸).

خلاصه اینکه او (راجای جگدیش پور) از آنجا برگشت و شیخ راه جنگل و بیابان گرفت" (۹).

از اوضاع آن دوره چنان معلوم می گردد که او چندی بعد از جنگل بیهیا بیرون رفته به راجگیر رسید. قریهٔ مزبوره به فاصلهٔ صدو پنج میل از بیهیا و به فاصلهٔ هشتاد میل از منیر به جانب جنوب مشرق درمیان کوه ها واقع است. وادی راجگیر و سلسلهٔ کوه های اطراف به سبب کثرت باران همواره سر سبز و شاداب می باشد(۱۰) و چشمه های آب ازین جا می گذرد که آب بعضی ها بدان درجه گرم است که شخصی نمی تواند اعضای خود را تا دیر در آن بگذارد. آب گرم چشمه ها برای بیماری ها

و به خصوص برای بیماری های جلدی مفید است. یک چشمه از کوهی سرا زیر می شود که روی آن حجرهٔ شیخ بود، که موسوم است به " مخدوم کند" . آب از چشمه بیرون آمده در حوضی جمع می گردد و از آنجا خارج می شود. در چند سال گذشته لولهٔ بزرگی در دهان آن چشمه گذارده اند و آب از آن لوله بیرون می ریزد.

در دورهٔ قدیم در آن نواحی جنگل بزرگی بود که درین ایام به سبب آبادانی آن ناحیه از بین رفته است.

قریهٔ راجگیر بسیار قدیمی است. در دورهٔ قبل از تاریخ به اسم "گربو راج" یعنی شهر کوه ها موسوم بود و پایتخت جراسند بود (۱۱). آثار خرابه های قلعهٔ جراسند تاکنون روی کوه ها موجود است.

در دورهٔ تاریخی در ایام حکومت بم بیسار (جلوس ۵۴۶ ق م) و پسرش اجات شترو(جلوس ۴۹۴ ق م) راجگیر موسوم به " راجگریها" یعنی " شهر شاهی "با پایتخت بوده است(۱۲).

در ایام حکومت دو پادشاه فوق گوتم بودا در اکثر اوقات به راجگیر می آمد و اقامت می داشت. بم بیسار نیستانی نزدیک به شهر مزبور به او بخشیده بود و او مدتی در آنجا به سر برده بود(۱۳). همین پادشاه پیروان مجدّد مذهب جین موسوم به " مهاویر" را هم سر پرستی نموده است (۱۴).

می گویند که چون گوتم بودا وفات یافت اجات شترو خاکستر او را در همین جا دفن نمود(۱۵) و اولین اجتماع پیروان مذهب بودا در همین شهر راجگیر تشکیل یافت و تعیین تعلیمات بودا به عمل در آمد(۱۶).

بم بیسار و پسرش اجات شترو شهر جدید را که مانند قلعه ای بود نزدیک به قلعه قدیم جراسند تعمیر نمودند که آثار خرابه های آن تاکنون موجود است(۱۷).

بعد از دورهٔ اجات شترو پایتخت مگدهـ به فاصلهٔ شصت و دو میل از راجگیر به جانب شمال مغرب در شهر جدید پاتلی پتر انتقال یافت و در نتیجهٔ آن کم کم راجگیر به ویرانه بدل گردید(۱۸).

قبل از ورود مسلمانان در بهار موقعی که مذهب بر همنان قوت گرفت، پیروان بودا از راجگیر بیرون رفتند. در آغاز دورهٔ مسلمانان برهمن ها در آنجا می زیستند و پرستش بت ها رواج عامی داشت(۱۹).

دربارهٔ رسوم پرستش بت ها خود شیخ دو واقعهٔ عجیبی را در یکی از مجالس خود نقل کرده است، که در ذیل می آوریم:

" از کوه راجگیر نزدیک چشمه بتخانه هست و کسانی که از دین کفّار عاشق و تارک می باشند، چون بمیرند در آن بتخانه ایشان را می دارند و در دین ایشان اینست که هرکه تارک و عاشق می شود، بتی خورد(خرد) از سنگ می تراشد و در دست چپ گرفته می دارد، تا مادام که خواهد زیست آن را

گرفته خواهد بود و اگر ناخن دست بزرگ می شود. آن همه گرد به گرد دست می پیچد و شب و روز بر دست گرفته پیش نظر می دارد و استنجا ایشان به پا می کند، این چنین مردی در راجگیر رسیده بود. بتی تراشیده در دست چپ گرفته و ناخنها چنان بزرگ شده که گرد به گرد دست پیچیده. روزی ناگاه آن بت سنگین از دست او بیفتاد. آن مرد بیحال شد و همان جا بنشست. آغاز کرد که من چندین سال تراپیش نظر دارم و از عشق و محبت تو همه را ترک آورده ام . اکنون اگر تو مرا دوست می داشتی، از من جدا نمی شدی. پس هرگاه که مرا دوست نمی داری، مرا زیستن نشاید. در حال کاردی بستد. همانجا حلق خود را ببرید. بندگی مخدوم عظمه الله چون برین حرف رسید، بر لفظ مبارک راند، هندوی در محبت سنگ پرکالهٔ این چنین می کند مؤمن در دین حق خود را اگر چنین کند چه عجب ؟

باز بر نسبت این معنی حکایتی دیگر فرمود که در زمین بالا دست هندوان بتخانه ها بر می‌آرند وگردبرگرد آن حجره ها راست می کنند. عوراتی که عاشق بت می شوند و شوهران ایشان مرده‌اند، هر یکی در حجره پیش بت می باشند و همه چیز از محبت آن بت ترک می دهند، تا اگر ایشان را محبت بت غالب می شود، چنانکه بر ما شکر می گویند و می روند، وی را بر آن بت کوهی می کاوند و خود درمیان آن کوه می‌روند و مقابل آن بت شده، برابر ایستاده باشند و گرد برگرد آن کوه درختان خارنهال می کنند تا هیچکس نتواند که آبی و نانی بدیشان برد و خود چنانکه ادب انسان است، هر دو دست بسته ایستاده اند. بعضی را ده روز و بعضی را دوازده روز و بعضی را یک چهله هم بدان وجه بر می آید. خشک می شوند و می میرند، بعده همانجا می سوزند و خاکستر ایشان را هندوان میان خود پاره پاره قسمت می کنند برای تبرک می ستانند، که عاشقه بود تا بعضی را از غلبهٔ محبت بت حالی پیش می آید که خود را از ناخن پا تا فرق سر جامه با روغن نفت ترکرده می پیچد. بعده می گوید که اکنون آتش در من زنید. آتش در می زنند و او می سوزد و خلق را در آن حال نظر براندام او باشد که نباید موی از اندام او بجنبد اگر موی نجنبد، می گویند صادق بود، تا اگر سر موی می جنبد می گویند صادق نبود" (۲۰).

شیخ بر یکی از کوه های راجگیر اقامت می داشت و حجره و مصَلا در آنجا تعمیر نموده بود که تفصیل آن را صاحب " سیرت الشرف" بدین طریق بیان نموده است.

" در دامن کوه نزدیک به چشمهٔ گرمی حجرهٔ حضرت مخدوم است که قابل دید است. چنان معلوم می گردد که صانع قدرت آن را به دست خود تعمیر نموده است.از چهار طرف سنگ هایی بزرگ به صورت دیوار برخاسته با یکدیگر پیوسته شده است و روی آن یک سنگ مستطیل معلق است که مانند سقف است. دیوار های سنگی آن بدین طریق متصل شده است که درکوچکی از میان آنها برای رفت و آمد به وجود آمده است . سنگ های مزبوره معلق است و چندان بزرگ و سنگین است که هیچ فرد بشر قوت آن را ندارد، که آنها را در صورتی که نهاده شده است ، به دست خود

بنهد. آنها از هفت صد سال گذشته تا کنون بدون اسباب خارجی بر حالت خود قایم است. در سنۀ ۱۱۵۴ هـ یعنی چهار صد سال بعد نزدیک به در حجرۀ مزبوره اطاق کوچکی تعمیر نموده شده است و صانع قدرت به دست حکمت خود در سنگهای دیوارها به جانب مشرق دریچه ای به وجود آورده است که اشعۀ آفتاب از آن وارد می گردد و حجره را منور می دارد. دیوار های حجره چندان بلند نیست که شخص ایستاده نماز به جا بیاورد.

ملحق بدین گوشه به فاصله کمی روی آن کوه جای مسطح ایست که در مقابل آن به جانب مغرب دیواری پخته تعمیر شده است و صورت مسجدی بدون سقف گرفته است که در آنجا سه چهار نفر می توانند به یک وقت نماز بخوانند.

شیخ در شبها در همانجا در تسبیح و تحلیل مشغول می بود.فرش آن مسجد طبیعی سنگی است و بدین سبب سبزه در آنجا نمی رویدو در تمام سال آن جای پاکیزه و تمیز می باشد.از آن محل شخص می توان تا دور جنگل را نظاره کرد" (۲۱).

پایین تر از حجرۀ شیخ حجرۀ دیگری است که منسوب است به مرید و خلیفه اش مولانا مظفر شمس بلخی و پائین تر از این حجره چشمه ای از کوه در حوضی سر ازیر می شود و این حوض را "مخدوم کند " می گویند(۲۲).

زندگانی شیخ در جنگل

بیشتر اوقات زندگانی شیخ در جنگل به عبادت و ریاضت صرف می شد چنانکه نقل کرده اند که " ریاضتی و مشقتی که من کردم، اگر کوه بودی آب گشتی . امّا شرف الدین هیچ نشد (۲۳).

از لحاظ یک روایت مدت مجاهده و ریاضت شیخ در جنگل ها سی سال (۲۴) و از لحاظ دیگر چهل سال بود(۲۵) چنان به نظر می رسد که مدّت دوری از خلق سی سال بود و در ده سال دیگر اگرچه در جنگل اقامت می داشت ولی به شهر رفت و آمد می کرد و با مردم آمیزش می داشت.

در مدت اقامت در جنگل گاه گاهی با هندو های مرتاض که آنها را " جوگی " می گویند و با چوپانان هندو بر خورد می کرد چنانچه روایت کرده اند که " در آنچه مخدوم جهان در جنگل راجگیر بود جوگی شنید که درین جنگل بزرگی می باشد. برای اشتیاق ملاقات او پدید آمد. در جنگل رفت. جائیکه مخدوم جهان بود، دریافت . پرسید سدّها را چون بشناسند و سدّها در اصطلاح جوگیان " مرد کامل" را گویند. گفت ،اگر او این جنگل را گوید" زرشو" زر شود.در حال آن جنگل زرشد. اشاره سوی جنگل کرد و گفت " بر حال خویش باش ،من حکایت می گویم" (۲۶).

وقتی چو پانی بنابر سوء تفاهم چوبی بر سر شیخ زد و این واقعه را از شیخ بدین قرار نقل کرده است.

" حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز می فرمودند که روزی در بیابان می گذشتم. در مقامی گوپانی (گوپانان)(گاوهائی) ماده می چرانیدندو چند گوسالهٔ ماده گاو آنجا بودند. در آن نزدیکی چند خانه هم آبادان بود و مرا از جملهٔ آن گو ساله خوش آمد. در مناظرهٔ آن بودم و گوپان (۲۷) (گوپانان)خفته بودند. هم در آن حال چند عورات کافره از ساکنان آن جای ها برای چیدن سرگین آمدند. میان ایشان یک کفتار بود. گو ساله را آسیب رسانید، در زمان گو ساله در زمین افتاد. دست و پا زدن گرفت. گوپان (گوپانان) چون بیدار شدند، عورات از آنجا رفته بودند و من آنجا ایستاده بودم. همین مرا گرفت که گو ساله را توزده‌ای . یک چوب دستی محکم مرا زد. می خواست دیگر بزند گفتم " مرابرای چه می زنی "؟ گفت " گوساله مرا تو زده‌ای ". گفتم " اگر گوسالهٔ تو بهتر شود مرا نرنجانی ." گفت " بلی " . مرا هر دو مشکل افتاد.اگر چیزی نمی گویم از دست گوپان خلاص نمی‌یابم و اگر می گویم سرآن عورت کشف می گردد. الغرض به حیله برآن عورت رفتم و به حکمتی او راگفتم که حالت برین جمله است. اگر چیزی تدبیری کنی که گو ساله بهتر شود، هم سّر تو پوشیده می ماند و هم من خلاص می یابم و اگر نه فضیحت شوی و هم من گرفتار گردم . بعده آن عورت طلسمی کرد که آن گو ساله بهتر شد. مرا در زدن گوپان (گوپانان) چوب دستی ذوقی و حالی بود" (۲۸).

شیخ در مدت اقامت در جنگل مطابق وصیت پیر خود عمل فرمود(۲۹) و ترک طعام کرد، چنانچه وقتیکه مرید و خلیفه اش مولانا مظفر بلخی از او پرسید: " می گویند حضرت مخدوم چهل سال چیزی نخورده اند". شیخ گفت " این چنین مگو که چیزی نخورده ام بلکه در این مدت غله نخورده ام امّا گاه گاهی میوهٔ درختی و برگ گیاهی می خوردم" (۳۰).

پی نوشتها

۱ - وسیلهٔ شرف : ۱۲.
۲ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۵ (ب).
۳ - وسیلهٔ شرف : ۱۳.
۴ - قریه ای است در حدود هشت میل در جنوب بیهیا.
۵ - تختخوابی که با ریسمان و چار چوب درست می کنند.
۶ - دیهی است در ساحل شرقی رود خانهٔ سون در حدود ده میل در جنوب و مغرب منیر و مقابل قریهٔ کوئیلور که در ساحل غربی رود خانهٔ سون واقع است.
۷ - قریه ایست در حدود ۴۸ میل در مغرب منیر.

۸ - یعنی تا ۱۳۱۳ هـ/ ۱۸۹۵م سال تألیف " وسیلهٔ شرف" .

۹ - وسیلهٔ شرف : ۱۳.

۱۰ - بیست وسومین جانشین روحانی شیخ شاه امین احمد فردوسی (۱۲۴۸ - ۱۳۲۱ هـ/ ۱۸۳۱ -۱۹۰۳م) "تذکرهٔ منظوم مشایخ فردوسیه"تألیف کرده است که موسوم است به "گل فردوس" درین تذکرهٔ منظوم‌که چهار هزار بیت می‌دارد بیتی چند در تعریف راجگیر هم آمده است، که از سیرت الشرف (ص ۷۲) در ذیل نقل می شود:

راجگیر آنکه به فرحت دل کشمیر بود | کش به فتراک دل خلق چو نخجیر بود
ز آب حیوان لطافت خضرش شوییدست | جای سبزه همه جا مهر گیا روئیدست
بارک الله چه جائی ومقامی اشگرف | بی زبانان همه گویند سخن حرف به‌حرف
سبزه زارش همه دردیده ضیای‌بصرست | مرغزارش تو بگویی همه باغ نظر است
نکهت تازه ریاحینش نیاید به بیان | هر گیاهش به شمیم است به از عنبروبان
برگ ریزش چون شود نخل زباد صرصر | قوهٔ نامیه استاده بود بسته کمر
کشت از سنبله آرد همه پروین و پرن | تریش گل بده‌اند همه نسرین و ترن
هرنهالش‌که‌به‌صحراست‌چه‌شاخ‌است‌وچه‌برگ | از حصاة است بهر برگ در افتاده تگرگ
هر سحر ناله کنان بلبل بستانی ها | بلبل آن گل رعنا ز پر افشانی ها
کوه و هامونش چو از باغ ارم دید نمو | شد ثنا خوانش گهی جامی و گاهی خسرو
قمری و بلبل و درّاج و بدستان با هم | برشجر زمزمه خوان مرغ خوش الحان با هم
پیش او در کمر سنگ به زیر هر کوه | چشمه هاچشمهٔ حیوان صفت و بحر شکوه

11 - Bihar Through the Ages, pp. 96 - 97.

12 - Bihar Through the Ages , p. 102.

13 - Bihar Through the Ages, p. 102.

14 - Bihar Through the Ages, p. 102.

15 - Bengal District Gazetteers, Vol. viii , Patna, p. 216.

16 - Bihar Through the Ages , p.104.

17 - Bengal District Gazetteers, vol. viii, patna,pp. 216,218.

18 - Bihar Through the Ages, p. 105.

19 - Bihar Through the Ages,p.416.

۲۰ - معدن المعانی ،باب ۳۳: ۲۷۴ - ۲۷۶.

۲۱ - سیرت الشرف : ۷۰ - ۷۱.

22 - Bengal District Gazetteers, vol. viii, Patna, p. 221.

۲۳ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۴۷ - ب.

۲۴ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۴۸ - ب.

۲۵ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۴۷ ب.

۲۶ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۵۳ - الف.

۲۷ - گوپان و گوپ : چوپان .

۲۸ - مؤنس القلوب (خطی): ۹۵ - ۹۶.

۲۹ - رسالهٔ حضرت خواجه نجیب الدین فردوسی الموسوم به " وصیت نامه" که در برگ ۱ -(ب) و ۲ (الف) آن نوشته است:" مقصود از خوردن طعام و آب بقای سه چیز است ، حیات و عقل و قوت ، اکنون ترک طعام‌گیرد تا آنگاه که داند که در حیات یا در عقل خلل خواهد افتاد آنگاه نان خشک یا برنج خشک یا کهچری آنچه حاصل شود آن مقدار بخورد و گرد نان خورش نگردد.

۳۰ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۴۷ - الف.

باب ششم

خروج شیخ از جنگل راجگیر و اقامت در شهر بهار و آمدن طالبان حق نزد وی

فصل اوّل - خروج شیخ از جنگل راجگیر و اقامت در شهر بهار

شیخ در جنگل راجگیردر ریاضت و عبادت و درگردش مشغول بود، بعضی از مردم آن نواحی را با اواتفاق ملاقات افتاد و اهالی شهر بهار توسط همان مردم اطلاعاتی دربارهٔ وجود شیخ در جنگل راجگیر حاصل نمودند و اخبار مزبورکم کم به گوش معتقدین او رسید. چنانچه مولانا نظام الدین مدنی ، که خلیفهٔ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیای دهلوی بود و در شهر بهار می زیست ، در جستجوی او به جنگل راجگیر رفت و سعادت ملاقات با وی یافت، وکمی بعد بعضی از مریدان حضرت سلطان المشایخ که در شهر بهار اقامت داشتند به همراه مولانا نظام الدین مدنی به حضور شیخ رفتند و بدین طریق رفت و آمد مردم از شهر بهار به جنگل راجگیر جاری گردید.

چون این نوع رفت و آمد مردم ازدیاد یافت. شیخ به آنان فرمود:" از چندان دور درین جنگل ، که مقام خوف ددگان و درندگان است، می آئید، مرا دشواری نماید شما در شهر باشید من در روز جمعه و در مسجد جمعه حاضر خواهم شد، همانجا ملاقات خواهد شد"(۱).

چنانکه از آن به بعد روز هر جمعه از جنگل راجگیر به شهر بهار تشریف می برد و بعد از ادای نماز جمعه ساعتی چند در آنجا می نشست و با مولانا نظام الدین مدنی و معتقدین دیگر صحبت می فرمود و طرف عصر به جنگل مراجعت می فرمود.

در جواب پرسش یکی از معتقدین که دربارهٔ غذایی او در جنگل سؤال کرده بود،(۲) گفت: "سی سال طعام نخورده ام، امّا از جنگل وقت حاجت چیزی می خوردم" (۳)

ازین جواب ظاهر می گردد که وی مدت سی سال در جنگلهای بیهیا و راجگیر در ریاضت و عبادت وگردش مشغول بوده است و چون بیعت به دست خواجه نجیب الدین فردوسی در ۶۹۱هـ / ۱۲۹۲م اتفاق افتاد، می توان گفت که خروج وی از جنگل راجگیر در حدود ۷۲۱ هـ/ ۱۳۲۱م بود در اثبات حقائق مزبور عبارت مکالمه ای را می آوریم که بعد از خروج از جنگل راجگیر از زبان او و یکی از مریدان خاص او موسوم به قاضی زاهد اتفاق افتاد:

" قاضی زاهد: مخدوم! شما چندین وصف مرد خدای می کنند(می‌کنید). مرد خدای در هند کیانند؟.

حضرت مخدوم :"آن دیوانه پانی پتی است".

قاضی زاهد:" چندین بزرگان در هنداند، تخصیص پانی پتی چیست"؟

حضرت مخدوم: زاهد! تو سؤال از مرد خدای کردی، نه از بزرگان"(۴).

چون وفات شیخ شرف الدین پانی پتی معروف به بو علی قلندر در سیزدهم رمضان المبارک سنهٔ ۷۲۴ هـ(۳ سپتامبر سنهٔ ۱۳۲۴ م) اتفاق افتاد، می توان گفت که خروج شیخ به طور قطع قبل از سنهٔ ۷۲۴ هجری قمری(۱۳۲۴ میلادی) بوده و مکالمهٔ فوق در موقعی اتفاق افتاده که شیخ شرف الدین پانی پتی هنوز زنده بوده است.

علت رفت و آمد شیخ بین جنگل راجگیر و شهر بهار چه بوده ؟ شهادتی قطعی در دست نیست و صاحب " مناقب الاصفیا" درین باره فقط همین قدر می گوید که " چون مدتی برین طریق گذشت بعده یاران گفتند: مقامی باید ساخت، تا بعد ادای (نماز) جمعه آنجا قرار گیرند. بیرون شهر جایی که امروز خانقاه مخدوم جهان است دو چهپری انداختند(۵).چون از (نماز) جمعه باز می گشت در آن مقام با یاران قرار می گرفت و گاه گاه یک دو روز می ماند"(۶)

شیخ روز جمعه به شهر می آمد و به ارشاد مردم مشغول می گردید و کم کم بر عدهٔ یاران و معتقدان او می افزود و بدین سبب خواهشی در دل مردم پدید آمد که چه خوب است اگر او به جای جنگل راجگیر در شهر بهار اقامت گزیند و فرصتی برای کسب فیض به دست یاران خود دهد و علت دیگر این بود که آثار پیری در بدن شیخ ظاهر گردیدو معتقدین او خواهش کردند که انسب است اگر به جای رفت و آمد در جنگل روزی چند در شهر بهار اقامت فرماید.

چنانچه صاحب " مؤنس القلوب" درین باره می گوید:" چندین گاه گذشت باز آن معتقدان عرضه داشتند که بندگی مخدوم ضعیف شده اند. چندین روز متواتر می آیند و می روند. هر وقتی که برای جمعه آیند، اگر چند روز همین جا باشند، بهتر بود، تا از علم بندگی مخدوم خلقی را فائده شود. با سلامت خواهند رفت. پس حضرت مخدوم همچنان کردند، دوگان چهارگان روز یا زیادت در شهر می ماندند، بعده می رفتندیا چنان شد که اکثر اوقات هم در شهر می‌ماندند"(۷).

چندی بعد مولانا نظام الدین مدنی مقداری از مال مزکی خود به زین الدین مجد الملک مقطع بهار حواله کرد(۸) ، که او به جای " دو چهپری" که ذکرش گذشت ، اطاقی برای شیخ تعمیر نماید، چنانچه موقعی که تعمیر اطاق به تکمیل رسید، به پیشنهاد مولانا نظام الدین مدنی طعام می‌پختند و یاران و معتقدان شیخ را دعوتی دادند و چون همهٔ آنها در آن محل گرد آمدند، به او التماس نمودند، که بر سجاده بنشیند. وی خواهش آنان را پذیرفته بر سجاده نشست و زندگانی شهری را اختیار نموده به یاران خود خطاب کرده گفت:" یاران مجالست شما برین حد آورد که درین بتخانه نشاند"(۹).

از آن به بعد سلسلهٔ پیری و مریدی آغاز گردید.

صاحب " مؤنس القلوب " واقعهٔ مزبوره را بدین طریق آورده است:

" (یاران) عرضه داشتند که اگر بندگی مخدوم توبه دهند و در سجاده نشینند، جهانی را هدایت روی نماید و ناقصان کامل گردند، پس حضرت مخدوم را در سجاده نشاندند و خلق مرید شدن گرفت. بعده حضرت مخدوم قدس الله سره العزیز فرمودند یاران ! صحبت شما نگذاشت تا مرا درین بتخانه نشاند"(۱۰).

از وقایع مزبور ظاهر می گردد که وی در حدود سنهٔ ۷۲۱ هجری قمری(۱۳۲۱ میلادی) از جنگل راجگیر بیرون آمد و رفت و آمد او به شهر بهار آغاز گردید، و بدین طریق سلسلهٔ ! یاب و

ذهاب شیخ و یاران او در حدود ده سال امتدادداشت تا اینکه خواهش یاران خود را پذیرفت و در شهر اقامت مستقلی اختیار نمود و این واقعه در حدود سنهٔ ۷۳۱ هجری قمری / ۱۳۳۱ میلادی اتفاق افتاده است.

اینک در اثبات امر مزبوره قول زین بدر عربی را که در "گنج لا یغنی" در ملفوظی مربوط به دهم ماه ذیقعده سنهٔ ۷۶۰ هجری قمری (۱۳ اکتبر ۱۳۵۹ میلادی) بیان کرده است، می آوریم. او در ضمن وفات یکی از مریدان شیخ موسوم به شیخ بخاری می گوید:

" سماع هم چنین شده است که اوّل کسی که از بندگی مخدوم عالمیان ارادت آورده ، او بود (۱۱)" و در همین زمینه زین بدر عربی کلمات ذیل را از شیخ شرف الدین دربارهٔ شیخ بخاری می آورد:

" شیخ بخاری بگذشت . هم درین خانه چهاکرده است. ولی سی و چند سال باز بر من است، همه وقت مفلس و بی نوا بود و مفلس و بی نوا رفت." (۱۲).

اگرچه شیخ اقامت مستقلی در شهر بهار اختیار نمود باز هم گاه گاه به جنگل راجگیر می رفت و به ریاضت و عبادت مشغول می شد ، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید:" تا دریای قوت بود، بیرون می رفت، یگان دوگان ماهی بیرون می ماند"(۱۳).

در همین ایام بوده است که خبر خروج شیخ از جنگل راجگیر و اقامت گزیدن وی در شهر بهار به گوش سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲ هـ/ ۱۳۲۵ - ۱۳۵۱م) رسید و او فرمانی به زین الدین مجد الملک مقطع بهار فرستاد، که خانقاهی برای شیخ تعمیر نماید و برای فقرا و درویشان خانقاه دیه راجگیر را به عنوان جاگیر پیشکش نمود.

ورود طالبان حق

آنان که پیش از تعمیر اطاق اقامت و آغاز سلسلهٔ بیعت مریدان به حضور شیخ رسیدند ، معتقدین و دوستان او بودند.

در معتقدین خاص شیخ مقام مولانا نظام الدین مدنی از همه بالاتر بود. او چنانکه در سابق گذشت . مرید حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیای دهلوی بود. همو بوده است که چندین مرتبه به جنگل راجگیر رفته و او را برای آمدن به شهر بهار ترغیب نمود و چون بعدها موقعی که شیخ تصمیم گرفت که در شهر بهار اقامت گزیند، او از پول خود اطاقی برای وی تعمیر نمود و مجلس خاص منعقد نموده او را بر سجاده نشانید.

در اکثر اوقات نظام الدین مدنی در مجالس شیخ حاضر می شد و دربارهٔ مسایل دینی و عرفانی از او استفسار می نمود ، چنانچه در ملفوظات او نام مولانا نظام الدین مدنی به کثرت آمده

است.

دوّمین شخصی که در آن ایام به وی عقیدت مخصوص داشت، قاضی زاهد بود که ذکرش گذشت صاحب " مناقب الاصفیا" عقیدهٔ خود را دربارهٔ او بدین طریق بیان می نماید:

" دانشمند و سالک طریقت بود. اعتقاد بر مخدوم جهان داشت"(۱۴).

بعضی از مکتوبات شیخ به نام همین قاضی زاهد آمده که در مجموعهٔ دوّم یعنی در " دویست و چند مکتوب " موجود است.

سوّمین شخصی که به وی عقیدت زیادی می داشت ، زین الدین مجد الملک بود. او از جانب سلطان محمد بن تغلق پادشاه دهلی مقطع بهار بود و به مساعی همین شخص به جای " دو چهپری" اوّل اطاقی برای اقامت شیخ تعمیر کرد و چندی بعد توسط همین شخص تحفهٔ مصلائی بلغار از جانب سلطان و قریهٔ راجگیر برای مخارج درویشان خانقاه به عنوان جاگیر مقرر گردید.

نمی توان به طور قطعی گفت که از معتقدین شیخ چه کسانی بودند که در وهلهٔ اول دست بیعت را به دست وی دادند. البته می توان گفت که زین بدر عربی از طبقهٔ مردمانی است که در اوایل دورهٔ اقامت او در بهارسعادت مریدی یافته بود، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" واقعهٔ مرید شدن او را شنیده و در تألیف خود آورده است:

" در ایام جوانی شراب خورده بر مادر بیامدم چیزی نقد از وی درخواست کردم . گفت: ای فرزند ! اگر چیزی داده بخواه . شرمنده شدم از آنجا بیرون آمدم . قصدوی (شیخ شرف الدین) کردم. سر در خانقاه آوردم. او را مستقبل کعبه بر سر مصلا نشسته دیدم. روی سوی من کرد و فرمود:" نزدیک بیا"! نزدیک رفتم . گوشهٔ مصلا برداشت ، گفت: زیاد از دومشت برنداری. نگاه کردم فرود مصلا در پای اموال دیدم . دست دراز کردم. دو مشت برگرفتم و برون آمدم و بر مادر آمدم. چون نظر بر من افتاد بانگ برزد و گفت" ای فرزند! ازآن چنان پادشاهی دشمن خدای در خواست کند، از آنجا بیرون آمدم. آن جمله را درباختم و روی خود سیاه کردم و بردی در آمدم و از سر توبه کردم، فرمود" نیکو کردی. آنچه باقی بود، برداشتی "(۱۵).

زین بدر عربی بیشتری از ملفوظات شیخ را مرتب کرده است، که مهم ترین آنها کتاب " معدن المعانی" است. علاوه برین او مکتوباتی را، که شیخ در سنهٔ ۷۴۷ هجری قمری (۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ میلادی)به مرید خاص خود موسوم به قاضی شمس الدین حاکم قصبهٔ چوسه نوشته بود تدوین نموده و نیز رسالهٔ " وفات نامه" را که مشتمل است بر وقائع آخرین روز حیات شیخ، ترتیب داده است.

قاضی شمس الدین حاکم چو سه بود و به سبب گرفتاری در وظائفِ رسمی خود نمی توانست در خدمت شیخ حضور به هم رساند چنانچه التماس نمود که دربارهٔ بعضی از معارفی که لازم داند به جانب او مرقوم نماید چنانکه می گوید:

" در هر بابی از عالم سلوک بر قدر فهم این بنده اگر چیزی در قلم آید، حظی و نصیبی برگیرد(۱۶) در جواب التماس او مکتوباتی به نام او نوشته است که اکنون موسوم است به " مکتوبات صدی".

در موقع وفات شیخ مردم از او پرسیدند که دربارهٔ قاضی شمس الدین چه فرمایند؟ فرمودند: "قاضی شمس الدین را چه خواهم فرمود ، قاضی شمس الدین فرزند من است. چندین جای فرزند نوشته ام و سبب اظهار علم درویشی او شده است و به واسطهٔ او چندین گفتن و نوشتن پیش آمده است و گرنه که نبشتی"(۱۷)؟

مولانا برهان الدین مظفر شمس بلخی عزیز ترین مرید و اوّلین خلیفه و سجاده نشین شیخ بود برخی از احوال او در فصل سوّم ،باب هفتم آمده است . شیخ حسین برادر زادهٔ مولانا مظفر بلخی و دوّمین خلیفه و سجاده نشین شیخ عقیدهٔ خود را دربارهٔ مقام روحانی مولانا مظفر بلخی بدین طریق اظهار می نماید:

" مریدان شیخ جهان زیاده از صد هزار بودند. میان ایشان چهل کس و اصل بودند. میان این چهل ، سه کس مرد بودند، شیخ مظفر و ملک زاده فضل الدین و مولانا نظام الدین درون حصاری و میان این سه مرد شعلهٔ آتش به شیخ مظفر رسید و دودی بدان دو مرد" (۱۸).

مولانا شاه آمون نیز از مریدان خاص به شمار می رود. پدرش شاه ابراهیم در موقع اوّل خدمت شیخ رسیده و به مریدی او مفتخر گردیده بود و بعد از او مولانا شاه آمون از عمر دوازده سالگی تا موقع وفات ، چه در سفر و چه در حضر همواره همراه او بوده است. شیخ نیز بر او نوازش می فرمود و او راگاه " شیخ آمون " و گاهی " بهائی" (برادر) آمون و گاهی " مقبول عالم آمون" خطاب می کرد(۱۹).

زین الدین مجد الملک مقطع بهار قطعه ای از ملک خود به شیخ نذر نمود تا عوائد آن برای درویشان خرج شود. شیخ قطعهٔ مزبوره را به مولانا شاه آمون عطا نمود و بوتهٔ گلچگان در آن قطعه با دست خود ،کاشت و برای آبادانی قطعهٔ مزبوره به مولانا شاه آمون امر فرمود و قطعهٔ مزبوره را " شیخ پوره ابراهیم پور چریاوان" موسوم نمود (۲۰)

مولانا شاه آمون روز چهارم شعبان سنهٔ ۷۸۴ هجری قمری (۱۱ نوامبر سنهٔ ۱۳۸۳ میلادی) وفات یافت (۲۱).

بعضی از مریدان خاص شیخ اکثر در مجالس وعظ او شرکت می نمودندو دربارهٔ بعضی از مسایل عرفانی از او استفساراتی می نمودند و از تعلیمات او بهرهٔ وافی می بردند. اینک اسامی کسانی که از حضّار مجالس بیشتر سعادت حضور یافتند.

مولانا نظام الدین مدنی ، قاضی زاهد ، زین الدین مجد الملک ، زین بدر عربی ، قاضی شمس الدین ،مولانابرهان الدین مظفر شمس بلخی، مولانا شاه آمون،شیخ حسین بلخی، شیخ معز الدین ،

قاضی اشرف الدین، قاضی منهاج الدین، قاضی شه (پسر مولانا جلال الدین دمشقی)، ملک محمود عوض (متصرف خطه بهار)(۲۲)، تاج الدین (برادر زاده ملک محمود عوض متصرف)، خواجه شمس الدین پروانه نویس، خواجه کریم الدین عوض، ملک نصر الدین قلمغانی، مولانا نصیر الدین جونپوری، مولانا قمر الدین و مولانا نجم الدین (خواهر زادگان شیخ)، مولانا نظام الدین (خاله زاد شیخ)، خواجه خضر (نائب مجد الملک)، میان شمس الدین (متولی خانقاه معظم شیخ) وغیره.

پی نوشتها

۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۵ - ب و ۱۴۶ - الف.
۲ - یعنی قاضی زاهد، مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۸ - الف.
۳ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۸ - الف.
۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۰ - الف.
۵ - جای را گویند که بالائی آن سقف مخروطی از کاه، ولی هندی می سازند و گرد آن دیوار نباشد.
۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ - الف.
۷ - مؤنس القلوب (خطی) : ۲۶۲.
۸ - در دورهٔ سلاطین دهلی مقطع قسمی از والی را گفتند. رجوع شود به عبارت ذیل.
" The chronicles employ various terms for a governor. A broad survey leaves the impression that a wāli is higher than a muqti; in shares: for whereas the latter appellation is used for any governor, the former is seldom applied to a minor provincial chief".
-(Dr. I.H. Qureshi. The Administration of the Sultanate of Delhi; Karachi, 1958, p.197).
۹ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ - ب.
۱۰ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۱۳۲ - ب.
۱۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ - ب.
۱۲ - گنج لایغنی (خطی) برگ ۲۲ - ب.
۱۳ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ - ب.
۱۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۸ - الف.
۱۵ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۵ - ب و ۱۵۶ - الف.
۱۶ - مکتوبات صدی، لکهنو، ۱۲۸۷هـ ق : ۳.

۱۷ - وفات نامه (ضمیمهٔ راحت القلوب)، آگره، ۱۳۲۱ هـ‌ق : ۲۶ - ۲۷.

۱۸ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۳ - ب.

۱۹ - راحت القلوب : ۲۰.

۲۰ - تحقیقات المعانی(خطی) برگ ۵ - ب .

۲۱ - مکتوب حکیم سید شاه تقی حسن بلخی به مؤلف این کتاب مؤرخه ۱۰ مارس ۱۹۶۴ میلادی.

22 - The Administration of the sultanate of Delhi, p. 208, " ... a mutasarrif who collected the revenue".

فصل دوّم - روش تعلیم روحانی شیخ

شیخ بعد از اقامت مستقل در شهر بهار سلسلهٔ بیعت مردم را آغاز کرد چنانچه مردم برای کسب فیض به حضور او می رسیدند و دست ارادت او داده، هدایاتی برای زندگانی روحانی می‌گرفتند. بعضی در خانقاه شیخ می ماندند و دیگران بعد از بیعت به محل هایشان مراجعت می‌نمودند. بدین طریق سلسلهٔ رشد و هدایت ، که از آن دوره شروع شده بود تا آخرین ایام حیات وی دوام داشت.

اکنون لازم است مختصری از طریق بیعت رابیان بنمائیم:

موقعی که شخصی به حضور شیخ می رسید و التماس بیعت می کرد وی امر می فرمود که قبل از بیعت حلق کند، یعنی موی سر را بتراشد و استحمام کرده با بدن پاک و جامه های پاک و قلب پاک خدمت او برسد. از آن به بعد دست ارادت او را به دست خود می گرفت و کلاه مخصوصی ، که موسوم به " طاقیه" بود به او می داد چنانچه دراین زمینه در ملفوظات او موسوم به " راحت القلوب" آمده است:

" هم درین میان شخصی مسافر از طرف بخارا رسید و ارادت بیعت آورد. بندگی حضرت مخدوم قبول فرموده بیعت و حلق نموده طاقیه عطا فرمود"(۱).

اینک هدایاتی برای مرید که در رسالهٔ کوچکی منسوب به شیخ موسوم به نام " رساله در بدایت حال " آمده است:

" بدان و آگاه باش که چون کسی مردانه وار در راه در آید، اول توبه نصوح کند و گرد حرام نگردد و خود (را) مرده انگارد و از اهل گورستان شمارد و از کاروبار دنیا خود را دور دارد، مگر به قدر ضرورت که بدان قیام قالب بود و در راه دین بازی دهد و این نیز از نیم شکم زیاده نخورد، تا نه گرسنه باشد نه سیر و از پوشش بدان مقدار کند که سرما و گرما برد. هرچه باشداز نو و کهنه‌و بستر باریک درست یا پاره هرچه از غیب رسد، در آن هیچ تکلف نکند و از هر آن غمگین و اندوهگین نباشد صبر و شکر و قناعت پیشه گیرد و بدان چنان خوش باشد و پس درکار وضو استقامت نماید. یک زمان و یکی ساعتی بی وضو نبود اگرچه سرما بود و آب سرد بود. تا به حدیکه آبی و طعامی بی وضو نخورد و چنان تصور کند که گوئی بی وضو خوردن و آشامیدن حرام است پس هر وضوی دوگانه شکر وضو بازکند، اگرچه ده بار روزی و شبی وضو کند و اوقات دیگر جمله شب و روز به ذکر معبود دارد در خلا و ملا . اگر ملا بود آهسته گوید و اگر خلا بود بلند گوید، چندان بگوید که ذکر ورد زبان بگذرد ، به دل رسد و بر دل غالب گردد، چنانکه اگر زبان ساکت بود، دل در ذکر بود" (۲).

علاوه برین شیخ برای اجرای تعالیم روحانی دو طریق را اختیار نموده بود، یکی تعلیم

شفاهی و دیگری کتبی.

تعلیم شفاهی بدین طریق بود که در اوقات مختلف و به خصوص بعد از ادای نماز گاهی صبح گاهی بعد از ظهر و گاهی وقت شب مجلسی منعقد می گشت و مریدین و معتقدین می نشستند. از حضار مجلس شخصی دربارهٔ مسائل شریعت یا طریقت استفسار می کرد و شیخ در جواب آن توضیح می فرمود و در ضمن توضیح اگر مسائل دیگری به وجود می آمد آنها را نیز بیان می کرد. بعضی اوقات یکی از حضّار مجلس عبارتی از کتابی می خواند و التماس مطالب آن می نمود و او مطالب عبارت مزبور را به تفصیل بیان می فرمود.

دربارهٔ اوضاع مجالس زین بدر عربی، جامع ملفوظات او موسوم به " معدن المعانی" رادر آن کتاب آورده است که در هر مجلسی و محلتی البته از طالبان صادق و مریدان واثق و بندگان موافق که حاضر بودند، هر کسی در خود حال و کار خود ایراد سؤالی از طریقت و التماس بیانی از شریعت و درخواست اشارتی از حقیقت و طلب اظهار رموز معرفت عرض می داشتند ، بندگی مخدوم نامور و شیخ دین پرور در مقابلهٔ سؤال سائل جواب شافی و بیانی به عبارات دلپذیر و اشارات بی‌نظیر ارزانی می داشت. از هر عبارتی صد معانی غیبی مستفاد و از هر اشارتی هزار لطیفهٔ لاریبی مراد. از هر معنی مفهومات بی نهایت و از هر لطیفه ادراکات بی غایت، از هر مفهومی حالات بی شمار و از [هر] ادراکی مقامات بسیار، از هر حالتی ذوقی که آن را میزان بیان نسنجد و از هر مقامی خبری که در جهان نشان نگنجد" (۳).

این نوع تعلیمات به صورت اجتماعی بوده است و بعضی اوقات به صورت انفرادی هم رخ می داد به عنوان مثال شخصی می آمد و ارادت بیعت می داشت . شیخ بعد از بیعت کردن او علاوه بر بعضی اوراد و وظایف برای بعضی کارهای دیگر، که موجب زحمت مریدی بود، امر می فرمود . اینک واقعهٔ مولانا مظفر شمس بلخی به عنوان نمونه درج می گردد :

موقعی که مولانا مظفر شمس بلخی، که در علوم دین از شهر دهلی فارغ التحصیل شده، قبل از بیعت برای آزمایش مقام دینی و روحانی شیخ دربارهٔ بعضی مسایل مشکله استفساراتی نمود و باوجود اینکه جواب های شافی گرفت در جواب هر توضیح شیخ " لانسلّم " می گفت، که دلیل بر تکبر و مفاخرت او بر علم خود بود. بعد از آن که مولانا مظفر شمس بلخی خواهش بیعت نمود و شیخ خواهش او را پذیرفته، او را بیعت کرد و چون جذبهٔ تکبر علمی مولانا مظفر را کشف کرده بود، با او خطاب کرده گفت که او قبل ازین علم دینی را برای شخص خود تحصیل نموده است، اکنون برگردد و خالصاً لوجه الله تحصیل نماید . چنانچه مولانا مظفر به دهلی برگشت و در مدت دو سال بار دیگر تکمیل تحصیلات علوم دینی نمود و چندی در مدرسهٔ فیروز شاهی دهلی شغل استادی گرفت.

چون مولانا مظفر بلخی باز به شهر بهار آمد، و به خدمت شیخ رسید. مشار الیه برای شکست

نفس مغرور او خدمت فقرا و دراویش خانقاه به او محوّل نمود. صاحب " مناقب الاصفیا" واقعهٔ خدمت مولانا بلخی را به فقرای خانقاه شیخ بدین طریق بیان می نماید:

" در آن خرسند بودی هرچه فقرا کار می فرمودند اطاعت کردی، التفات به عزت و خواری نکردی. جا مها اگر پاره می شدی، پیوند ها می دوختی و گره ها می دادی. روزی مخدوم جهان دید جامهای او سخت پاره شده است و در صورت نهایت خواری رسیده، باوجود این هم خرسند است... گفت: مولانا مظفر را جامهای لطیف بیش بها دهند و مقامی لطیف و مروج برای مشغول او سازند و جامه خوابهای لطیف و نرم دهند و طعامهای گوناگون رسانند. همچنان کردند، لیکن او در محبت خدای تعالی و طلب او چنان بود، که این همه او را به منزلت خارهایی می نمود. او را سرّ فقر روشن شده بود، بدین ها نمی پرداخت" (۴).

مولانا مظفر بلخی مدتی در خدمت فقرای خانقاه به سر نمود و در نتیجهٔ مشقت زیادی جسم او بسیار لاغر گردید. چنانچه روزی شیخ به او نگاه کرد و به قاضی زاهد خطاب نموده اشاره به کلمهٔ "لا نسلم " که مولانا مظفر بلخی در ملاقات اوّل گفته بود، اشاره فرمود. واقعهٔ مزبور را صاحب "مناقب الاصفیا" بدین طریق می آورد:

" روزی شیخ مظفر بالای دهلیز دست بالاکرده ایستاده بود. نظر مبارک مخدوم جهان برو افتاد دید که گوشت در اندام نمانده است، پوست به استخوان چسبیده، پهلوی او برآمده است. حضرت شیخ جهان روی سوی قاضی زاهد آورده فرمود: می بینی چه راست شده است این که لا نسَلم گویان آمده بود و انواع انعام و اکرام ارزانی فرمود"(۵).

هر موقعی که شیخ برای مریدی تعیین کاری یا مشقتی می فرمود مقام شخصیت و مزاج او را در نظر می گرفت چنانچه موقعی که یکی از امیر زادگان بعد از آن که دست ارادت را به دست وی داد وبرای تربیت نفس خود خواهش نمود، شیخ او را نصائحی فرمود که صاحب " مناقب الاصفیا" آن را بدین طریق شرح داده است:

" شبه نیست که ترک همه چیز بهتر است که اگر استقامت باشد، امّا اگر چندگاه ترک همه چیزها کرد و از همه باز ماند، در وقت کار بیرون می شود و بران بازگردد یا برآن او را التفات می شود درو پشیمانی روی می نماید آن ترک چه کار می آید... تو ملک زاده ای و در مجلس و اجتماع احباب و اقران پیوسته بوده ای. اگر در مجلس ملک زادگان حاضر شوی و یا درمیان اقران و احباب خود بنشستی، و ایشان را برطریق و ترتیب معیشت بینی پس آن زمان تغیر و ناخوشی را حد کجا؟ در حال تو تغیر و ناخوشی پیدا آید، چه سود؟(۶)

دوّمین طریق تعلیم روحانی، چنانکه گفته شد، کتبی بود. از مریدانی که بنابر گرفتاری ها نمی توانستند در مجالس روزانه شرکت کنند، از او خواهش می نمودند که ارشادات و هدایات لازمه را کتباً به آنها بفرستند و یا بعضی از مسائل عرفانی یا دینی را که مطالب آنها را نمی فهمیدند، مرقوم

می فرمودند و جواب کتبی می خواستند و او با لطف و محبتی ، که با مریدان می داشت ، جواب سوالهایی آنان را تحریر نموده می فرستاد و ما درین زمینه به مکتوباتی اشاره می نمائیم که شیخ به خواهش قاضی شمس الدین حاکم چوسه به او نوشته بود.

علاوه بر مکتوبات صدی که توسط زین بدر عربی تدوین یافت یک مجموعهٔ دیگر از مکتوبات او، که مشتمل است بر دویست و هشت مکتوب و موسوم است به " دویست و چند مکتوب". درین مجموعه نیز بعضی از مکتوبات به نام قاضی شمس الدین حاکم چوسه است و دیگر به نام مردم دیگر.

غیر از این " فوائد رکنی" است که به خواهش حاجی رکن الدین زائر الحرمین از مکتوبات خود انتخاب کرده مجموعه ای ساخته است.

در ضمن تعالیم روحانی عوامل روانی مریدان خویش ملحوظ می داشت درین زمینه هدایای ذیل از او منقول است.

" وقتی به صوم و وقتی به نماز. اگر از نماز تنگ آید به ذکر شغل کندو اگر از ذکر تنگ آید، به تفکر مشغول شود. همین که از یکی ملول شود، نقل به چیزی دیگر کند. اما بریک چیز نتواند که بشر اگر دریک چیز ملازمت نماید، ملول گردد...اگر چیزی از طاعات و عبادات می کند تا آن زمان کند که از آن ملول نشده است همین که ملول شود، بگذارد. در طاعت ملول شدن و عیدی آمده است(۷)".

و نیز در مکتوبی دربارهٔ تربیت مرید هدایای ذیل را مرقوم داشته است:

" بعد تحقیق ایمان و صحت توبه مرید را باید که دائم الوضو باشداصلاً و البته یک زمان بی وضو نباشد اگر چه شب باشد و سرما بود و آب سرد بود . بعد از وضو دو رکعت تحیة الوضوبگذارد، اصلاً و البته فوت نکند و پنج وقت نماز با جماعت بگذارد و چون نمازی بگزارد منتظر نماز دیگر باشد که "المنتظر الصلوة کانه فی الصلوة " پس هر نمازی به وردی که بر خود وظیفه کرده است یا پیرش فرموده است مشغول شود و چون مرید پیش از صبح بیدار شود، طهارت پاک بیارد، و دو رکعت شکر وضو بگزارد و صد بار بگوید: استغفر الله من الذنوب کلها صغیرها و کبیرها سرّها و جهرها اللهم اغفرلی برحمتک . چون صبح دوّم بدمد دو رکعت سنت وقت بگذارد و در رکعت اوّل "قل یا ایها الکافرون " و در رکعت دوّم " سورهٔ اخلاص" بخواند. از حضرت رسالت صلی الله هم چنین مرویست بعد ازان این دعا بخواند" اللهم انی اسالک رحمة من عندک تهدی بها قلبی "تا آخر. در قوت القلوب مکتوب است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در خواندن این دعا ملازمت نمودی و هفتاد بار "استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الهم انی اسئلک التوبه ". بعد از آن نماز بامداد باید که به حضور دل به جماعت بگذارد. چون نماز تمام کرد بعد از آن به ادعیه که آمده است در " قوت القلوب" مشغول شود، بدان مقدارکی مداومت توان کرد، ورد خود بسازد و هر دم استغفار کند و توبه از سر برگیرد، و عمر گذشته را آمرزش خواهد، و سخن زیادت نگوید، مگر به

امر معروف و نهی منکر و دعای اصلاح مسلمانان، و باسخنی گوید که در نفع برادر مسلمان باشد، و با سخنی گوید از علم با کسی که محتاج علم باشد که این نوع سخن در محل از کار بود تاتواند در هر حال که هست مستقبل قبله بود. اگر زیارت صاحب ولی و یا صحبت پیری و مجالست عالم ربانی میسر شود، آن بهتر و فاضل تر از آنکه بر سر مصلا بود مشغول به او بود، اگر امثال این میسر نشود آنگاه نشستن بر جای نماز تا آفتاب بر آید و دو رکعت نماز بعد طلوع آفتاب گزاردن فضل بسیار است، و چون آفتاب بر آید نماز چاشت بگزارد، چنانکه بر خود سنت کرده است و پیوسته بتواند گزارد و بعد ازان گفته اند. به حاجت برادر مسلمان برخیزد، چون عبادت بیماری، و تشییع جنازه و یا یاری کردن به بّر و تقوی . اگر ازینها هیچ نباشد، آنگاه به تلاوت قرآن و نماز نوافل و ذکر مشغول شود، و اگر ازینها نباشد، آنگاه " فاذا قضیت الصلوة فانتشرو فی الارض الآیه" بر خواند و کار خرقه و لقمه بکند، و اگر این همه نباشد، آنگاه وفی النوم سلامه حقیقت داند. چون وقت نماز پیشین در آید از خواب بیدار شود و طهارت کند و چهار رکعت نماز سنت بگزارد. بعد از آن فریضه بگزارد و دو سنت بگزارد و بر جای نماز منتظر نماز دیگر بنشیند. اگر دل فارغ دارد ذکر بگوید، تا نماز دیگر، و اگر فارغ نداردد ر فراغ دل بکوشد و آن را عین ذکر داند. فرائض در مسجد بگزارد و نوافل در خانه که سلامت دین و جمعیت خاطر در آن است و چون نماز دیگر در آید، چهار رکعت سنت بگزارد، بعد از آن فریضه بگزارد. پس به ذکری و فکری مشغول شود تا آفتاب فرود رود. و این وقت زنده داشتن در فضل همچو زنده داشتن ورد اول است از بیدار شدن بعد از صبح تا برآمدن آفتاب ، و با نفس محاسبه کند که یک روز عمر تو گذشت چه به دست آوردی؟ روزی زیان شد چه سود کردی ؟ چون آفتاب فرو رفت استعدادنماز شام کند، چون نماز شام گزارد و از سنت فارغ شود، بعد از آن بیست رکعت نماز بگزارد و صلواة الاولین که میان نماز شام و نماز خفتن آمده است. اگر میسّر شود، همه بگزارد، و اگر نه آنچه میسر شود، بر خود وظیفه کند، "تتجا فی جنوبهم عن المضاجع "در حق کسانی درست آید که میان مغرب و عشا زنده دارند، و چون نماز خفتن در آید چهار رکعت سنت بگزارد و بعد از آن فریضه بگزارد و چهار رکعت یا دو رکعت سنت بگزاردو وتر برای آخر شب نگاه دارد، اگر عادت بود و اعتماد هست که آخر شب فوت نشود و اگر نه هم اول شب بگزارد و چون این بکند او را از غافلان ننویسند و از حاضران شمارند و بعد از نماز خفتن سورتها، که آمده است، بخواند، در" قوت القلوب" مسطوراست و اگر سر آن ندارد و یادش نیست و پنجاه بار سورهٔ اخلاص بخواند که آن هزار آیت است. بعد از آن نخسپد با طهارت و ذکر و تاخواب غلبه نکند، نخسپد، و آخر شب پیش از صبح بیدار شود و تازه درکار شود" (۸).

دوّمین خلیفه و سجاده نشین وی موسوم به شیخ حسین بلخی برادر زادهٔ مولانا مظفر بلخی دریک قطعه ای غایت روحانی شیخ را بدین طریق بیان می فرماید:

مـــقتدای دیـــن پـــیرم مـــنیری — این ســخن از مـا بگـفت از دلبـری
ای بـــرادر گـــربخواهـــی اصل‌کـار — این سخن را در دل خود پـاس دار
این ریاضت نیست که رنـجی بـری — کم بگوئی، کم بخسبی، کم خوری
بچگـــان و طـفل و هـم بـیوه زنـان — این ریاضت می کنند از آب و نـان
هرچه وصلت می دهد قربت دهـد — و ز خیال غـیر حـق فـرصت دهـد
این ریاضت باشد، ای عالی مقـام! — گوش کن تـفسیر آن را زیـن کـلام
پـــاسبان دل شـــو انـدر کّـل حـال — تـا نـیابد هـیچ دزد آن جـا مجـال
هر خیـال غـیر حـق را دزد خـوان — این ریاضت سالکان را فـرض دان
از هـــوا و حـرص دل را قـطع کـن — بـــا چـــنین ره اتبـــاع شـــرع کـن
هر که این ره می رود، دل شادباش — وین نعم از بهر او آماده بـاش (۹).

پی نوشتها

۱ - راحت القلوب : ۵.
۲ - رساله در بدایت حال (خطی) برگ ۱ - الف و ب .
۳ - معدن المعانی : ۳ .
۴ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۶۶ - ب و ۱۶۷ - الف.
۵ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۶۷ - ب.
۶ - معدن المعانی : ۲۱۰ .
۷ - سیرت الشرف : ۹۷.
۸ - مکتوبات صدی : ۹۰ - ۹۱.
۹ - دیوان شیخ حسین بلخی : ۱۵.

فصل سوّم - پیشکش ده راجگیر و مصلای بلغار به شیخ از جانب سلطان محمد بن تغلق پادشاه دهلی و تعمیر خانقاه به فرمان سلطان

از موقع خروج شیخ و اقامت وی در شهر بهار آوازهٔ زهد و تقدس و علم و فضل وی در اطراف پیچید و علاوه بر فقراء و علماء، امرا نیز در حلقهٔ معتقدین وی در آمدند.

چون معتقدین وی اصرار داشتند که شیخ در شهر بهار اقامت مستقلی بنماید خواهش آنان را قبول نموده در آنجا اقامت گرفت، بسیاری از مردم آن نواحی در حلقهٔ ارادت او در آمدند وعدهٔ آنان روز افزون گردید.

شهرت روحانیت و فضیلت شیخ از حدود و ثغور بهار بیرون رفته در جانب مغرب به دهلی و ماوراء دهلی رسیده بود.

در آن دوره سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵ - ۷۵۲ هـ/ ۱۳۲۵ - ۱۳۵۱م) بر تخت دهلی بود. سلطان محمد بن تغلق از سلاطین بزرگ دهلی به شمار رفته است. شخصی بود که بر علم و حکمت و تدبر و دانائی افتخار می نمود، ولی از لحاظ مزاج بسیار خشن و لجوج بود و هر چیزی راکه صحیح می دانست، به زور در عمل می آورد و هیچ گونه مصلحت وقت و اوضاع محیط را در ذهن نمی‌آورد. مورخ معاصر او موسوم به ضیاء الدین برنی، که بیش از هفده سال ندیم او بود(۱)، دربارهٔ او می‌گوید:

" اگر سلطان محمد چند چیز که آن چیزها واسطهٔ قتل مسلمانان و وسیلت زوال ملک و موجب تنفّر عالم گشتند، نبودی، چنانکه رسوخ اعتقاد در علم معقولات و قلّت رسوخ در منقولات و خوی سیاست مسلمانان و نهایت طلبی در نفاذ امرهای متصوری و کثرت تحکیمات مجدّد و وفور غضب و شدت خشم و غایت قساوت من بنوشتمی که مثال سلطان محمد از شکم مادر نزاده است و از گاه آدم سلطانی همچو او پای بر تخت جهانداری ننهاده، که سلطان محمد از آن عدیم المثالان بود که در باب او این نظم راست و درست می آید:

گرپیش روی ملک شاهی | ورپس باشی، جهان پناهی
گرراست شوی، ملا ذعمری | گرچپ‌نگری، مدار پیری" (۲)

نیز صاحب مناقب الاصفیا می گوید:

" این سلطان محمد بو العجب پادشاهی بود. خلق او را ظالم خواندی و او خود را عادل می گفتی وگفتی هر که مستحق چیزی است او را بدان امر می کنم و اکثر اهل طریقت زمانه را ازکسوت ایشان باز داشته بود، تکلیف عهده از عهد های دنیا داری کرده بود، باآنکه شیخ نصیر الدین محمود را تکلیف بر عهدهٔ ریاست کرده وگفت این چنین کس اگر رئیس باشد برکسی ظلم نشود و چون شیخ محمود قبول نکرد انواع جفا بروکرد، و سید السادات سید جلال بخاری را عهدهٔ ناظر لنگر فقرا داده

بوده" (۳).

مختصر اینکه چون شهرت روحانیت شیخ به گوش سلطان محمد بن تغلق رسید و به اطلاع او رسید که وی از جنگل راجگیر بیرون آمده در شهر بهار اقامت دارد، او مقطع خود در شهر بهار موسوم به زین الدین مجد الملک را فرمانی فرستاد که شیخ الاسلام شرف الدین منیری را خانقاه بر آورده، بدهد و راجگیر را وظیفه فقرای خانقاه گرداند و نیز مصلای بلغار به عنوان هدیه بدو فرستاد و بنابر عادت خود اضافه نمود: اگر قبول نکند به جبر قبول کنانند"(۴).

زین الدین مجد الملک از معتقدین شیخ بود و نهایت احترام را برای او قائل بود چون فرمان سلطان دهلی به او رسید، خدمت او رفت، و فرمان شاهی را به او نشان داده گفت: " آنچه او نوشته است مرا چه قدرت که بران اقدام ننماید لیکن چون شما بفرمائید او تقصیر را به من اضافه کند و معاملهٔ او معلوم است. خدای داند با من چه کند"؟(۵).

مجد الملک بسیار اصرار ورزید و شیخ از اصرار او متأثرگردیده ، هدیهٔ مصلای بلغار و پیشکش جاگیر و تعمیر خانقاه را به اکراه قبول کرد.

از عبارت کتاب " مناقب الاصفیا" چنان استنباط می گردد که واقعهٔ مزبور کمی بعد از اقامت مستقل او در شهر بهار اتفاق افتاده است، چنانکه می گوید:

" چون سلطان محمد تغلق پادشاه دهلی خبر یافت که شیخ شرف الدین منیری ، که سالها در جنگل بیهیا می بودند، از خلق عزلت داشتند این زمان در شهر می آیند و اختلاط با خلق می کنند، مجد الملک مقطع بهار را نوشت شیخ الاسلام شیخ شرف الدین منیری را خانقاه بر آورده بدهد و راجگیر را وظیفهٔ فقرا گرداندو یک مصلای بلغار نشانی فرستاد"(۶).

ولی عقیدهٔ صاحب " مناقب الاصفیا" درین باره صحیح نیست بلکه واقعهٔ مزبور چند سال بعد از آن یعنی در سنهٔ ۷۳۸ هـ/ ۱۳۳۷م اتفاق افتاد چنانکه دوّمین خلیفه و سجاده نشین شیخ موسوم به شیخ حسین بلخی در یکی از مکتوبات خود نوشته است که شیخ دیه راجگیر را قبول نمود و عائدات آن راپانزده سال بر فقرا صرف نمود و بعد از آن فرمان شاهی دربارهٔ جاگیر راجگیر را به سلطان فیروز شاه، که در سال سنهٔ ۷۵۲ هـ/ ۱۳۵۱م بعد از وفات سلطان محمد بن تغلق بر تخت سلطنت رسیده بود، پس داد و این واقعه در سنهٔ ۷۵۳ هـ/ ۱۳۵۲م اتفاق افتاد و صاحب " مناقب الاصفیا" پس دادن فرمان شاهی را دربارهٔ جاگیر راجگیر در دورهٔ سلطان فیروز شاه تصدیق می نماید و می گوید:" بعده چون سلطان (محمد بن تغلق) وفات یافت ، و سلطان فیروزشد، دیه ترک گفت"(۷).

ذکر تعمیر خانقاه در باب پنجاه و هشتم کتاب " معدن المعانی "(۸) و ذکر محفل سماع که بر تکمیل تعمیر خانقاه معظم منعقد شده بود، در باب شصت و یکم همان کتاب (۹) و ذکر متولی خانقاه در باب پنجاه و یکم همان کتاب آمده است .(۱۰).

اکنون کمی از تفصیل محفل سماع از معدن المعانی نقل می شود.

" عمارت خانقاه تمام شده بود. ملک مجد الملک ضاعف قدره دعوت آورد، و جمله لنگر داران را و صوفیان را و مریدان شیخ نظام الدین را حاضر گردانید. از اوّل مجلس تا آخر در صحن جماعت خانه سماع بود و مقامی علیحده مشتمل بر یک حجره و رواق برای بندگی مخدوم عظمه الله مصلای بلغار که سلطان محمد خلد الله ملکه از دهلی به بندگی مخدوم فرستاده بود هم در آن مصلا جلوس فرمود. الغرض گویندگان در سماع این بیت می گفتند:

گفتم‌که ای خورشید!حشرآخربرین سو تابشی
گفتا که خسرو!باش تا صبح قیامت بردمد

... هم درین محل درویشی مسافر که در مجلس سماع حاضر بود، از آنجا برخاست به بندگی مخدوم در حجره بیامد بندگی مخدوم روی بدان درویش آورده فرمودکه این منزل و مقام شماست ضرورت از اطاعت اولو الامر چاره نیست و ملک مجد الملک را از جهت اولو الامر بر آن ضرورت اطاعت نموده می آید. بهرچه هست و این همه که هست صدقهٔ درویشان است، این کس لائق اسلام نیست فکیف خود لائق مصلا چگونه باشد؟ آن درویش آغازکرد که مخدوم شما راکسی به خانقاه و مصلا نشناسد. به حق می شناسد. ما اینجا رسیده ایم به قوت باطن شما و طفیل شما آمده ایم . اینجا به برکت شما اسلام آشکارا خواهد شد و قوت خواهد گرفت. ازین سخن بندگی مخدوم عظمه الله فرمود. هر چه بر زبان درویشان رود همچنان شود"(۱۱)

پی نوشتها

۱ - تاریخ فیروز شاهی : ۵۰۴ " من که مؤلف تاریخ فیروز شاهیم هفده سال و سه ماه ملازم درگاه سلطان محمد بودم و از انعامات وافره و صدقات متواترهٔ او زرها یافته، از مشاهدهٔ اوصاف متضادهٔ آن پادشاه از اعاجیب عالم آفرینش در وجود آمده بود، متحیر می ماندم .

۲ - تاریخ فیروز شاهی: ۴۶۷.

۳ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ -ب و ۱۴۷ - الف.

۴ - ایضاً (خطی) برگ ۱۴۶ - ب .

۵ - ایضاً (خطی) برگ ۱۴۷ - ب.

۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ - ب.

۷ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۷ - ب و ۱۴۸ - الف.

۸ - معدن المعانی: ۴۵۴.

۹ - معدن المعانی : ۴۷۱ - ۴۷۲.

۱۰ - معدن المعانی : ۴۰۶.

۱۱ - معدن المعانی : ۴۷۱ - ۴۷۲ .

فصل چهارم

دوّمین مسافرت شیخ به دهلی برای پس دادن فرمان جاگیر به سلطان فیروز شاه تغلق (پادشاه دهلی) و مراجعت به بهار

شیخ عقاید خود را دربارهٔ دنیا و مال دنیا بدین طریق اظهار نموده است:
" دنیا بر سه درجه است، مقدار ضرورت در جامه و مسکن و زیادت از آن حاجت است و ماوراء آن مقدار زینت و تجمل است و آن نهایت ندارد و هر که بر ضرورت اختصار کرد رست و جست و هر که در تجمل افتاد در هاویه افتاد که آن آخر ندارد.

ترا با مال دنیا دین نیاید
چنان کت آن نباید این نیاید

و هر که بر حاجت اختصار کرد از خطر خالی نبود که به تنعم نزدیک است بدین سبب است که ارباب دین بر قدر ضرورت اختصار کرده اند" (۱).

نظر بدین عقیده نمی خواست جاگیر راجگیر را نگاه دارد و برای پس دادن آن منتظر فرصت بود و آن فرصت را در سنهٔ ۷۵۳ هـ/ ۱۳۵۲م از جانب خداوند یافت. تفصیل این اجمال به طریق ذیل است :

سلطان محمد بن تغلق در سنهٔ ۷۵۲ هـ/ ۱۳۵۱م وفات یافت و برادر زاده اش موسوم به فیروز شاه جانشین او گردید چون خبر واقعهٔ مزبوره به شیخ رسید تصمیم گرفت که به دهلی رفته فرمان سلطان محمد بن تغلق را دربارهٔ جاگیر راجگیر به سلطان فیروز شاه پس دهد و برای این منظور بار دیگر به دهلی مسافرت نمود.

صاحب " مناقب الاصفیا" واقعهٔ مزبوره را به همین کلمات اکتفا نموده است:" بعده چون سلطان (محمد بن تغلق) وفات یافت جلوس سلطان فیروز شد، دیه را ترک داد"(۲).

البته چهارمین خلیفه و سجاده نشین شیخ موسوم به شیخ احمدبلخی واقعهٔ رفتن او را به دهلی و پس دادن فرمان جاگیر را به سلطان فیروز شاه در یکی از مجالس خود به تفصیل بیان نموده است ،اینک تفصیل آن :

" در آنچه حضرت مخدوم جهان قدس اللّٰه سرّه بر قصد ترک راجگیر بر سلطان فیروز روان شدند، در اثنای راه با قاضی اشرف الدین، که ایشان را می گفتند" جبرئل علم" علم جبرئیل دارند ملاقات شد. پرسیدند" کجا می روید؟ حضرت مخدوم فرمودند:" برای غرضی می روم. قاضی مذکور لازم گرفتند که برای کدام غرض می روید؟ بگویند فرمودند: در خاطر گذشته است که راجگیر راترک دهم ، سبب آن بر سلطان می روم ، تا حجت ها تسلیم کنم. قاضی اشرف الدین گفت: اگر شما راجگیر ترک کنید، جنید زمانهٔ ما باشید. حضرت مخدوم جهان قدس اللّٰه سرّه العزیزفرمودند: اگر کسی از ترک دیهی جنید زمانه شود، دیگر چه می باید. الغرض چون نزدیک سلطان رسیدند بعضی جوانب سلطان گفتند: " زهی حرص شیخ که استقامتی همچو راجگیر بس نمی کند، باز در حضرت می آید . سلطان فیروز گفت، اگر شیخ درین بار تمام اقطاع بهار بطلبد، بدهم . ایشان هر یکی شرمنده شدند. پس چون حضرت مخدوم بر در سلطان رسیدند سلطان استقبال کرد و با تعظیم و تکریم تمام درون برد و عرضداشت که بندگی مخدوم چگونه قدم سعادت بر سربنده نزول فرموده اند؟ حضرت مخدوم فرمودند: برای غرض آمده ام اگر عهد کنید که سخن من بدارید و قبول کنید بعده عرضه دارم .سلطان عهد کرد که هر چه بفرمائید به جان اطاعت نمایم . بعده حضرت مخدوم قدس الله سره العزیز حجت ها را از آستین مبارک کشیدند و بر دست سلطان داده، فرمودند که برای خدای گرد آرید که مرا کار نمی آید. سلطان و جوانب او هر یکی حیران بماندند و به اعتبار آن که پیش از آن عهد وثوق شده بود، چیزی گفتن نتوانست . بعده التماس کرد که اگر بندگی مخدوم چنین کردند چیزی (برای) خرج نقد از من قبول فرمایند. بعده سلطان تنکه های زر پیش آورد. حضرت مخدوم حضور سلطان قبول کردند. چون پیش در سلطان بیامدند، همه به فقیران دادند و روان گردیدند"(۳).

چون بار امانت راپس داد، با خاطر خوش به شهر بهار مراجعت نمودو با سکونِ قلب به رشد و هدایت مردم مشغول گردید.

پی نوشتها

۱ - مکتوبات صدی(مکتوب ۷۴): ۲۳۶ .

۲ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۷ - ب.

۳ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۱۳۰ ب - ۱۳۲ الف.

فصل پنجم - نفوذ روحانی شیخ در اطراف و نواحی

در شرح حال اواخر دوره حیات شیخ توان گفت که شهرت نفوذ و عظمت روحانی او از استان بهار گذشته و به نواحی دور دست شبه قارّه رسید و مردم استانهای مختلفه از راه های دور و دراز به شهر بهار می آمدند و از مجالس او کسب فیض می نمودند و ذکری از مریدانی که از اطراف و نواحی به خانقاه او می آمدند، در کتابها موجود است . دوّمین خلیفه و سجادهٔ او موسوم به شیخ حسین بلخی گفته است که " مریدان شیخ جهان زیاده از صد هزار بودند(۱)."

علاوه بر مریدانی که از بنگاله واودهـ و دهلی و ملتان حضور شیخ می رسیدند، گاه گاهی عقیدت مندان از ماوراء النهر نیز می آمدند و شرف بیعت می یافتند.

در کتاب " معدن المعانی" ذکری دربارهٔ شخصی آمده است که از خوارزم برای کسب فیض این همه راه دور و دراز را پیموده ، برای سیرابی کشت روحانی خود به خدمت او آمد و چندی در شهر بهار مانده کتاب " آداب المریدین "تألیف ابو النجیب عبد القاهر سهروردی را پیش او مطالعه کرد و حَل مطالب را خواست(۲).

شخصیت بزرگ شیخ در پیشرفت تصوف اسلامی در استان بهار عامل مؤثری بوده و در ادوار بعد تصوف اسلامی جزو مهمی از زندگانی دینی مسلمانان این ناحیه گردیده است و نیز می توان گفت که در استان بهار هیچ کس ، چه قبل از دورهٔ حیات و چه بعد از وفات او، در عظمت روحانی به مرتبهٔ شیخ نرسیده و همچون او شهرتی در زهد و تقدس به هم نرسانیده است یکی از مؤلفین جدید دربارهٔ ارتقای تصوف اسلامی در استان بهار و سهمی که شیخ در آن داشته است، می نویسد :

" گردش زمان یک دور دیگر را آورد و مسلک سهروردی در یک لباس عمده ای به ظهور رسید، یعنی دورهٔ حیات امام الصوفیه تاج المشایخ حضرت مخدوم جهان شیخ شرف الحق و الدین احمد بن یحیی منیری البهاری قدس سرّه رسید. حضرت مخدوم جهان مسلک فردوسیه کبرویه سهروردیه را آورد و نفوذ آن در (قلوب مردم بهار) و رنگ آن در درودیوار استان بهار نمایان گردید و قرن ها همان مسلک در استان بهار غلبه داشت .

مرید پیرمغانم دگرنمی دانم
خواب بادهٔ آنم دگرنمی دانم(۳)"

علل شهرت روحانی شیخ رامی توان به طریق ذیل آورد:

(۱) عظمت خانوادگی او که در استان بهار مسلم است. اسلاف و به خصوص پدر وی نمونهٔ

عالی از صلاح و تقوی بود و مردم آن ناحیه به مقام روحانی او اعتقاد خاصی داشتند.

(۲) شیخ از خویشاوندان خود جدا شد و مدت سی سال در جستجوی محبت خداوندی در جنگل ها گردش نمود و اوقات شبانه روزی خود را در ریاضت و مجاهدت گذرانید از همین عمل او می توان به عظمت روحانی او پی برد بعد از تکمیل خانقاه در موقع سماع درویشی به محضر شیخ رسید و گفت:

" مخدوم شما را کسی به خانقاه و مصلا نشناسد، شما را هر که می شناسد به حق می شناسد. ما که این جا رسیده ایم به قوت باطن شما آمده ایم . این جا از برکت شما اسلام آشکارا خواهد شد و قوت خواهد گرفت" (۴).

در آخر می توان اشاره نمود که علاوه بر مقام بلند روحانی در علم دین و فلسفه و ادبیات عربی و فارسی نیز مهارت تمام می داشت و مکتوبات و تألیفات دیگر او بر اثبات این دعوی دلیل است و بعضی از مردم مانند مولانا مظفر بلخی شهرت علمی او را شنیده به خدمت او رفتند و در حصول اطمینان قلب موفق گردیدند.

پی نوشتها

۱ - مناقب الاصفیا(خطی)، برگ ۱۵۳ - ب.

۲ - معدن المعانی (باب پنجم) : ۲۷ .

۳ - تذکرهٔ حضرت ابو النجیب عبد القاهر السهروردی (رح) : ۶۷.

۴ - معدن المعانی : ۴۷۲.

باب هفتم

آخرین سالهای زندگانی شیخ

و

سیرت و اخلاق وی

فصل اوّل - آخرین سالهای زندگانی

از قرائن معلوم می شود موقعی که شیخ در شهر بهار اقامت گزید عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده بود و چون بنیه اش قوی بود، در دورۀ اقامت در شهر بهار، گاه گاه به جنگل راجگیر می رفت و به عبادت و ریاضت مشغول می شد. ولی در سال ۷۶۲ هجری قمری / ۱۳۶۰ میلادی موقعی که عمر شریف وی به صد و یک سال رسیده بود و ضعف پیری بروی غالب آمده بود، کسالت پیدا کرد، چنانکه در ملفوظات سال فوق آمده است:

" بندگی مخدوم را چند روز از جهت ضعف ملالتی آمده بود خواجه نصیر الدین و لوالی به پرسیدن آمده بود" (۱).

و جای دیگر در همین ملفوظات بیان شده است که شیخ به سبب پیری نمی توانست در خود شهر باپای پیاده برود و هر موقع که می خواست از منزل بیرون برود در پالکی یا به اصطلاح هندی آن "دوله" نشسته می رفت و مریدان به همراه می رفتند.

" بندگی مخدوم عظمه الله جانب باغ ملک محمود متصرف بهار به التماس خواجه سلیمان سوداگر اودهی با جمله یاران عزیمت فرموده بودند. گویندگان در قوالی بوده اند که بندگی عظمه الله در استماع آن برکات طیبه به عالم و عالمیان ایثار می فرمودند. بعد آنکه سماع فرو داشت شد، بعد از نماز پیشین چون طعام خرچ شد، بدولت به جانب خانقاه معظم مراجعت شده. در اثنای راه دولۀ معظم بیچاره (مؤلف) و قاضی شمس الدین (حاکم) چوسه هر دو نفر متصلا بودیم و یاران و مخدومان دیگر به چند دوری پس تراز " دوله" می آمدند"(۲).

بدین طریق بیست سال گذشت وشیخ باوجود ضعف پیری از یک طرف به عبادت و ریاضت مشغول بود و از جانب دیگر به هدایت و راهنمایی مریدان و معتقدین می پرداخت تا اینکه در سنۀ ۷۸۲ هـ/ ۱۳۸۰م حیات وی به پایان رسید.

از هیچ تذکره ظاهر نیست که در اواخر زندگانی به چه بیماری مبتلا شد. البته وقایع پانزده یا شانزده ساعت آخرین روز حیات را مرید خاص او، موسوم به زین بدر عربی ، به صورت رساله ای نوشته است، که موسوم است به " وفات نامه" و نسخه آن طبع شده است.

از نوشتۀ مزبور ظاهر می گردد که شیخ تا آخرین لمحات حیات از هوش نرفته و حواسش بر جای بوده است.

درین موقع بعضی از مریدان خاص و نزدیکان به خدمت او آمدند و استدعایی تجدید بیعت نمودند و طالب دعا شدند و نیز خواهش کردند که آنان را فراموش ننماید.

شیخ استدعای آنان را قبول و تجدید بیعت کرد و برای آنان دعا فرمودو به یکی از آنها را مخاطب قرارداد:" یاران را بگو که خاطر جمع دارنداگر مرا آبرو خواهد بود، من هیچ کس را نخواهم گذاشت"(۳).

چنانکه در آخر " وفات نامه" آمده است رحلت وی وقت نماز عشاء شب پنج شنبه ششم ماه

شوال سنهٔ ۷۸۲ هـ/ ۳ ژانویه ۱۳۸۱ اتفاق افتاد و روز دیگر کمی قبل از ظهر مراسم تدفین او به عمل آمد (۴).

نظام الدین حاجی غریب یمنی مرید و مرتب ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی (م. ۸۰۸ هـ/ ۱۴۰۵م) موسوم به " لطائف اشرفی " ضمن وقایع مسافرت سید موصوف به بنگاله می‌گوید که سید اشرف جهانگیر در اثنای مسافرت روز وفات حضرت مخدوم به شهر بهار رسید و طبق خواهش مریدان حضرت مخدوم نماز جنازه را خواند(۵).

تدفین مخدوم به فاصلهٔ یک میل از شهر قدیم بهار در ساحل جنوبی رود خانه پنچنا به عمل آمد. جای تدفین را خود او در حیات انتخاب فرموده بود و علتش چنان معلوم می گردد که مادر وی در آن محل مدفون بود و شیخ قلباً می خواست که در جوار آرامگاه مادر بزرگوارش دفن شود. قول شیخ احمد بلخی مؤلف " مؤنس القلوب" چنین است:

" در آنچه بندگی مخدوم شیخ احمد چرمپوش قدس الله سره العزیز رحلت فرمودند، حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز حاضر بودند. جایی که قبر بندگی مخدوم شیخ احمد رحمة الله علیه می کافتند، انگشت بیرون آمد. حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز بدین سبب بیرون شهر اختیار کردند، که در شهر مثل این چیزها بیرون می آید، و در آن وقت اینجا آبا دانی نبود. چون حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز از مدفن بندگی شیخ احمد رحمة الله علیه برگشتند، سراسر همان جا آمدند، که روضهٔ مبارک است و مقام برای خود اختیار کردند. بعضی یاران برابر بودند، ایشان را نیز...قسمت کرده دادند"(۶).

دربارهٔ محل آرامگاه صاحب " آثار شرف" می گوید:

" مرقد مطهّر و مضجع معتبر مخدوم جهان شیخ الحق و الشرع و الدین احمد یحیی منیری قدس سره العزیز ، که حالات رفیع این بزرگوار از غایت اشتهار کالشمس فی وسط النهار آشکار در صحن محوط کلان به کنار قبر مادر حضرت ایشان زیر سقف آسمان بارفعت و شأن فراوان و شوکت و عظمت بی پایان منبع برکات و مصدر فیوضات است"(۷).

و صاحب " سیرت الشرف " می گوید: " مزار او از شهرموجودهٔ بهار و به جانب جنوب در ساحل دیگر رود خانهٔ پنجانی واقع می باشد و معروف است به نام " بری درگاه" (درگاه بزرگ)، قبر او خام است، پخته نیست و روی آن گنبدی نیست. اگرچه در دورهٔ حکومت پادشاهان سوری(۸) در حوالی آن خانه ها و مسجد وحوض و فواره تعمیر گردید، ولی به خیال اتباع شریعت قبر او در حال طبیعی خود باقی ماند" (۹).

در Bengal District Gazetteers آمده است: " کتیبه که روی درب است ظاهر می کند که عمارات مزار در سنهٔ ۱۵۶۹ میلادی (۹۷۷ هجری قمری) تعمیر یافت. مزار مزبور که در ساحل جنوبی رود خانه واقع است طرف احترام زیادی از مسلمانان محل می باشد، که آنان (هر سال) روز

پنجم شوال برای جشن روز یاد بوداو مجتمع می شوند"(۱۰).

مؤلف کتاب حاضر در سنهٔ ۱۹۶۱ میلادی شرف زیارت آرامگاه شیخ را یافته است. وضع کنونی آرامگاه بابیانی، که صاحب " سیرت الشرف"درکتاب خود آورده است، اختلافی دارد. برای رسیدن به مزار باید از در بزرگی وارد بشویم، که روی آن نمونه ای از شمع فروزان است. بالای آن روی دیوار کلمات" آستانهٔ شرف" نوشته شده و پایین آن دو بیت ذیل به زبان اردو نقش گردیده است:

جسکو چاها بنادیا کامل — مرحبا! ای طبیب روحانی
بن گئی ذری آفتاب جهان — در اقدس کی کر گئی دربانی

(هرکراکه خواستی کامل‌کردی مرحبا! ای طبیب روحانی ذراتی که (وظیفه) دربانی در اقدس را به انجام رسانید، (مانند) آفتاب(تابان) جهان گردید).

اندرون در بزرگ در جانب راست زیر سایه بان بزرگی، که چند سال قبل تعمیر گردید، مزار شیخ واقع است. در جانب غرب مزار قبر مادر بزرگوار اوست. در جانب جنوب شرقی مزارهای اعضای خانواده و مریدان خاص اوست. در جانب مغرب مسجدی است که در فرش رواق آن مصلای سنگی موجود است که بروی آن در دیوار کتیبه ای است مشتمل بر کلمات مصلای مخدوم الملک و شاید همین " مصلای بلغار" است که سلطان محمد بن تغلق به حضرت مخدوم فرستاده بود.

پی نوشتها

۱ - ملفوظ الصفر (خطی) برگ ۱۰ ب.
۲ - ملفوظ الصفر (خطی) برگ ۱۰ - ب.
۳ - وفات نامه (ضمیمهٔ راحت القلوب): ۲۴.
۴ - ایضاً (ضمیمهٔ راحت القلوب): ۳۱.
۵ - لطائف اشرفی (ترجمهٔ اردو) کراچی ،۱۹۶۲ میلادی (حصه اوّل) : ۶۷.
۶ - مؤنس القلوب (خطی)برگ ۱۷۵ - الف.
۷ - آثار شرف : ۶۵.
۸ - دورهٔ حکومت پادشاهان سوری از ۹۴۵ هـ/ ۱۰۳۸م تا ۹۶۲ هـ/ ۱۵۵۵م بوده است مهمترین ایشان شیر شاه

(۹۴۵ -۹۵۲ هـ/ ۱۰۳۸ - ۱۰۴۵م) بود، او همایون پادشاه پسر بابر پادشاه را از شبه قارهْ بدر کرده، بـرتخت دهلی نشست واز فرمانروایان درجهٔ اول شبه قاره به شمار می رود. فرمانروایان دیگر خانوادهٔ سوری عبارت‌اند از (۱) اسلام شاه (۶۵۲ - ۹۶۰ هـ/ ۱۵۴۰ - ۱۵۵۲م)(۲)محمد عادل شاه (۹۶۰ - ۹۶۳ هـ/ ۱۵۵۲ - ۱۵۵۴م) (۳) ابراهیم شاه(۹۶۲ هـ/ ۱۵۵۴م) و (۴) سکندر شاه ۹۶۳ هـ/ ۱۵۵۵م).

۹ - سیرت الشرف : ۱۸۶.

10 - Bengal District Gazetteers; vol. viii, patna, p. 192.

فصل دوّم - سیرت و اخلاق شیخ

سیرت و اخلاق شیخ از مهم ترین موضوعات قابل اعتناست زیرا مانند آئینه ایست که در آن عکس شخصیت ظاهری و باطنی وی را می توان دید.

اوضاع ظاهری

شیخ به خواهش ارادت مندان خود زندگانی ترک و تجرید را ترک گفته به شهر در آمد و درمیان مردم اقامت گرفت بازهم از وضع زندگانی او چنان معلوم می گردد که در اعمال خود بیشتربر همان طریق می رفت که در سابق بوده است و بیشتر اوقات شبانه روزی خود را در تنهائی و عبادت و ریاضت می گذرانید ، چنانچه در یکی از مکتوبات خود دربارهٔ ترک و تجرید می گوید:

" تجرید از علائق و خلائق بود و تفرید از خود در دل غباری نه، با کس شماری نه، در سینه بازاری نه، با هیچ مخلوق کاری نه ، همتش از ذروهٔ عرش بر گذشته و از کونین رمیده و بامراد آرمیده. باوجود کونین بی دوست خوشی نه، ولی باوجود عالمین بادوست ناخوشی نه". (۱)

علاوه برین، در موقع وفات بعضی از خویشاوندان خود بر خلاف عوام الناس از گریه و زاری احتراز می داشت و در مواقع مزبوره در مجالس خود حقائقی را بیان می فرمود، که مربوط به فلسفهٔ روح و قالب و بعضی دیگر از اوضاع مربوط به مرگ انسانی است، چنانکه می گوید:

" قالب را ازین معنی (یعنی محبت و معرفت) حظی و نصیبی نیست. محبت و معرفت خاصه ارواح است قالب چه داند که محبت و معرفت چیست؟"(۲).

شیخ احمد بلخی خلیفه و جانشین چهارم شیخ دربارهٔ وضع ظاهری او مـی گـوید: "سپید پوست بودند و قد مبارک دراز نبود"(۳).

اگرچه دربارهٔ لباس او بیان قطعی به دست نمی دهد، امّا ظاهر است که او به لباس درویشی اکتفا کرده و ملبوس ساده ای می پوشیده است. بعضی از اشیای لباس او که مشتمل بود بر میرزائی (یعنی نیم تنهٔ آستین دار) ته بند(یعنی لنگ دراز) چادر (یعنی شال) و عمامه، تاکنون در خانقاه او محفوظ است که مریدان او در موقع جشن یاد بود سالیانهٔ او زیارت می کنند(۴).

دربارهٔ غذایی روزانه نیز تفصیلاتی در کتب تذکره به دست نمی رسد. البـته مـؤلف کتـاب جدیدی موسوم به " سیرت الشرف" می گوید:

(در شبانه روز) " یک وقت می خورد و آن هم نان خشک و آب " ،(۵) و نیز به مطالعهٔ دقیق ملفوظات اومعلوم می شود که هر موقعی که شخصی چیزی خوردنی می آورد، بین جمع حاضرین

قسمت می فرمود، و خود نیز با آنان می خورد.

علاوه برین اگر مریدی یا معتقدی او را برای ناهار یا شام دعوت می کرد، می رفت و با مهمانان دیگر غذا می خورد.

روزی هم رفته می توان گفت که از برای ریاضت و مجاهدت گرسنگی را لازم می دانست، چنانکه در مکتوبی گفته است:

" پس بداند که گرسنگی را شرفی بلند است و به نزدیک جمله خلائق و طوائف ستوده زانچه از روی ظاهر گرسنه را خاطر تیز تر بود، و فهم صاف تر بود و تن درست تربود(۶).

مولانا مظفر بلخی خلیفهٔ اوّل و جانشین وی در مکتوبی می نویسد: " از خدمت شیخ سوأل کردم که اولیای طعام خورند؟ گفت. خورند چنانچه (چنانکه) دارو خورند". (۷)

نفس کشی و ریاضت

شیخ با وجود استطاعت ، لباس و غذا و اسباب دیگر دنیاوی را به قدر " ضرورت" به کار می‌برد و اگر می دانست که از چیزی جائز حظ نفس حاصل می شود، آن را ترک می فرمود. صاحب "مناقب الاصفیا" می گوید:" وقتی کسی پیش وی پالوده آورد بوی ستد(شنید)و باز در زمین داشت دیری داشته بود، بعد از آن کسی را داد. روی سوی قاضی زاهد آورد و گفت زاهد چیزی نمانده بود که این پالوده راه زدی"(۸).

نیکی طبع

از مهم ترین اوصاف صوفی، اخلاق نیکوی اوست که او را از عامه متمایز می گرداند، با خلق خود همه را به خود می کشد و مواقعی به هم می رساند که مردم از اوصاف و اخلاق او چنانکه باید استفاده نمایند، مبالغه ای نیست و شیخ نیز به تمام معنی به اخلاق نیکو متصف بود و تذکره نویسان دربارهٔ اخلاق او در تألیفات خود به تفصیل نوشته اند، و صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید: "اخلاق شیخ شرف الدین مانند اخلاق نبی بود"(۹).

(الف) اتباع رسول(ص)

در جذبهٔ محبت خداوندی غرق شده بود و تنها مقصود او حصول رضای خداوندی بود. بدین مناسبت اگر گفته شود که اخلاق او مانند اخلاق حضرت رسول اکرم(ص) بود، بر خلاف

حقیقت نخواهد بود و خود شیخ حقیقت فوق را در مکتوبی بدین طریق آورده است:
"سعادت ابدی و عز سرمدی بنده را در محبت خداوندا ست جل و علا، و این دولت و خلعت بنده را در متابعت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم موجود است و هر موافقت سنت او موقوف "فاتبعونی یحببکم لله" . طوق انقیاداو برگردن نه و حلقهٔ فرمان را با جمیع ارکان معمور دار و هر رکنی از ارکان او گذرکن و حق هر یکی به واجبی بگذار تا عهد مودّت و عقد و محبت با حضرت آفریدگار جل و علابه دلالت سید مختار بسته و مستحکم بماند" (۱۰).

(ب) پیروی شریعت

اگر صوفی به درجه ای برسد که احکام شریعت را ترک کند او به هیچ معنی پیرو حضرت رسول اکرم(ص) نیست و بدون شریعت او نمی تواند فقط به توسط طریقت به منزل حقیقت برسد. شیخ از صوفیه بود و پیروی سنت محمدی را از وظائف خود می شمرد. او به شدّت پیروی سنت حضرت رسول اکرم(ص) می کرد و مریدان خود را نیز بدین امر تأکید می فرمود. چنانچه دربارهٔ موضوع فوق در مکتوبی می گوید:" هرکرا بینی در طریقت موافقت شریعت نبود، او را از حقیقت هیچ فائده نبود، افتاده باشد و این مذهب ملحدان است که قیام یکی بی دیگری روا دارند"(۱۱).
در مکتوب دیگری می نویسد:" اقامت علم حقیقت بی اقامت شریعت زندقه است"(۱۲).
دربارهٔ اتباع شریعت در مکتوبی می گوید:" هیچ پیرایه و زینت نباشد مومن را نیکوتر از خلق نیک و اصل خلق نیکو امتثال فرمان خداوند است و متابعت شرع وی"(۱۳).

(ج) میانه روی

در رفتار و کردار " میانه روی" را هیچ گاه از دست نمی داد و از افراط و تفریط برکنار بود و در مسایل مورد اختلاف راه میانه را اختیار می نمود و دربارهٔ مسایلی مانند شریعت و طریقت و جبر و قدر و خوف و رجا، عقاید بسیار معتدل و متوازن داشت.
دربارهٔ شریعت و طریقت می گوید:" ظاهر بی باطن نفاق و باطن بی ظاهر زندقه است. ظاهر شریعت بی باطن نقص است و باطن بی ظاهر هوس . ظاهر با باطن پیوسته است در اصل، که هیچکس جدا نکرده است. لا اله الا الله حقیقت است، محمد رسول الله شریعت است. اگر کسی خواهد در حالت صحت ایمان یکی را از دیگری جدا کند، نتواند و خواستش باطل بود"(۱۴).

(د) عجز و انکسار

عجز و انکسار نیز از اخلاق صوفیهٔ بزرگ شمرده می شود، ولی نباید در این امر اشتباه کرد که اگرچه در حقیقت عجز و انکسار صوفیه در مقابلهٔ عظمت و بزرگی حضرت خداوندی است بازهم تقاضای درویش است که شخص در مقابل گردن کشان و مغروران ، که از قهر خداوندی نمی هراسند و ضعیفان را هدف ظلم و قهر قرار می دهند، از عجزوانکسار خود داری نماید. درویشان در مقابل عامه نیز اظهار عجز وانکسار می نمایند، ولی این خلق در مقابل عامه به سبب ضعف ظاهری نیست، بلکه به عنوان حُسنِ خُلق به نظر می رسد.

از پادشاه گرفته تا درویش همه شیخ را در نهایت عزت و احترام می نگریستند و وی در نهایت مهر و محبت ، که به درجهٔ انکسار می رسید، بادیگران رفتار می نمود و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوندی هیچ می شمرد.

چنانکه وقتی اوّلین مرتبه در خانقاه معظم بر مصلا نشست و سلسلهٔ پیری و مریدی آغاز گردید یکی از درویشان به حجرهٔ او در آمد و شیخ فرمود:" هر چه هست و این همه که هست صدقهٔ درویشان است این کس (یعنی خود شیخ) لائق اسلام نیست . فکیف لائق مصلا چگونه باشد"؟. آن درویش در جواب گفت:"مخدوم شما را هرکسی به خانقاه و مصلا نشناسد، شما را هرکه می‌شناسد، به حق می شناسد"(۱۵) و در موقعی دیگر به داود به ملک داماد و یکی از امرای سلطان محمد بن تغلق در مکتوبی می نویسد:" این مدبر مخذول که باشد که خدمت صدری او را ملک المشایخ قطب الاولیا و خود را معتقد نویسد. هیهات هیهات!"(۱۶).

دربارهٔ عجز و انکسارشیخ صاحب" مناقب الاصفیا" می گوید: " وقتی مردی چند مگس مرده پیش وی آورده، گفت: الشیخ یحی و یمیت ، گفته اند بفرما تا این مگسان زنده شوند. گفت: من خود درمانده ام دیگری را چه زنده کنم؟(۱۷). و صاحب " مناقب الاصفیا" جایی دیگر می گوید:" اگرچه کار وی مبنی بر خرق عادت و کرامت بود. امّا از اظهار آن کرامت بیزار بود" (۱۸).

(هـ) حلم

حلم هم از صفات معروف وی بود. به هیچ کس به سختی حرف نمی زد و اگر در موقع صحبت کسی به تندی حرف می زد و اعتراض نابه جا بر حرف وارد می آورد تحمّل را از دست نمی داد و با حلم و ملایمت جواب می داد و درین صفت پیرو حقیقی حضرت نبی کریم صلی اللّٰه علیه و سلم بود که دربارهٔ حلم و نرمی مزاج آنحضرت حق تعالی فرموده است: " فبما رحمة من اللّٰه لنت لهم" (۱۹).

مولانا مظفر بلخی در موقع اول که خدمت رسید و مسایل علمی را درمیان آورد و حل مسائل را تقاضا نمود ، شیخ با کمال تحمل جواب مسائل را داد و قائل از تندی صحبت خود پشیمان گردید و از حلم و نرمی مزاج او متأثر گردید و به گفتهٔ صاحب مناقب الاصفیا: " به اخلاق مخدوم جهان ربوده شد". (۲۰).

یکی از علمای معاصر وی موسوم به شیخ منهاج الدین هفت مرتبه به حج بیت‌الله مشّرف شده بود و بدین عمل افتخار می نمود و به عنوان انتقاد طنز آمیز سوال می کرد:" مخدوم در حج نرفتند". شیخ عذر شرعی آورده می گفت: "پای در بندهاست"(۲۱) و مقصود ازین جمله مادر پیر او بوده است(۲۲). روزی شیخ منهاج الدین همین سؤال را تکرار نمود ،مولانا مظفر بلخی نیز در آن مجلس بود و به غضب آمد، و آستین خود بلند کرده، به مولانا منهاج الدین گفت:" مولانا هر بار حج حج می کنی. اینک از بندگان ایشان ببین" صاحب" مؤنس القلوب" می آورد که " شیخ منهاج الدین چون درون آستین نظر کردند، تمام مکه و مدینه و حرم و مقامات آن معاینه کردند. شرمنده شدند"(۲۳).

شیخ حرف مولانا مظفر را نپسندید ، از او رنجیده شد و سه روز با او حرف نزد.

(و) احتراز از مباحثه و مناظره

شیخ مباحثه و مناظره را در مسایل دینی نمی پسندیدو همواره از آن خود داری می نمود. روزی مولانا مظفر بلخی که عالم و دانشمند بود با چند نفر از دانشمندان دیگر در مسئله ای بحث آغاز نمود و برای اثبات نظریهٔ خود رساله ای نوشت و دلائل معقول و منقول آورد. روز دیگر قبل ازین که در محضر دانشمندان برود و رسالهٔ خود را قرائت کند پیش وی برد و عقیدهٔ ایشان را دربارهٔ آن خواست. شیخ فرمود:" مولانا ! بر من که آمده ای برای مسلمان شدن یا برای بحث کردن آنچه تو نوشته ای باری فهم که خواهد کرد که ایشان هر یکی جامدالطبع اند"(۲۴) این قدر گفت و رساله به دست خود پاره کرد تا مناظره آغاز نگردد و به جنگ و جدال منتج نشود.

(ز) راست گفتاری و راستی پسندی

از عجز و انکسار و حلم او نباید دانست که در هر موقع ، و لو اینکه نابجا باشد، اظهار حلم می نمود. هر موقعی که می دید کسی از مریدان او عملی نابجای مرتکب شده است فی الفور او را منع می فرمود خُلق راست گفتاری او را از واقعهٔ ذیل می توان استنباط نمود.

شیخ برای قاضی صدر الدین احترام زیادی قائل بود، چنانکه در مکتوبی به قاضی

شمس‌الدین حاکم چوسه، که مرید خاص اوبود،نوشت:" صحبت قاضی صدر الدین را غنیمت شمرد، و نشان سعادت تصورکند"(۲۵).

ولی چون قاضی صدر الدین عهدهٔ قضا قبول کرد به او نوشت :" درین وقت عزیزی به بهار رسید، گفت: مولانا صدر الدین سلامت است و نیابت قضائی شارگان دارد و هر چند از شنیدن خبر سلامتی آن برادر سروری بود، امّا از شنیدن اینکه نیابت قضا آن برادر قبول کرده است کراهتی تمام در دل پدیدگشت . ای برادر! پنجاه شصت سال رسیده باشد، چه جای شغل قضائی و تدریس و تقریر است، آتش بزن، همه را بسوز و کتاب و کاغذ درگوشه بنه، قلم بشکن و دوات بریز. غم کارخود بخور، مگر توانی ازین ظلمات راه بری. چنانکه گفت (مثنوی):

هرچه جز حق، بسوز و غارت کن
هرچه جز دین، ازو طهارت کن

" اهل بصیرت گویند علامت معرفت مرد را ترک دنیاست. پس هر جاکه ترک دنیا بود، معلوم شودکه معرفت آنجا هست و هر جاکه دنیا نبود معلوم شود، که آنجا معرفت نیست، که ترک و معرفت هر دو معنی کلمهٔ شهادت است، که کلمهٔ شهادت مرکب از نفی و اثبات است. نفی ترک دنیا است و اثبات معرفت خداوند است(۲۶).

(ح) حمایت مجبور و مظلوم

شیخ همواره به مردم مظلوم و مجبور توجه می فرمود. باری که یکبار اموال شخصی موسوم به خواجه عابد ظفر آبادی به دست حکام شاهی تلف گردید. او به شهر بهار آمد و از حکام شاهی شکایت نمود. شیخ نامه ای به سلطان فیروز شاه تغلق نوشت و واقعه ای که مربوط به زندگانی حضرت رسول اکرم (ص)بود، دربیان آورده، به سلطان خطاب کرد و گفت:" الحمد للّٰه امروز آن ذات معظم و مکرَم است، که پناه مظلومان و درماندگان است و عدل و انصاف درگاه در عالم پدید آمده است و برین سعادت رسیده که پیغمبر فرموده است: " عدل یک ساعت بهتر از شصت ساله عبادت است، عاقبت بخیر باد"(۲۷).

(ط) بلندی همت

از وقایع زندگانی شیخ بلندی همت ظاهر است. او نه فقط خود همت بلند می داشت و شدائد

و مجاهدات و ریاضات را متحمل می شد بلکه مریدان را نیز برای همت بلند تشویق می نمود و وصف همت بلند بیان می فرمود، چنانکه می گوید: " هر کسی در همت خویش پنهان است و قیمت هر کسی همان است، که همت اوست"(۲۸).

نامه ای به قاضی شمس الدین مرقوم نمود و او را برای همت بلند تشویق نمود و گفت:" هر چند تو پستی همت بلند دار. ای برادر! همت مردان به هیچ چیزی فرود نیاید. آسمان و زمین ، عرش و کرسی وبهشت و دوزخ بار همت ایشان نکشد"(۲۹).

(ی) دلسوزی برای خلق

از مهم ترین صفات دلسوزی او برای مخلوق خداوندی بود و این نوع رفتار برای مؤمن و کافر ، نیکو و بدکار ، مرید و غیر مرید و غنی و درویش یکسان بود و رفتار و گفتار و آثار او شاهد برین حقیقت است و ایک لازم می دانیم که اوصاف و اخلاق اولیای حق را که در خود موجود بود، به حکایت مکتوبات او بیاوریم:

" خاکِ قدم ایشان تو تیائی دیده‌هاستُ و زبان ایشان چون باران بهاری همهٔ حیات چنانکه باران بهاری زمین مُرده را همه کسوت حیات پوشاند و زمین خارستان را گلستان کند، همچنین سخنی که از زبان ایشان بیرون می آید،همه دلهای مُرده را زنده کند و نشان گفت ایشان این بود و چنانکه سخن وی حیوة دل بود همهٔ افعال و صفات وی بند کشای خلق بود. رحمت و شفقت او بر همه تا بد. خود نخورد، به خلق خوراند. خود نپوشد، خلق را بپوشاند. به زخم مردمان ننگردو به جفای ایشان نبیند. شفیع ظالم خود بود. جفا را به وفا پیش آید. دشنام را به دعا و ثنا مقابله کند. این دانی چیست؟ از بهر آنکه وی محفوظ است.

از ساحت دل وی جز بادِ راحت بر خلق نبزد. او در شفقت چون آفتاب بود. بر دشمن همچنان تابد که بر دوست. در تواضع چون زمین . همه خلق پایی بروی نهند، او را با کس خصومت نه. دست تصرف وی از خلق کوتاه بود. همه خلق عیال وی بود، او عیال کس نبود و در سخاوت چون دریا بود. دشمن را همچنان بخشد که دوست را. عین رحمت شده، بر کافهٔ خلق شرق و غرب ، زیرا که آزاد بود. هر چه بیند از یک جایی بیند. دیده اش دیدهٔ جمع بود. هر جزوی از اجزای وی را همچنین خلعتی پوشانند و هر که بدین صفت نبود، او را در طریقت هیچ قدمی نبود"(۳۰).

پی نوشتها

۱ - مکتوبات صدی (مکتوب ۶۲) : ۱۹۳.

۲ - معدن المعانی (باب ۳۶):۳۰۱.
۳ - مؤنس القلوب (خطی) (مجلس ۷۸) برگ ۲۰۴ ب.
۴ - سیرت الشرف : ۱۴۸ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۷۲، ۳۵۶.
۵ - سیرت الشرف : ۱۱۵.
۶ - مکتوبات صدی (مکتوب ۸۴): ۲۶۴.
۷ - مکتوبات مخدوم شیخ مظفر بلخی (خطی) (مکتوب ۷) برگ ۱۰ - الف.
۸ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۸ - ب .
۹ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۰ - الف.
۱۰ - مکتوبات صدی (مکتوب ۲۷) : ۸۷ .
۱۱ - مکتوبات صدی (مکتوب ۲۸) : ۹۲.
۱۲ - مکتوبات صدی (مکتوب ۲۶) : ۸۵ .
۱۳ - مکتوبات صدی(مکتوب ۵۹): ۱۸۵.
۱۴ - ایضاً (مکتوب ۲۸) : ۹۲.
۱۵ - معدن المعانی (باب ۶۱) : ۴۷۲.
۱۶ - سه صدی مکتوبات ، ج ۲ (مکتوب ۹۶) : ۴۹۴.
۱۷ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۹ - ب.
۱۸ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۹ - ب.
۱۹ - قرآن مجید ۳ : ۱۵۳(پس رحمت است از جانب الله که تو نرم دل شدی برای آنان).
۲۰ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۶۵ - ب.
۲۱ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۱۲۷ - ب.
۲۲ - وسیلهٔ شرف : ۶۱ .
۲۳ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۱۲۸ - الف.
۲۴ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۲۲۷ - ب.
۲۵ - مکتوبات صدی(مکتوب ۵۵): ۱۷۳.
۲۶ - سه صدی مکتوبات،ج ۲ (مکتوب ۴۴) : ۴۱۹ - ۴۲۰.
۲۷ - سه صدی و مکتوبات (مکتوب ۹۵) : ۴۹۳.
۲۸ - مکتوبات صدی(مکتوب ۵۳): ۱۶۵.
۲۹ - مکتوبات صدی(مکتوب ۴) : ۱۶.
۳۰ - مکتوبات صدی(مکتوب ۲۴):۷۹.

فصل سوّم - اخلاف شیخ

در مآخذ قدیمه در ضمن اولاد شیخ ذکر یک پسر او آمده است. صاحب " مناقب الاصفیا" دربارهٔ احوال و وقائع وی در سنارگاؤن و مراجعت او به شهر بهار می گوید:" کنیزکی داشت از آن کنیزک یک پسر شد. آن پسر را تسلیم مادر کرد و گفت :" این را به جای من دانید و مرا بگذارید، هر جا که خواهم بروم. پندارید که شرف الدین مرد(۱).

شیخ در جستجوی مرشد به جانب دهلی حرکت فرمود و در آنجا با خواجه نجیب الدین فردوسی بیعت کرد و مراجعت نمود و سی تاچهل سال در جنگلهای بیهیا و راجگیر در ریاضت و مجاهدت مشغول بود و بعد از آن در شهر بهار اقامت گرفت.

چون خبر اقامت وی در شهر بهار به گوش مادر و پسر او و خویشاوندان دیگر در منیر رسید، آنان از منیر حرکت نموده به شهر بهارآمدند، و با او اقامت نمودند.

از وقایع مزبور چنان استنباط می شود که شیخ زکی الدین(۲) پسر شیخ از موقع حرکت او از منیر در جستجویی مرشد تا رسیدن والد به بهار و اقامت وی در آن شهر ، تحت سرپرستی جدّه خویش بوده است و ظاهر است که شیخ زکی الدین به تقاضای محیطی که در آن پرورش می یافت، به تحصیل علوم دینی پرداخت و بعد از تکمیل آن ایام زندگانی را در زهد و عبادت به سر برد، تا اینکه همراه جَده خود به پدر رسید و از آن به بعد منازل روحانی را زیر تربیت و راهنمایی پدر بزرگوار طی نمود. علاوه برین شیخ زکی الدین در مجالس روحانی پدر خود نیز شرکت می‌نمود در ملفوظات شیخ موسوم به " معدن المعانی" ذکر چنین مواقعی آمده است که شرکت شیخ زکی الدین را در مجالس به اثبات می‌رساند(۳).

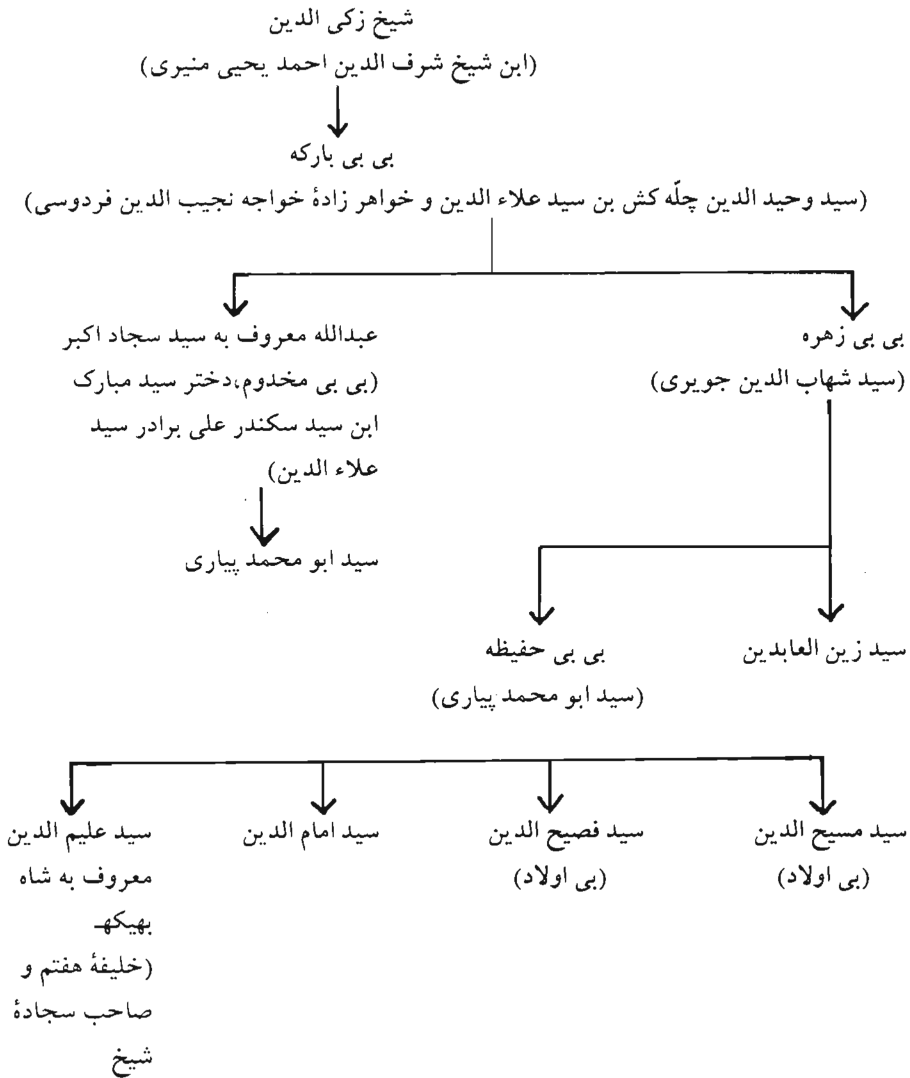
بعضی از تذکره نگاران عصر جدید مدعی اند که علاوه بر یک پسر موسوم به زکی الدین ، شیخ دو پسر دیگر نیز داشته است که در ایام کودکی در سنارگاؤن وفات یافتند و در همان جا مدفون گردیدند(۴) و سید شاه مراد الله عقیده دارد که علاوه بر یک پسر دو دختر نیز داشته است، موسوم به بی بی فاطمه و بی بی زهرا،اول الذکر به ازدواج مخدوم شاه اشرف منیری پسر مخدوم شاه جلیل-الدین منیری (برادر بزرگ شیخ) در آمد و دیگری به ازدواج شاه قمر الدین پسر مولانا شمس الدین مازندرانی در آمد (۵)، و هر دو دختر در منیر وفات یافتند، و مزارات آنها در بری درگاه(درگاه بزرگ) منیر شریف موجود است.

صاحب " انوار ولایت" عقیده دارد که " چون بی بی فاطمه دخترشیخ در ازدواج شیخ اشرف پسر مخدوم شاه جلیل الدین در آمد ، اخلاف شیخ اشرف، که اکنون نیز در منیر اقامت دارند، از اخلاف شیخ به شمار می روند " ولی چنانکه در منابع قدیمه گذشت ذکر فقط یک پسر آمده است و

اخلاف او در خانوادۀ شیخ دارای اهمیت زیادی بوده اند و به همین سبب خلافت و جانشینی شیخ، که از وفات او تا یکصد و سی سال در خانوادۀ مولانا مظفر بلخی و اخلاف او بوده، بعد از آن در اخلاف شیخ زکی الدین پسر شیخ منتقل گردیده و تاکنون در همان خانواده باقی مانده است.

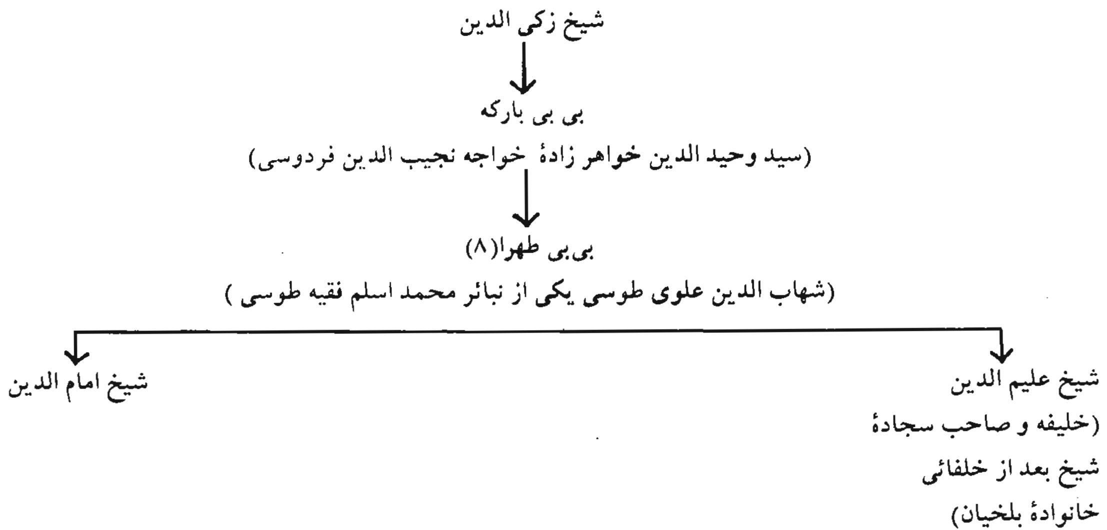
اکنون ذکر اولاد شیخ زکی الدین ، به شاه علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ ذکر می‌شود:

(۱) شجرهٔ نسب از کتاب "کنز الانساب"(۶)

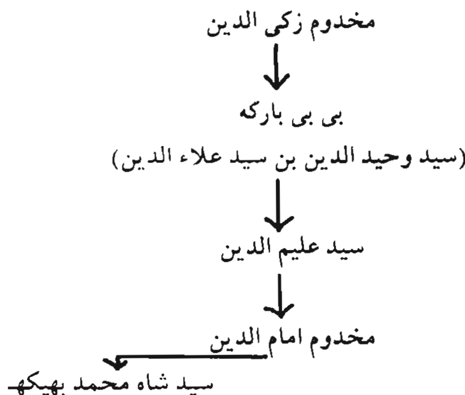


قبل ازین که شجره نسب فوق تحت بررسی قرار گیرد، لازم است دو شجرهٔ نسب دیگر یکی از " آثار شرف" و دیگری از " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" آورده می شود، تا با مقایسهٔ هر سه شجرهٔ نسب حقیقت واقعی منکشف گردد.

(ب) شجرهٔ نسب از کتاب " آثار شرف" (۷)



(ج) شجرهٔ نسب از کتاب " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" (۹)



از هر سه شجرهٔ نسب فوق اختلافات ذیل به دست می رسد:

کنز الانساب	آثار شرف	تاریخ سلسلهٔ فردوسیه
۱ - شاه زکی الدین	شیخ زکی الدین	مخدوم زکی الدین (دختر سید حسین)
۲ - بی بی بارکه	بی‌بی بارکه	بی بی بارکه
۳ - بی بی زهره	بی‌بی طهرا(زهره یا زهراء)	سید علیم الدین
۴ - بی بی حفیظه	شیخ علیم الدین	مخدوم امام الدین
۵ - علیم الدین معروف به شاه بهیکهـ	——	سید شاه محمد بهیکهـ

از مقایسهٔ شجره های نسب فوق ظاهر می گردد که در " آثار شرف" به جای بی بی " زهرا" بی‌بی " طهرا" آمده است . و اشتباه دیگری که در " آثار شرف" دیده می شود این است که نام شیخ علیم الدین معروف به شاه بهیکهـ که در "کنز الانساب" در نسل چهارم شاه زکی الدین آمده، در این کتاب در نسل سوّم آمده است.به عقیدهٔ راقم این سطور مندرجات " آثار شرف" درست نیست.

" تاریخ سلسله فردوسیه" در موضوع شجرهٔ نسب اشتباهات زیادی دارد. یکی این که شیخ امام الدین را (که مطابق به شجرهٔ نسب در "کنز الانساب" برادر سید علیم الدین آمده است) درین جا به عنوان پسر سید علیم الدین آورده شده است و دیگر اینکه شاه محمد بهیکهـ را که طبق اکثر منابع " عرف" سید علیم الدین آمده است، در این جا به عنوان نوهٔ سید علیم الدین آورده شده است، و نمی توان گفت که این اشتباه برای مؤلف " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" چگونه رخ داده است.

اضافه نمود که شجرهٔ نسبی که در کتاب "کنز الانساب"آمده است، نسبت به شجره های دیگر معتبر تر است. زیرا این کتاب فقط در موضوع شجرهٔ نسب ها و به خصوص شجرهٔ خانواده های بزرگ استان بهار ترتیب یافته است و مؤلف مخصوصاً از دو کتاب دیگر مربوط به علم الانساب موسوم به " بحر الانساب" و " احتساب الانساب" نیز استفاده نموده است(۱۰)

شیخ زکی الدین چندی در خدمت پدر بزرگوار زیست و بعد از آن از او اجازه گرفت و به بنگاله رفت و در محل شکرویه با عموی خود شیخ حبیب الدین اقامت گزید و در دورهٔ حیات پدر در همان جا وفات یافت مزارات شیخ زکی الدین و شیخ حبیب الدین هر دو در آنجاست (۱۱).

طبق روایاتی که در بعضی کتب جدیده بیان شده است، دختری از شیخ زکی الدین باقی ماند، که موسوم به بی بی بارکه بوده است و آن دختر را از شکرویه به شهر بهار پیش آوردند و شیخ او را برای پرورش و تربیت به مادر خود سپرد و بی بی بارکه تا وفات مادر شیخ ، که قبل از سنهٔ ۷۴۹

هجری قمری (سنهٔ ۱۳۸۴ میلادی) و قبل ازترتیب یافتن "معدنُ المعانی" پیش آمد، زیر تربیت او بوده است(۱۲).

بی بی بارکه به ازدواج سید وحید الدین چله کش پسر سید علاء الدین جونپوری و خواهر زادهٔ خواجه نجیب الدین فردوسی در آمد(۱۳). سید وحید الدین در دیه سنهرا، که قریب به قـریهٔ ارول در بخش گیا(در استان بهار) واقع است، اقامت گزید و چون در محل بدر آباد که به فاصلهٔ پنج میل از دیه سنهراست، چله ها می کشید، به لقب " چله کش " معروف گردید(۱۴).

اولاد سید وحید الدین و به عبارت بهتر اولاد بی بی بارکه مدتها در همان محل اقامت داشتند تا اینکه بعد از سنهٔ ۹۱۴ هـ/ ۱۵۰۸م (۱۵) شیخ علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ که طبق کتاب " کنز الانساب" از نسل شیخ زکی الدین پدر بی بی بارکه بوده است از دیه سنهرا به شهر بهار آمد و جانشین شیخ شد،باید اضافه نمود که با جانشینی شیخ علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ سلسلهٔ جانشینی بلخیان منقطع گردید و در اولاد شیخ در آمد.

چون بلخیان نیز حق سجاده نشینی شیخ را داشتند به محل های دیگر رفتند و خانقاه بلخیه تأسیس نمودند آخرین خانقاه بلخیه در دیه فتوحه، که در نواحی شهر پتنه است، موجود بوده و در سنهٔ ۱۹۴۶میلادی در نتیجهٔ فسادات و حملاتی، که از جانب هندوها بر مسلمانان آن نواحی جاری گردید و بسیاری از مسلمانان کشته شدند، سجاده نشین بعدی موسوم به حکیم حاجی سید شاه تقی حسن بلخی از دیه فتوحه به شهر پتنه در آمد و خانقاه بلخیه را در شهر پتنه تأسیس نمود، که فیض روحانی آن اکنون جاری است و راقم این حروف در موقع بـررسی منـابع بـرای کتـاب حـاضراز کتابخانهٔ شخصی ایشان استفادهٔ زیادی کرده است و بدین گونه حق زیادی از جانب ایشان بر خود دارد.

پی نوشتها

۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۳ - الف و ب .

۲ - در نام زکی الدین در بیشتر منابع جدیده به جای "ز" "ذ" آمده که از لحاظ معنی غلط است ولی در حاشیهٔ ضمیمه در " مکتوبات صدی" (طبع لکهنو در ۱۲۸۶ هـ) ص ۳۴۰ به " ز" آمده است و راقم این حروف همین هجـا را درست شمرده آن را اختیار کرده است.

۳ - معدن المعانی (باب دوازدهم): ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۵۱ (باب شانزدهم) ، ص ۲۲۶ (باب بیست و ششم)، ص ۲۸۱ (باب سی و چهارم).

۴ - سیرت الشرف : ۵۱ - ۵۲.

۵ - آثار منیر : ۱۶.

۶ - کنز الانساب : ۹۶ - ۹۷، ۱۹۳ - ۱۹۴.

۷ - آثار شرف : ۶۹ - ۷۰.

۸ - این کلمه به اغلب احتمال تصحیف کلمهٔ " زهراء" یا" زهره" است.

۹ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه :۲۳۹ - ۲۴۳.

۱۰ - کنز الانساب : ۴ نام مؤلفین و تاریخ هایی تألیف این دو کتاب مذکور نیست.

۱۱ - کنز الانساب: ۱۹۳ - آثار منیر: ۱۷ که در آنجا "سکده " به جائی " شکردیه " آمده است - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: ۲۴۰ " شکردیه" و " مخدوم نگر" هر دو نام را دارد.

۱۲ - کنز الانساب : ۱۹۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۰.

۱۳ - کنز الانساب: ۱۹۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۰ - ۲۴۱.

۱۴ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۲ - ۲۴۳.

۱۵ - آخرین جانشین روحانی شیخ از خانوادهٔ بلخیان شیخ حافظ بلخی بن شیخ ابراهیم سلطان بلخی بود و شیخ ابراهیم سلطان بلخی در ۹۱۴ هجری قمری وفات یافت (تاریخ سلسلهٔ فردوسیه :۳۳۴).

فصل چهارم - خلفای روحانی شیخ

خلافت روحانی شیخ در حدود صد و سی و دو سال بعد از وفات(۱) او تنها در خانوادۀ اولین خلیفه روحانی وی یعنی مولانا برهان الدین مظفر بلخی بوده و از آن به بعد در دو خانوادۀ ذیل منقسم گردیده است:

(الف) خانوادۀ بلخیان

(ب) خانوادۀ خود شیخ

شش نفر از خانوادۀ بلخیان بر سجادۀ شیخ نشستند . اینک مختصری از شرح حال خلفاء و سجاده نشینان هر دو خانواده در ذیل مندرج بیاید:

(الف)خانوادۀ بلخیان

خلفاء و سجاده نشینان شیخ که قبل از تقسیم سجاده نشینی ازخانوادۀ بلخیان بوده‌اند، بدینقرارند:

(۱) مولانا برهان الدین مظفر بلخی

(۲) شیخ حسین بلخی

(۳) شیخ حسن بلخی

(۴)شیخ احمد بلخی

(۵) شیخ ابراهیم سلطان بلخی

(۶) شیخ حافظ بلخی

وحال شرح مختصری از چهار نفر اوّل که اهمیت زیادی دارند و نیز آثاری از خود باقی گذاشته اند، ذکر می شود.

۱ - مولانا برهان الدین مظفربن مولانا شمس الدین بلخی

مولانا شمس الدین پدر مولانا مظفر بلخی اهل بلخ و از اولاد شیخ ابراهیم ادهم (متوفی۱۶۲هـ/ ۷۷۸م) بود(۲). او وطن خود را ترک گفته به شبه قاره وارد گردید و چندی در دهلی مانده ، به نواحی شرقی شبه قاره رهسپار گردید و به شهر بهار رسید. چون طبع او مایل به تصوف و عرفان بود، در حلقۀ ارادت شیخ احمد چرمپوش (خاله زاد شیخ) در آمد(۳)، و در همان محل اقامت

گرفت و چندی بعد پیامی به همسر خود فرستاد و او را با دو پسر شیخ برهان الدین مظفر و شیخ معزالدین از بلخ طلبید آنان نیز این همه راه دور را طی کرده به شهر بهار رسیدند و با شیخ شمس الدین اقامت گرفتند.

به قرار معلوم شیخ مظفر قبل از رسیدن به بهار علوم متداوله را تا حدّی آموخته بود و خود را "عالم دین" تصور می کرد چون وقتی که والدش خواست که با شیخ احمد چرمپوش بیعت کند، در جواب گفت:" اعتقاد ما بر کسی شود که او در علم راسخ باشد"(۴). چنانچه پدر او را اجازه داد که به هر کسی که خواهد ، دست ارادت دهد.

چون شیخ نیز در شهر بهار اقامت داشت و طبق گفتهٔ صاحب مناقب الاصفیا "آوازهٔ تبحّر مخدوم جهان شرف الدین منیری در علم شریعت و طریقت و معرفت جهانی را گرفته بود"(۵) مولانا مظفر در محضر او حضور به هم رسانید و در بعضی از مسائل علمی سؤال کرد و جواب خواست. شیخ به توضیح سؤالات شیخ مظفر پرداخت و در آخر هر جواب مولانا مظفر می‌گفت:" لا نسلم" ولی شیخ حوصله را نباخت و به تحمل تمام بار دیگر به جوابهای او مشغول گردید و بالاخره او را مطمئن ساخت، چنانکه صاحب مناقب الاصفیا می‌گوید: " مخدوم جهان به اخلاق که داشت با او سخن گرم نگفت. به بیان واضح مشکلات او را حل کرد". آخر مجلس بر دلاوری بحث خود پشیمان شد و اخلاق مخدوم جهان ربوده شد. بعد از آن ربط قلب با بندگی شیخ پدید آمد، بلکه محبت پیر که از فیض فضل خداوند ذوالجلال است، از درون سر زد، التماس ارادت کرد، مخدوم جهان اورا به شرف ارادت مشرف گردانید(۶).

مولانا مظفر بلخی بعد از کسب ارادت التماس نمود که او را در مسافرت به وادی طریقت راهنمائی فرماید. ولی شیخ او را در موقع اول برای تکمیل علوم دینی اشارت فرمود، و مولانا مظفر بلخی به فرمان مرشد خود به دهلی رفت و در آنجا تکمیل علوم نموده، و چندی در مدرسهٔ فیروز شاهی درس داد و بعد به شهر بهار مراجعت نمود.

وقائع مزبور را صاحب مناقب الاصفیا بدین طریق بیان می نماید: "بعد از آن التماس مشغولی راه طریقت کرد. مخدوم جهان گفت مشغولی راه طریقت بی علم نشود. شما علمی که خواندید به نیت جاه و منزلت بود. چندان ثمره ندهد به خلوص نیت الله باز از سر بخوانید و تحقیق کنید، تا مثمر به کمال افتد و موجب ترقی سلوک گردد. آن عالی همت همچنان کرد. موازنه دو سال در تحقیق علوم بود، و در آن روزها سلطان فیروز کوشکی راست کرده بود(۷) . برای تدریس در کوشک مذکور شیخ مظفر را اختیار کرد. شیخ مظفر اگرچه راغب نبود، امّا از برای اولوالامر قبول کرد، تا روزی در کوشک در تدریس مشغول بود، ناگاه مطربان پیدا شدند. چیزی گفتن گرفتند. شیخ مظفر را حالتی پدید آمد، در حال خود را از کوشک فرود بینداخت. خدا نگاه داشت هیچ مضرتی نشد، هم در آن حال خانه غارت کنانید طرف بهار روان شد. به حضرت مخدوم جهان رسید. مریدان عالی همت را

کار بر حسب همت ایشان فرمایند. واللّٰه اعلم . حکمت درین بوده باشد که جاهی که به وفور علم حاصل او را شده باشد، شکسته گردد و خود را از جملهٔ جاهلان پندارد" (۸).

مولانا مظفر بلخی به سبب اضطراب قلبی که داشت نمی توانست مدتی در جایی بماند. چنانچه اکثر اوقات در حرکت می بود و دو مرتبه به عربستان رفت.

مسافرت اوّل او به عربستان در دورهٔ حیات شیخ بود. او در عدن بود که شیخ به رحمت حق پیوست. مهم ترین مسئله ای که بعد از وفات او درمیان مریدان او پیدا شد، مسئله خلافت او بود و چند نفر از مریدان به دعوی خلافت برخاستند و نزاع بین مدعیان جاری بود، که مرید خاص شیخ مولانا برهان الدین مظفر شمس بلخی بعد از مراجعت از سفر حجاز به شهر بهار رسید. و به رسیدن او دعوی دیگران کوتاه گشت(۹).

بعد از جانشینی مولانا مظفر بلخی در خلافت نیز کما کان اضطراب قلبی او باقی بود و نمی توانست در یکجا اقامت گزیند.

چنانچه بعد از آن نیز به جاهای مختلفه مسافرت نمود. مسافرت دوّم او به عربستان در سنهٔ ۸۰۰ هـ/ ۱۳۹۷م اتفاق افتاد. تفصیل این اجمال این که و در سنهٔ ۷۹۸ هـ/ ۱۳۹۵م به استان بنگاله رفت و در همانجا بود که سلطان غیاث الدین اعظم شاه (۷۹۵ - ۸۱۳ هـ/ ۱۳۹۲ - ۱۴۱۰م) در سنهٔ ۸۰۰ هـ/ ۱۳۹۷م برای مسافرت حج او تدارک نمود و او از بندر چت گاؤن به عربستان رفت(۱۰) و مدت چهار سال در آنجا ماند(۱۱). درین مسافرت برادر او شیخ معز الدین بلخی و برادر زاده اش شیخ حسین بلخی (پسر شیخ معز الدین) همراه او بودند. شیخ معز الدین در مکه معظمه وفات یافت و مولانا مظفربه همراه برادر زادهٔ خود مراجعت اختیار نمود و تا عدن رسیده در روز سوم ماه رمضان ۸۰۳ هـ/ ۱۷آوریل سنهٔ ۱۴۰۱م وفات یافت و در همانجا مدفون گردید(۱۲). فرزندی نداشت. بعد از او برادر زاده اش موسوم به شیخ حسین بن معز الدین بلخی جانشین او گردید.

شیخ منیری مولانا مظفر بلخی را بسیار محترم می داشت. صاحب " وسیلهٔ شرف" می‌گوید که چندی قبل از وفات ذکری از مولانا مظفر بلخی و مولانا نصیر الدین درمیان آمد. اهل مجلس عقیدهٔ شیخ را دربارهٔ هر دو پرسیدند و بندگی مخدوم قدس اللّه سره العزیز با خوشی تمام بر لفظ مبارک راند و تبسم کنان فرمود به اشارت جمع انگشتان به جانب سینهٔ مبارک خود که مظفر جان من است و جانان من است و مولانا نصیر الدین همچنین، و فرمود: " آنچه خلافت و مقتدائی را می باید، در ایشان موجود است"(۱۳).

دیوان مطبوعهٔ اشعار او که مشتمل است برصد و دو غزل و هشت رباعی و یک قطعه و چند مفرد،درکتابخانهٔ بلخیه موجود است(۱۴). تخلص او در آخربعضی از غزلیات" برهان" آمده است.

اینک غزلی از مولانا مظفر بلخی را به عنوان نمونه می آوریم:

پایت افتاده ام، که سر مستم — دست من گیر، تنگ از دستم
کارم از دست رفت و دست نداد — گرچه صد بار دست را بستم
عشق چون در وجود من آمد — گفت :تو نیست شو، که من‌هستم
تو گره چونکه زلف رادادی — من گره درمیان جان بستم
مجلس عشق جام گر دانند — من دران جمع جام بشکستم
غم تو رست ز آب دیده من — از غم خویش من کنون رستم
آهو اندر کمندت ارافتد — شاد از خود جهد، که خوش جستم
قامت تو بلند بالا شد — سرو بیچاره گفت: من پستم
ماه من دست گیر برهان را — پایت افتاده ام که سر مستم(۱۵)

۲ - شیخ حسین بن شیخ معزالدین بلخی

شیخ حسین پسر شیخ معز الدین (برادر زادهٔ شیخ مظفر بلخی) در ظفر آباد نزدیک به جون‌پورتولد یافت و در آن موقع شیخ به مولانا مظفر بلخی تبریک گفت، چنانکه شیخ احمد نؤه شیخ حسین می گوید" در آنچه حضرت مخدوم شیخ حسین قدس الله سره العزیز در ظفر آباد متولد شدند. پیش از آنکه خبر برسد" ابتداء حضرت مخدوم جهان قدس سره العزیز بر حضرت مخدوم شیخ مظفر خبر رسانیدند و مبارک باد کردند، که بر شما پسر شده است. حضرت مخدوم شیخ مظفر فرمودند: من زنی ندارم پسر از کجا خواهد شد؟ فرمودند: بر مولانا معز الدین پسر شده است و فرزندان مولانا معز الدین فرزندان شما اند. بعده مولانا از ظفرآباد عرضه داشت بندگی، شیخ-معزالدین در بهار آورد، که فلان روز پسر متولد شد. حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز پیراهن دوزانیده بپوشانید و دستارچه،که بردست مبارک بود ازآن کلاه بچگانه، که روز ششم پوشانید، دوزانیده فرستادند"(۱۶).

شیخ حسین در اوایل حال خود در خدمت مولانا مظفر رسید، چنانچه صاحب " مؤنس القلوب" آورده است:" روزی حضرت مخدوم شیخ مظفر مرحوم حضرت مخدوم جهان را قدس الله-سره العزیز وضو می کنانیدند و حضرت مخدوم قدس الله سره العزیز دستار مبارک فرود آورده بالای مصلا داشته بودند. هم در آن حال حضرت مخدوم شیخ حسین قدس الله سره العزیزکه بچه بودند، بیامدند، از سر بچگی دستار مبارک بر سر خود نهادند و بالای مصلا نمازگزاردن شروع کردند. چون نظر حضرت مخدوم شیخ مظفر (برو) افتاد زبان کشیدند و تند شدند و زجر کردند و چون حضرت-مخدوم قدس الله سره العزیز این معامله دریافتند، فرمودند: مولانا مظفر! برای چه منع کنی ، او مقام خود را می شناسد"(۱۷).

شیخ حسین علوم دینی را در محضر مولانا مظفر تحصیل نمود و سند حدیث از او گرفت که تفصیل آن بدین قرار است:" فرزند حسین مذکور سند حدیث برین فقیر کرده . صحیح مسلم و صحیح بخاری من اوّله وآخره لفظاً و معناً برین فقیر تحقیق کرده . خدای تعالی وی را ذهن صافی و طبیعت فیاض داده است و سند دیگر بر خطیب عدن نیز کرده است. جهت این فقیر او در تدریس این علم مجاز است. خدای تعالی او را نافع مسلمانان گرداند"(۱۸).

و نیز شیخ حسین در دورهٔ اقامت مکه معظمه قرائت سبعه از شیخ شمس الدین حلوائی آموخت(۱۹). شیخ حسین مدت چهل سال با مولانا مظفر به سر نمود و در مسافرت ها نیز همراه او بود چنانکه در یکی از مکتوبات خود می گوید: " مدت چهل سال باز برابر رکاب بندگی مخدوم بود، چنانچه در سفر و حضر از رکاب جدا نگشته"(۲۰).

و در موقع وفات مولانا مظفر که در سنهٔ ۸۰۳ هـ/ ۱۴۰۱م در عدن اتفاق افتاد، چنانکه در سابق گذشت. شیخ حسین با او بود و مولانا مظفر قبل از وفات به او گفت که به شهر بهار رود. شیخ حسین عذری آورد و در جواب گفت:" در آن مقام پیران هستند، مرا چه قدرت باشد که در آنجا سر بر آرم"؟(۲۱).

بعد از مراجعت از عربستان شیخ حسین بر سجادهٔ شیخ نشست وتا چهل و سه سال بعد از وفات مولانا مظفر در رشد و هدایت مشغول بود، که در چهارم ذی الحجه ۸۴۴ /بیست و ششم آوریل ۱۴۴۱م به رحمت حق پیوست.(۲۲).

سه پسر از شیخ حسین بلخی باقی ماندند که اسامی آنان بدین قرار است:

(۱) شیخ حسن دائم جشن بلخی که بعد از وفات پدر جانشین او گردید.

(۲) شاه سلیمان.

(۳) شاه سیف الدین (۲۳).

آثار شیخ حسین مشتمل است بر :

(۱) مکتوبات

فقط یک مجموعه که مشتمل است بر یکصد و پنجاه مکتوب و حاوی تعلیمات روحانی و توضیحات.

(۲) رسایل

(الف) حضرات خمس: رسالهٔ مختصریست در عربی در موضوع تجلیات الهی.

(ب) رساله در بیان قضا و قدر
(ج) رسالۀ توحید
(د) رسالۀ اخصّ الخواص
(هـ) رسالۀ وجود اوّل و هدایت آن
(و) رساله دربیان هشت چیز
(ز) رساله در اخلاق نبوی
(ح) اوراد ده فصلی

(۳) ملفوظات

مجموعه ای موسوم به "گنج لا یخفی" که مرید شیخ حسین بلخی موسوم به نعمت الله بعد از وفات او در سنۀ ۸۴۴ هـ/ ۱۴۴۱م ترتیب داد (۲۴).

(۴) دیوان اشعار

مشتمل است برسی و دو غزل، هشت قطعه ، پنج رباعی و چند مفرد. در بعضی از غزلیات تخلص حسین آمده است.

اینک یک غزل او را به عنوان نمونه می آوریم:

عزم آن دارم که آتش درنهادخود زنم
شاخ هستی را ببرم، بیخ هستی بر کنم

گربریزدخون زخنجر،زیرچشمش خون دل
مّدعی‌ام گر سر از پای توجانان برکنم

بعدازین مائیم ونقلی‌ازجگرپرکاله‌ها
پس ازین از خون دل جایی به بزم آن صنم

می‌ندانم‌چون‌کنددوران‌گردون زین دوکار
دست من در گردنش یا تیغ او در گردنم

گرحسین ازدست غمهاجان دهد عمرتوباد
مژدۀ وصلت دهد،آخرصلااینک زنم(۲۵)

۳ - شیخ حسن بن شیخ حسین

بعد از وفات پدر بر سجادهٔ او نشست و به راهنمائی مردم پرداخت. طبع کریمانه داشت و بدین سبب به لقب " دائم جشن" ملقب گردید. زندگانی خود را در زهد و عبادت گذرانید و دیگر اوقات خود را در رشد و هدایت مردم به سر برد. روز دوشنبه یکم شعبان سنهٔ ۸۵۵ هـ/ ۹ اوت سنهٔ ۱۴۵۱م به رحمت حق پیوست(۲۶). وقایع وفات او را پسرش شیخ احمد در یکی از مجالس خود بدین طریق آورده است.

" بندگی والده ملول شده بودند و ملالت ایشان (از حد) درگذشته بود. چند بار همچنین می شدند، که امید حیات نمی ماندی. یک بار همچنان شده بودند. در آن وقت چند روز باز بندگی والد مرحوم هم بالای بهار می بودند. چون در خانه آمدند، دیدند که من و برادران و خواهران و هر یک آدمیان برگرد پلنگ(یعنی تختخواب) بندگی والده گریه می کردیم.بندگی والد مرحوم چون این نوع معاینه کردند، خاطر مبارک ایشان سخت شکسته و مضطرب شد، فرمودند:" من بی مادری ایشان دیدن نتوانم، و دست بگرفتند و این جا(یعنی جایی که قبر او بود) و سر بر پایان قبر حضرت شیخ (حسین) قدس الله سره العزیز نهادند. بعد ساعتی سر مبارک برداشتند و به دست مبارک خویش هم درین مقام که روضهٔ مبارک ایشان است برای خود نشانی کردند و بندگی والده نیز و پیش از آن بر بندگی والد فرموده که مقام من پایان شما است و بندگی والد را همین جانب آمد، به حدیکه در خانه رفتن نتوانستند . دوله (یعنی پالکی) کرده در خانه بردیم. بعد دو سه روز یکم ماه شعبان سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمایه رحلت فرمودند و از بندگی والده سبقت نمودند و بی مادری فرزندان ندیدند"(۲۷).

آثار شیخ حسن مشتمل است بر:

(۱) کاشف الاسرار

شرحی است در فارسی بر رسالهٔ عربی " حضرات خمس" تألیف شیخ حسین بلخی. این کتاب در سنهٔ ۱۸۹۶ میلادی در مطبع " الپنچ" بانکیپور(پتنه) چاپ گردید.

(۲) لطائف المعانی

رساله ایست در علم تصوف و سلوک و مشتمل است بر بیست و دو صفحه. نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)موجود است.

۴ - شیخ احمد بن شیخ حسن بلخی

شیخ احمد روز۲۷ رمضان ۸۲۶ هـ/ ۴ سپتامبر ۱۴۲۳م ولادت یافت(۲۸). درکودکی از محضر جّد خود شیخ حسین بلخی کسب فیض نمود و مراحل وادی تصوف و عرفان را در راهنمایی او طی نمود. بعد از وفات پدر در سنهٔ ۸۵۵ هـ/۱۴۵۱م بر سجّاده نشست و عمر خود را در هدایت و راهنمایی مردم گذرانید و در ۱۹ رمضان ۸۹۱ هـ/ ۱۸ سپتامبر ۱۴۸۶م وفات یافت(۲۹).

ملفوظات او را قاضی سید ابن خطاب بهاری جمع آوری نموده است. این مجموعه از منابع مهم احوال شیخ و خلفای اوست. نسخهٔ آن‌که در ۱۲۴۱ هجری قمری(۱۸۲۵ میلادی) کتابت شده، درکتابخانهٔ بلخیه (پتنه)موجود است.

یک دیوان شعر هم از او باقی مانده است که مشتمل است بر نود و هشت غزل و عدّهٔ مختصری از قصائد و قطعات و مثنویات و رباعیات (۳۰).

اینک یک غزل او رابه عنوان نمونه می آوریم:

آفت ایمان من زلف چلیپای تست — راحت چشمان من شکل تماشای تست

شاهد این عصر کیست؟ حسن جهانگیر تو — فتنهٔ این دهر چیست؟ نرگس رعنای تست

غارت جانها که کرد؟ طّره طرار تو — راه سلامت که زد؟ غمزهٔ یغمای تست

هر که درین شهر هست ذاکر احسان تو — وانکه درین دهر شد شاکر نغمای تست

باهمه آزادگی حلقهٔ بگو شان شده — احمدمسکین هم خاک کف پای‌تست (۳۱)

(۵) شیخ ابراهیم سلطان بلخی بن شیخ احمد بلخی

بعد از شیخ احمد بلخی به خلافت رسیده بر سجادهٔ شیخ منیری نشست و به هدایت مردم پرداخت. وفات او در ۱۹ رمضان۹۱۴ هـ ۱۱ ژانویه ۱۵۰۹ اتفاق افتاده است(۳۲).

(۶) شیخ حافظ بن شیخ ابراهیم سلطان بلخی (۳۳)

بعد از وفات پدربه خلافت رسید و عمر خود را در پیروی از بزرگان در هدایت مردم گذرانید. در دورهٔ خلافت شیخ حافظ بلخی میان او و خدّام درگاه شیخ اختلافاتی به وجود آمد و نزاع شدت گرفت، چنانچه در نتیجهٔ آن مریدانی که مخالف او بودند، سید شاه علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـرا، که از اولاد او بود و سلسلهٔ او به چهار واسطه به شیخ می رسد از شکرویه در بخش بیر بهوم استان بنگاله به شهر بهار آوردند و در مقابل شیخ حافظ بلخی بر سجّاده نشانیدند و از آن به بعد خلافت شیخ بین اخلاف مولانا مظفر بلخی که معروف به بلخیان گردیدند و اخلاف او که خود را "فردوسیان" می گفتند منقسم گردید.

بعد از تقسیم خلافت شیخ اخلاف مولانا مظفر بلخی خانقاه بـلخیه را تأسیس نـمودند و سلسلهٔ خلافت و سجادگی را چندی در شهر بهار و از آن به بعد در جاهای مختلفه یعنی در دهلی نزد قصبهٔ پهلواری شریف و در فتوحه و اخیراً در شهر پتنه ادامه دادند و سلسلهٔ آنان تـا امـروز بـاقی است.اسامی آنها بدین قرار است(۳۴).

(۱) مخدوم جیون بلخی
(۲) مخدوم فرید بلخی
(۳) سید دیوان شاه دولت بلخی
(۴) سید شاه نور محمد بلخی
(۵) سید شاه علیم الدین بلخی (اوّل)
(۶) سید شاه سیف الدین بلخی
(۷) سید شاه برهان الدین بلخی
(۸) سید شاه غلام معز بلخی
(۹) سید شاه محمد تقی بلخی (۳۵)
(۱۰) سید شاه علیم الدین بلخی (ثانی) (۳۶)
(۱۱) سید شاه غلام مظفر بلخی (۳۷)
(۱۲) سید شاه غلام شرف الدین بلخی (۳۸)
(۱۳) سید شاه تقی حسن بلخی (سجاده نشین کنونی)

خلفای خانوادهٔبلخیان اهل علم و فضل بوده اند و بعضی از آنان از خود آثـاری نـیز بـاقی گذاشته اند و به زبان فارسی شعر هم گفته اند.

نهمین خلیفهٔ سلسلهٔ بلخیان موسوم به سید شاه محمد تقی بلخی در سخن سرائی "عاصی" تخلص کرده ویک مثنوی موسوم به گنجینهٔ اسرار و تألیفاتی در موضوع رمل و جفر و تفسیر از خود

باقی گذاشته است.

یک کتابخانهٔ کتب خطی و چاپی حاوی کتب نفیسه در موضوع تصوف مخصوصاً در نواحی استان بهار، از یادگار خلفایی این خانواده است و راقم این سطور استفادهٔ زیادی ازین کتابخانه کرده است.

خلفای بلخی از نهمین خلیفهٔ این سلسله یعنی از سید شاه محمد تقی بلخی تا سید شاه تقی حسن بلخی خلیفه و سجاده نشین کنونی علاوه بر کار ارشاد و هدایت، که از بزرگان به ارث یافته اند، در علم طب نیز مهارتی به هم رسانیدند و علاوه بر علاج روحانی به معالجهٔ جسمانی نیز پرداختند و از آنان دوگونه فیض تاکنون جاری است .

(ب) خانوادهٔ شیخ منیری معروف به " خانوادهٔ فردوسیان"

در جانب دیگر خلافت شیخ در خانوادهٔ خود او نیز از سید شاه محمد علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ آغاز گردید و تا کنون جاری است. مؤلف این کتاب در موقع مسافرت به هند در سنهٔ ۱۹۶۱ میلادی با سجاده نشین کنونی یعنی شاه محمد سجاد فردوسی در شهر بهار ملاقات نموده است.

اسامی سجاده نشینان " خانوادهٔ فردوسیان " بدین قرار است:

(۱) شاه علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ
(۲) شاه جلال فردوسی
(۳) شاه آخوند فردوسی
(۴) شاه محمد فردوسی
(۵) شاه احمد فردوسی
(۶) دیوان شاه علی فردوسی
(۷) شاه عبد السلام فردوسی
(۸) شاه زکی الدین فردوسی
(۹) شاه وجیهه الدین فردوسی
(۱۰) شاه محمد بزرگ فردوسی
(۱۱) شاه علی فردوسی
(۱۲) شاه علاء الدین فردوسی
(۱۳) شاه بدیع الدین فردوسی
(۱۴) شاه علیم الدین درویش فردوسی

(۱۵) شاه ولی الله فردوسی
(۱۶) شاه امیر الدین فردوسی
(۱۷) شاه امین الدین فردوسی
(۱۸) شاه ضیاء الدین محمد حیات فردوسی
(۱۹) شاه محمد سجّاد فردوسی(سجاده نشین کنونی)

ذکر مختصری از بعضی خلفای این سلسله که اهمیتی دارند و یا خدمات خاصی بدین سلسله کردند و یا آثاری از خود باقی گذاشتندبه قرار ذیل است.(۳۹)

سید شاه علیم الدین معروف به شاه محمد بهیکهـ پسر شاه ابو محمد بهاری

اوّلین خلیفهٔ شیخ منیری از خانوادهٔ خود او یعنی خانوادهٔ فردوسیان است. او بر دست شاه بصیر الدین نورشامی، که سلسلهٔ بیعت او به حضرت می رسد،بیعت داشت(۴۰) و زندگانی خود را در پیروی ازبزرگان گذرانید.

دیوان شاه علی بن شاه احمد فردوسی

ششمین خلیفه از خانوادهٔ فردوسیان بود. تا آغاز خلافت او جانشینان شیخ نزدیک به آرامگاه او درکلبه ای اقامت می داشتند. دیوان شاه علی اولین شخصی بود که از آنجا برخاسته، در خانقاه معظم که به فاصلهٔ کمی از آرامگاه شیخ واقع است، رفت و در آنجا اقامت گرفت. خدمات خاص او بدین طریق است:
در حوالی خانقاه معظم عمارات دیگر نیز تعمیر نمود و برای فقرا و درویشان لنگر خانه ای ایجاد نمود. در آغازکار آن ناحیه موسوم به " محلهٔ شاه علی" بود و بعدها به "محلهٔ خانقاه " معروف گردید و این نام تاکنون باقی است(۴۱).

شاه امیر الدین فردوسی بن شاه ولی الله فردوسی

شانزدهمین خلیفه از خانوادهٔ فردوسیان است. در ۱۲۱۷ هـ/ ۱۸۰۲م ولادت یافت و علوم متداوله را در محضر استادان بزرگ به تکمیل رسانید. منازل تصوف و عرفان را در راهنمایی شاه حسین علی شطاری طی نمود و بعد از وفات پدرکه در ۱۲۳۴ هـ/ ۱۸۱۹م اتفاق افتاد، بر سجادهٔ

خلافت نشست و عمر خود را در هدایت مردم گذرانید در سنهٔ ۱۲۸۷ هـ/ ۱۸۷۰م وفات یافت. شاه محمد یحیی ابو العلائی در تاریخ وفات او گفت:

" شاه فردوس به فردوس رسیده"(۴۲).

آثار او به نام کلیات فارسی و کلیات اردو باقی است. او در فارسی " ظلوم" و در اردو " وجد" تخلص می کرد.

کلیات فارسی مشتمل است بر غزل و مثنوی و رباعی و قطعه و ترجیع و مخمس و مسدس. اینک بیتی چند از یک غزل فارسی او رابه عنوان نمونه می آوریم :

ربط است شیخ را و برهمن هم آشناست — دارم بتی که محرم و نامحرم آشناست
باگریه ها بسازکه تاخنده رو شوی — چون لاله‌ای که داغ دلش با غم آشناست
بیگانهٔ من است یگانه به هر کسی — ناآشنای ماست، که یک عالم آشناست
خوش مصرع ظلوم زگفتار صائب است — یک آشنای با مزه یک عالم آشناست

(تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۸۸ - ۳۸۹)

رباعی

دندان به جگر پاره فشردن باید — خون دل خود ظلوم خوردن باید
لیکن نه به کوچه های دونان هرگز — مانند سگ استخوان شمردن باید

(تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۸۹)

شاه امین الدین احمد فردوسی بن شاه امیر الدین فردوسی

هفدهمین خلیفه از خانوادهٔ فردوسیان است پسر شاه امیر الدین فردوسی بود. در ۱۲۴۸هـ/ ۱۸۳۲م ولادت یافت. علوم متداوله را از استادان فاضل عصر خود آموخت. در علم طب دستی داشت به زبان فارسی شعر می گفت و " ثبات" تخلص می کرد. و حافظهٔ فوق العاده‌ای داشت. خطوط نسخ و نستعلیق خوب می نوشت (۴۳).

بعد از فراگرفتن علوم متداوله به کسب علوم روحانی پرداخت و بر دست سید شاه جمال علی بلخی سجّاده نشین فردوسیه شعیبیه بیعت نمود و درکسب علوم عرفانی نیز نهایت مجاهدت را به جای آورد. بیشتری از عمر خود را درهدایت مردم گذرانید. گروه زیادی از محضر او کسب فیض نمودند. او در ۱۳۲۱ هـ/ ۱۹۰۳م به رحمت حق پیوست(۴۴) از آثار فارسی او هفت مثنوی موسوم به

شجرات طیبات ، سلسلة اللآلی، گل فردوس ،گل بهشتی، روضة النعیم، عبرت افزا و شهد و شیراست یک مجموعهٔ رباعیات و دو رسالهٔ دیگر،یکی در علم نجوم و دیگری در علم رمل، نیز از او باقیست.

سید شاه محمد سجاد فردوسی بن سید شاه ضیاء الدین محمد حیات

نوزدهمین خلیفهٔ خانواده فردوسیان که تاحین نگارش این سطور در حیات اند، در سنهٔ ۱۹۱۰ میلادی ولادت یافتند و بر دست پدر خود سید شاه ضیاء الدین محمد حیات فردوسی بیعت نمودند(۴۵) و تعلیمات دینی و روحانی را به تکمیل رسانیدند. بعد از وفات پدر در سنهٔ ۱۹۳۵ میلادی به خلافت رسیدند و به هدایت مردم پرداختند. فیض روحانی ایشان تاکنون جاری است.

پی نوشتها

۱ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: ۳۳۴ " تاریخ وفات پنجمین خلیفهٔ مخدوم شیخ ابراهیم سلطان بلخی سنهٔ ۹۱۴ هـ/ ۱۵۰۹م بوده است پسرو خلیفهٔ او چندی بر سجاده بود که تقسیم سجادگی به وقوع پیوست.
۲ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۴۶.
۳ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۷۰ (الف).
۴ - ایضاً (خطی) برگ ۱۶۵ (الف).
۵ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۶۵ (ب).
۶-ایضاً (خطی) برگ ۱۶۵ (ب).
۷ - عفیف ، شمس سراج، تاریخ فیروز شاهی ، کلکته ، سنهٔ ۱۸۹۰م : ۱۳۴ " و بنائی شهر فیروز آبادپیش از روان شدن در لکهنوتی دوم کرّت بود و واقعهٔ روان شدن در لکهنوتی دوّم کَرت در سنهٔ ۷۶۰ هـ/۱۳۵۹م اتفاق افتاد. (An Advanced History of India,pp.328 - 329).
۸ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۶۶ (الف) و (ب).
۹ - مجموعهٔ اشعار مولانا مظفر شمس بلخی ، به تصحیح سید حسن، پتنه، ۱۹۵۸، (مقدمهٔ انگلیسی): ۱۱.
۱۰ - مکتوبات مخدوم مولانا مظفر شمس بلخی (خطی) مکتوب ۱۶۵ برگ ۱۸۷ - الف.
۱۱ - مجموعهٔ اشعار مولانا مظفر شمس بلخی ، (مقدمهٔ انگلیسی): ۱۵.
۱۲ - سال وفات مولانا مظفر بلخی را در " وسیلهٔ شرف"(ص ۶۸) و در مقدمهٔ " کاشف الامراء" (ص ۵) ۷۸۸ هـ/ ۱۳۸۶م نوشته اند، ولی سجاده نشین کنونی خانقاه بلخیه (پتنه) حکیم حاجی سید تقی حسن بلخی در مکتوبی (مؤرخه ۱۰ مارس ۱۹۶۴ میلادی) به راقم حروف نوشته است که وفات مولانا مظفر بلخی در سنهٔ ۸۰۳

هجری(۱۴۰۱ میلادی) اتفاق افتاد.

(a) - H.S.Askari, The correspondence of two 14th century sufi saints of Bihar with the contemporary sovereign of Delhi and Bengal, Patna,p.19.

(ب) مجموعهٔ اشعارمولانا مظفر شمس بلخی،(مقدمهٔ انگلیسی): ۱۵.

۱۳ - وفات نامه (ضمیمهٔ راحت القلوب): ۲۵.

۱۴ - دیوان مزبور در مطبع حفضیه در پتنه چاپ گردید ولی سال چاپ مذکور نیست(تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۷۴).

۱۵ - دیوان مولانا مظفر متخلص به برهان : ۲۸.

۱۶ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۲۰۵ - ب.

۱۷ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۱۳۳ - ب و ۱۳۴ - الف.

۱۸ - مجلهٔ " معارف" (اعظم گره) شماره ۳، مجلد ۴۰ (سپتامبر ۱۹۵۲ میلادی): ۲۱۷.

۱۹ - مجلهٔ " معارف" (اعظم گره) شماره ۳، مجلد ۴۰(سپتامبر ۱۹۵۲ میلادی): ۲۱۷.

۲۰ - مکتوبات شیخ حسین‌بلخی ، مکتوب ۲۲(مجلهٔ "معارف"،شماره۳،جلد ۷۷، مارس ۱۹۵۶ : ۲۱۵).

۲۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۷۱(ب) و ۱۷۲ (الف).

۲۲ - مطالب الطالب(شرح‌آداب‌المریدین)(خطی)برگ ۳ (الف)(حاشیه) در تاریخ سلسلهٔ فردوسیه(ص ۳۰۵) ۲۴ ذی الحجه است، و حکیم سید شاه تقی حسن بلخی در مکتوبی به راقم سطور ۲۲ ذی الحجه نوشته است.

۲۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۲۸۸.

۲۴ - صاحب " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه(ص ۲۹۴) و مولانا عبد الرؤف اورنگ آبادی(در مجلّهٔ " معارف" شماره ۳، مجلد ۷۷، مارس ۱۹۵۶ میلادی) "گنج لا یخفی" را ملفوظ شیخ دانسته اند، ولی حکیم سید شاه تقی حسن بلخی در مقاله ای که در مجلّه " المجیب" (شماره ۸، جلد ۵، ژانویه ۱۹۶۴ میلادی) که از پهلواری شریف (پتنه) منتشر می شود، "گنج لا یخفی" را به دلائل " ملفوظ شیخ حسین" ثابت کرده است و راقم حروف به این عقیده اتفاق دارد.

۲۵ - دیوان شیخ حسین بلخی(مطبوعه) : ۷.

۲۶ - مطالب الطالب(خطی)(حاشیه) برگ ۳(الف).

۲۷ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۱۷۵ - ب و ۱۷۶ - الف.

۲۸ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۱۴۳ - ب.

۲۹ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۲۹ و مکتوب حکیم سید شاه تقی حسن بلخی به نام کاتب این حروف ولی در حاشیهٔ مطالب الطالب(خطی) برگ ۳ (الف) تاریخ وفات ۲۶ ربیع الاول سنهٔ ۸۹۱ آمده است.

۳۰ - نام مطبع ذکر نشده است.

۳۱ - دیوان شیخ احمد بلخی(مطبوعه): ۳.

۳۲ - وسیلهٔ شرف : ۸۲ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۳۴.

۳۳ - صاحب تاریخ سلسلهٔ فردوسیه در صفحهٔ ۳۳۶ نام شیخ حافظ بلخی را اشتباهاً شیخ حافظ درویش بلخی آورده است. شیخ درویش بلخی برادر شیخ حافظ بلخی بود و طبق مکتوبی که سید شاه مراد الله منیری صاحب " آثار منیر" به راقم این حروف نوشته است، شیخ درویش بلخی در منیر اقامت داشت، و سلسلهٔ رشد و هدایت را در آنجا جاری نمود. شیخ ابراهیم سلطان بلخی پنج پسر داشت و اسامی آنها بدین قرار است (۱) شیخ حافظ بلخی (۲) شیخ محمود بلخی (۳) شیخ درویش بلخی (۴) شیخ شاهین بلخی (۵) شیخ شاه دولت بلخی (مقالهٔ سید شاه طیب ابدالی در "نئی روشنی"(پتنه) مؤرخهٔ ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۲ میلادی).

۳۴ - فهرست اسامی بر طبق شجرهٔ پیران است که سید شاه تقی حسن بلخی به راقم حروف فرستاده اند و تاریخهائی وفات آنان از شجرهٔ مزبوره گرفته شده است.

۳۵ - متوفّی در ۶ جمادی الاوّل ۱۳۵۵ هجری قمری (۱۸ ژوئیه ۱۸۳۹ میلادی).

۳۶ - متوفّی در ۱۵ ربیع الاوّل ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۵ ژوئن ۱۸۷۰ میلادی).

۳۷ - متوفّی در ۲۹ محرم ۱۳۲۴ هجری قمری (۲۴ مارس ۱۹۰۶ میلادی).

۳۸ - متوفّی در ۱۸ شوال ۱۳۵۶ هجری قمری (۲۲ دسامبر ۱۹۳۷ میلادی).

۳۹ - برای تفصیل وقایع خلفای این خانواده رجوع شود به " تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" تألیف معین الدین دردائی در ۱۹۶۴ میلادی در گیا(شهر) به زبان اردو چاپ و منتشر گردیده است.

۴۰ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۳۷.

۴۱ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۴۸.

۴۲ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۹۴.

۴۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۳۹۷ - ۴۰۰.

۴۴ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۴۶۴.

۴۵ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: ۴۶۸.

باب هشتم

روابط شیخ منیری با مریدان، معتقدان، مشایخ علما و امراء و پادشاهان

فصل اوّل - روابط شیخ با مریدان و معتقدان

بعضی از مریدان خاص شیخ دربارهٔ علم سلوک از او سوأل می کردند و جوابی مفصل می خواستند، وی التماس آنان را پذیرفته، شرح مفصّل در جواب سؤال ها ی آنان مرقوم می فرمود. بدین طریق بسیاری از مسائل تصوف و عرفان که در خاطرپوشیده می بود،به عرصهٔ ظهور می آمد و تفصیل آن تاکنون باقیست و طالبان حق از آن استفادهٔ کاملی می برند.

از مریدین و معتقدین او که همواره در مجالس او شرکت می نمودند، اسامی اشخاص ذیل در اکثر جاها در ملفوظات آمده است:

قاضی زاهد ، زین بدر عربی ، قاضی اشرف الدین ، شیخ معز الدین، مولانا نظام الدین درون حصاری، مولانا کریم الدین ، شیخ رستم ، شیخ احمد، شیخ وحید الدین، قاضی نصر الله ، قاضی منهاج الدین ، قاضی خان، مولانا لطیف الدین ، ملک محمود متصرف، ملک نصر الدین قلمغانی، مغیث الدین، تاج الدین (برادر زادهٔ ملک متصرف)، خواجه کریم الدین عوض.

عموم مریدان در خانقاه می آمدند و اکثر و بیشتردر مجالس وعظ و تذکیر می نشستند و از گفتار های عارفانهٔ او استفادهٔ زیادی می نمودند، و بعضی از آنان که از جاهای دور دست می آمدند و تحفه و هدیه ها برای مرشد خود می آوردند، پیش او نذر می گذرانیدند و شیخ اکثر هدایا را به مریدان خود ارزانی می فرمود(۱).

از اوضاع آن دوره چنان معلوم می گردد که شیخ استعداد مریدان را درکسب فیض رعایت می کرد و با هر کس به مناسبت استعداد او سخن می گفت . کیفیات نفسانی مریدان را نیز می دانست و باهر کسی مطابق به کیفیات نفسانی او رفتار می نمود و در رفتار خود با مریدین و معتقدین روش قدمایی مشایخ را ملحوظ خاطر می داشت و روش های ریاضت و عبادت که قدمایی مشایخ برای مریدین خود روا داشته بودند، برای مریدین خود روا می داشت .

شیخ برای مریدان خود پیروی شریعت را برای طریقت لازم دانسته است و همواره برای اتباع احکام شریعت تأکید و مریدان خود را برای حفظ شعایر شریعت راهنمائی فرموده است، چنانکه در یکی از مکتوبات می گوید:

" طریقت راهی است که از شریعت خیزد، و شریعت بیان توحید و طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و دیگر احکام شرع و معاملات است. امّا طریقت طلب کردن به حقیقت این معاملات است و تفحّص کردن این مشروعات و آراستن اعمال به صفـاء ضمـائر و تـطهیر اخـلاق است از کدورات طبعی، چون ریا و هوا و جفا و شرک و مانند این. در جمله هر چه به تهذیب و تطهیر تعلق دارد، شریعت است و هر چه به تصفیه و تزکیه باطن تعلق دارد، طریقت است"(۲).

از وقایع روش مریدان در خانقاه چنان معلوم می گردد که شیخ با درویشان و مریدان با نهایت شفقت و محبت رفتار می نمود و نیز برای آسایش آنان در خانقاه مراقب می بود و خلفا و مریدین خاص را برای خواب و خورش آنان تأکید می فرمود، تا آنان در روز هائی که در خانقاه باشند، به

آرام باشند.

حضرت رسول اکرم(ص)به مسلمانان امر فرموده است که " تهادّوا تحابّوا " یعنی هدیه بفرستید تا محبت زیاد شود. چنانچه شیخ مطابق به فرمان حضرت رسول (ص)به مریدان خاص خود تحائف و هدایا می داد. مولانا مظفر بلخی در یکی از مکتوبات خود دربارهٔ نقدی که به او فرستاده بود، بدین طریق بیان می فرماید:

" قاضی زین الدین رسید • صلهٔ مخدوم این صله خوار قدیم را سی تنکه نقره رسانید. این صلات مخدوم بر همه عام است. امّا گدایی قدیم را به وجهی تخصیص باید. آن تخصیص آنست که این فقیر را به دعای ایمان یاد آرند و اگر میسر شود یک دو سطری به قلم نیز مشرف گردانند. و الا ان خیر الدعاء الایمان بسنده بود"(۳).

و ازین بیان ظاهر می گردد که این نوع صله ها مخصوص و محدود برای مریدان خاصی نبود، بلکه چنانکه مولانا مظفر بلخی می گوید، بر همه عام بوده است.

در جایی دیگر مولانا مظفر بلخی دربارهٔ فراخی دل و فراخی دست شیخ بدین طریق اشاره می نماید: " مخدوم را از آنها که خدای تعالی دل و دستی فراخ داده است به همه دعاگویان و دوستان می رسد و برین فقیر از زمین عرب تا درین زمین همواره عطایا ارزانی فرموده"(۴).

در بعضی اوقات اشخاصی از جاهای دور و دراز می آمدند و جویای طلب فیض می شدند. و ظاهر است که مریدان دور دست در موقعی که به مولد و مسکن خود مراجعت می نمودند، اوصاف شیخ و مقام روحانی او را درمیان مردم آن نواحی بیان می نمودند. در کتاب "معدن المعانی" آمده است که شخصی شهرت علمی و روحانی حضرت مخدوم را شنیده از خوارزم به شبه قاره آمد و به شهر بهار رسیده در مجلس وی حضور به هم رسانید، و کتاب "آداب المریدین " شیخ ابو نجیب عبدالقاهر سهروردی را در محضر او مطالعه نمود و مطالب دقیق آن کتاب را از او استفسار کرد(۵).

اگرچه شیخ با همهٔ مریدان خود، اعم از خواص و عوام، با لطف و محبت رفتار می نمود. از وقایع آن روز چنان استنباط می گردد که او درمیان مریدان خاص مدارج فضیلت آنان را رعایت می فرمود و با هر کس مطابق مرتبهٔ روحانی او رفتار می نمود، چنانکه چهارمین خلیفهٔ روحانی او موسوم به شیخ احمد بلخی در یکی از مجالس خود گفته است:

" بر حضرت مخدوم جهان قدس اللّه سره العزیز دو خلیفه بودند: مخدوم شیخ مظفر مرحوم و شیخ نصیر الدین سنامی. هر وقتی که حضرت مخدوم شیخ مظفر مرحوم بر حضرت مخدوم جهان قدس اللّه سره العزیز می آمدند، حضرت مخدوم جهان تا پیش در استقبال می کردند و گاهی کم و بیش ... و چون بندگی شیخ نصیر الدین می آمدند، حضرت مخدوم جهان قدس اللّه سره العزیزدو زانو می نشستندی، یا هر دو مخدومان هم برین طریق معتاد شده بود، اگرچه شیخ نصیر الدین در رشته از حضرت مخدوم شیخ مظفر مرحوم بزرگ بودند" (۶).

پی نوشتها

۱ - تحقیقات المعانی (خطی) برگ ۵ (الف).
۲ - مکتوبات صدی (مکتوب ۲۵) : ۸۲.
۳ - مکتوبات مخدوم شیخ مظفر شمس بلخی (خطی) (مکتوب ۱۳۹) برگ ۷۹ - الف .
۴ - ایضاً (خطی) (مکتوب ۱۴۰) برگ ۷۹ - ب .
۵ - معدن المعانی (باب ۳۵): ۲۸۷.
۶ - مؤنس القلوب (خطی) برگ ۳۹ - الف.

فصل دوّم - روابط شیخ منیری با مشایخ و علما

دوره ای که شیخ می زیسته است، یعنی قرون هفتم و هشتم هجری قمری (قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی) دوره ای بوده است که تصوف اسلامی توسط صوفیه و مشایخ بزرگ به درجهٔ کمال رسیده بود و سلسلهٔ رشد و هدایتی که قبل از قرون مزبوره آغاز گردیده بود، دوام داشته و روبه پیشرفت بوده است اسامی مشایخ بزرگ که در آن دوره خدمت زیادی به دین اسلام کردند و با شیخ (۶۶۱ - ۷۸۲هـ) معاصر بودند، ذیلاً مندرج می گردد:

(۱) شیخ ابو الفتح رکن الدین ملتانی(متوفی ۷۳۵ هـ/۱۳۳۴م)(۱).

(۲) شیخ نصیر الدین محمود اودهی معروف به چراغ دهلی (متوفی ۷۵۷ هـ/ ۱۳۵۶م) (۲).

(۳) شیخ اخی سراج الدین عثمان (متوفی ۷۵۸ هـ/ ۱۳۵۷م)(۳).

(۴) سید جلال الدین بخاری معروف به " مخدوم جهانیان جهان گشت"(متوفی ۷۸۵ هـ/ ۱۳۸۴م)(۴)..

(۵) شیخ علاء الدین علاء الحق پتنوی(متوفی ۸۰۰ هـ/ ۱۳۹۸م).(۵)

(۶) سید محمد گیسودراز (متوفی ۸۲۵ هـ/ ۱۴۲۲م)(۶).

اینک مختصری از احوال هر یک از مشایخ مزبور بیان می شود:

(۱) شیخ ابو الفتح رکن الدین پسر شیخ صدر الدین عارف و نوهٔ شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی ملتانی و از اکابر صوفیهٔ عصر خود به شمار می رفت. خلیفه و جانشین پدر خود بود(۷). آرامگاه او در ملتان است.

(۲) شیخ نصیر الدین محمود اودهی معروف به چراغ دهلی خلیفه و جانشین شیخ نظام الدین اولیای دهلوی بود. او از آخرین بزرگان مشایخ چشتیه در دهلی بوده است.آرامگاه او در دهلی است.

(۳) شیخ اخی سراج الدین عثمان اهل بنگاله بود و از خلفایی معروف شیخ نظام الدین اولیاء به شمار می رفت. در نواحی بنگاله خدمت زیادی به دین اسلام کرد.

(۴) سید جلال الدین بخاری معروف به " مخدوم جهانیان، جهان گشت" پسر سید احمد کبیر و نوهٔ سید جلال الدین بزرگ بخاری بوده است. در سنهٔ ۷۰۷ هـ/ ۱۳۰۷م (۸) در قریهٔ اُچ ولادت یافت (۹) . مرید شیخ ابو الفتح رکن الدین بود. مسافرت زیادی در ممالک اسلامی کرد و به سبب مسافرت های زیاد به " جهان گشت" ملقب گردید.

(۵) شیخ علاء الدین علاء الحق پسر شیخ اسعد لاهوری و مرید شیخ اخی سراج الدین عثمان بود. در بنگاله زیست، و خدمت زیادی به دین اسلام کرد.در سنهٔ ۸۰۰ هـ/ ۱۳۹۸م وفات یافت. مزار

او در محل پندوه است(که اکنون در بنگلادش است). پندوه به فاصلهٔ هفت میل از پایتخت قدیمی بنگاله موسوم به "گور" واقع است.

(۶) سید محمد گیسو دراز از خلیفهٔ شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بود. در سنهٔ ۷۲۱ هـ/ ۱۳۲۱م تولد یافت(۱۰)، و در سنهٔ ۷۲۸ هـ/ ۱۳۲۸م با پدر خود از دهلی به دیوگیر در دکن رفت و بعد از فوت پدر در سنهٔ ۷۳۱ هـ/ ۱۳۳۱م با مادر خود به دهلی مراجعت نمود و در سنهٔ ۷۳۶ هـ/ ۱۳۳۶م مرید شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی گردید(۱۱). او بعد از اقامت شصت و پنج سال در دهلی به دکن رفت و در شهر گلبرگ اقامت گرفت و در سنهٔ ۸۲۵ هـ/ ۱۴۲۲م وفات یافت. آرامگاه او در گلبرگ است (۱۲).

از صوفیه و مشایخ فوق روابط شیخ منیری با سید جلال الدین بخاری " مخدوم جهانیان" بسیار صمیمی بود و سید جلال الدین بخاری نیز با شیخ شرف الدین علاقهٔ قلبی داشت، چنانکه صاحب " مناقب الاصفیا" می گوید:" چون سید جلال الدین در شهر دهلی در آمد و روی (به) بهار کردی و سینه مالیدی و فرمودی:" بوی عشق از طرف بهار می آید" (۱۳).

سید جلال الدین بخاری آثار منیری را نیز مطالعه می فرمود، چنانکه در " مناقب الاصفیا" آمده است:" سید جلال الدین بخاری راپرسیدند که در آخر عمر درچه مشغولید؟ فرمود: در مطالعهٔ مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی منیری . باز پرسیدند: مکتوب شیخ شرف الدین منیری چگونه است؟ فرمود: بعضی محل هنوز فهم نشده"(۱۴).

صاحب " مناقب الاصفیا" دربارهٔ حادثه ای نیز روابط این دو بزرگوار را بیان نموده شرح می‌دهد که در دورهٔ سلطان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ هـ/ ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸م) دو نفر از مخدومان موسوم به عزّ کاکوری و احمد بهاری دربارهٔ توحید کلمات خلاف شرع بر زبان آوردند و به فتوای علمای دهلی به فرمان سلطان کشته شدند(۱۵). چون این خبر به گوش حضرت مخدوم رسید، گفت: در شهری که خون این چنین کسان ریخته شود، عجب بود که آن شهر آبادان بماند(۱۶) چون این کلمات توسط حاسدان به گوش سلطان رسید او برای احضار حضرت مخدوم فرمانی فرستاد ولی فرمان مزبور به وسیلهٔ سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان، که روابط خاصی با سلطان داشت، منسوخ گردید، چنانکه حضرت مخدوم گفت: این فرمان به طفیل خدمت جلال الدین منسوخ شد"(۱۷).

نیز دربارهٔ روابط دوستانه بین شیخ و سید جلال الدین بخاری چهارمین خلیفهٔ وی موسوم به احمد بلخی می گوید:" حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز یک جفت کفش بندگی امیر سید جلال الدین بخاری را فرستادندو بندگی امیر دستار بر حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز فرستادند. مریدان بندگی امیر سید جلال الدین را پرسیدند:" چیست که بندگی مخدوم جهان کفش فرستادند و بندگی مخدوم دستار فرستادند. جواب فرمودند: ایشان که کفش فرستادند بدین معنی

که ما خاکپای شما هستیم و چون ما دیدیم که ایشان برین طریق نواختند و انکسار نمودند، ما دستار فرستادیم، بدین معنی که شما تاج ما هستید"(۱۸).

روابط شیخ با علمای معاصر خود نیز دوستانه و مشفقانه بود او علما رابسیار محترم می شمرد، چنانکه روایتی دربارهٔ مولانا نظام الدین آمده است:

" حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز در مسجد جامع خواص خانه حاضر بودند مخدوم مولانا نظام الدین رحمة الله علیه بالاء منبر تذکیر می گفتند. ناگاه این دو بیت خواندند:

ای قوم به حج رفته! کجائید؟ کجائید؟
معشوق همین جاست، بیائید بیائید
آنان که طلبگار خدائید خدائید
حاجت به طلب نیست، شمائید شمائید(۱۹)

حضرت مخدوم را وقت خوش گشته چندان سر مبارک بر ستون زدند که سر مبارک مجروح گشت. چون دوم روز بندگی مولانا نظام الدین مرحوم برای پایبوس حضرت مخدوم جهان قدس الله سره العزیز بر حسب معتاد قدیم رفتند. حضرت مخدوم قدس الله سره العزیز فرمودند:" مولانا شما از جهت خویش تقصیر نکرده بودید اما ادباری که ما راست، کجا می گذارد؟"(۲۰).

و نیز در واقعه ای که دربارهٔ قاضی شمس الدین دمشقی اتفاق افتاد و شیخ در حالت جذبه بعضی کلمات را بر زبان آورد چون به هوش آمد خیال فرمود که شاید کلمات نابجای گفته باشد، چنانچه در مجلس دیگر چون با قاضی شمس الدین دمشقی ملاقات شد، از او معذرت خواست(۲۱) و ازین واقعه نیز ظاهر است که او از علمای معاصر احترام زیادی در قلب خود می‌داشت .

شیخ در بعضی مسائل شرعی با علما صحبت می داشت و نیز مکاتبه می کرد. مولانا کمال الدین سنتوسی در مسأله علمی که " عقل علت معرفت نیست" اعتراضاتی آورده بود و شیخ نامهٔ مفصلی به او نوشت و جواب کافی دربارهٔ اعتراضات او داد(۲۲).

او مخالف علمای بود که علم را برای حصول جاه می‌فروختند و به خاطر سلاطین در مسایل شرعی خلاف حقیقت می رفتند، چنانکه می گوید: "علمای دنیا، دانی، کیانند؟ کسانیکه نان سلاطین می خورند و در سلاطین را قبلهٔ خود ساخته اند و با ایشان در کارهای دنیا شریک گشته اند، و علم، که وسیلت آخرت است وسیلت دنیا ساخته اند. در حق ایشان است:

علم کز بهر کاخ و باغ بود
همچو مر دزد را چراغ بود"(۲۳)

پی نوشتها

۱ - بزم صوفیه : ۲۷۳.
۲ - اخبار الاخیار: ۸۰ - ۸۱.
3 - Social History of the Muslims in Bengal,p.102.
۴ - اخبار الاخیار: ۱۴۱ - ۱۴۳.
۵ - اخبار الاخیار: ۱۴۳.
۶ - بزم صوفیه: ۵۰۵.
۷ - بزم صوفیه : ۲۶۱.
۸ - اخبار الاخیار: ۱۴۳.
۹ - محمد ایوب قادری، مخدوم جهانیان ، جهان گشت(اردو) ، کراچی، ۱۹۶۳م : ۸۸.
۱۰ - وقتی که پدرش در سنهٔ ۷۳۱ فوت شد او ده سال داشت (بزم صوفیه : ۴۸۴).
۱۱ - بزم صوفیه : ۴۸۵.
۱۲ - بزم صوفیه : ۵۰۵ - ۵۰۶.
۱۳ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۵(الف).
۱۴ - مناقب الاصفیا (خطی) برگ ۱۵۴(ب) و ۱۵۵(الف).
۱۵ - از عبارت " رسالهٔ فتوحات فیروز شاهی" تألیف سلطان فیروز شاه تغلق که در ذیل نقل می شود، چنین دریافت می شود که احمد بهاری و همدست او اعدام نشدند بلکه به قید و زنجیر مجازات شدند، و پیروان احمد بهاری از دهلی تبعید شدند:
" قومی به لباس دهریه و ترک و تجرید مردمان را گمراه می کردند و مرید می ساختند، و کلمات کفر می‌گفتند . آن گمراهان را احمد بهاری نام مرشدی بود در شهر (دهلی) ساکن، و طائفه از بهار او را خدا می گفتند. آن جماعت را مقید و مسلسل نزد ما آوردند که او " ستّ نبی (نبی بر حق) می کند و می گوید که کسی را که نُه حرم بوده چه حلاوت نبوت او باشد؟ و از مریدان او یکی می گفت که در دهلی خدا طالع شده است یعنی احمد بهاری.چون این معنی بر ایشان ثابت شد، هر دو را به قید و زنجیر سیاست فرمودیم ، و دیگران را به توبه و انابت امر کردیم و هر یکی را به شهری جلاء کردیم، تا شرّ این جمع پریشان دفع شد"(رجوع شود به نسخهٔ خطی فارسی در موزهٔ بریطانیه، نمره Or. 2039 برگ ۳۰۱ ب.
۱۶ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۰ (ب) و ۱۵۱ (الف).
۱۷ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۱(ب).
۱۸ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۶۷ - ب .
۱۹ - ازین دو شعر مولانا رومی شعر ثانی(یعنی آنانکه طلبگار خدائید خدائید. حاجت به طلب نیست شمائید

شمائید) مطلع غزل دیگر است و از لحاظ دستور زبان صحیح نمی نماید و غزلی که این مطلع دارد در "کلیات شمس" (جزو دوّم) مصحح آقای بدیع الزمان فروزانفر، استاد دانشگاه تهران(مطبوعه در ۱۳۳۷ ش) موجود نیست.

۲۰ - مؤنس القلوب(خطی) برگ ۱۳۸ - ب.

۲۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۵۱ (ب) و ۱۵۲ (الف).

۲۲ - سه صدی مکتوبات (مکتوب ۴۰) :۴۱۱ - ۴۱۳.

۲۳ - سه صدی مکتوبات ، (مکتوب ۵۰): ۴۳۱.

فصل سوّم - روابط شیخ با امرا و پادشاهان

از میان مردمانی که به محضر شیخ می رسیدند علاوه بر عامّهٔ الناس امرا نیز بودند که نهایت احترام را روا می داشتند و انواع خدمت ها دربارهٔ او به انجام می رسانیدند.

(الف) روابط با امرای معاصر

اوّلین شخصی که در اوایل دورهٔ حیات شیخ در شهر بهار کرد زین الدین مجد الملک مقطع بهار بود که به خواهش مولانا نظام الدین مدنی از مال مزکای او اطاق چوبی معروف به " دو چهپری" تعمیر نمود(۱) و بار دیگر موقعی که سلطان محمد بن تغلق تحفهٔ چند و فرمان خانقاه و پیشکش جاگیر به خدمت شیخ فرستاد. زین الدین مجد الملک تحائف و فرمان مزبوره را به عنوان نائب سلطان دهلی به خدمت او رفت و اشیای مزبور را تقدیم نمود(۲).

زین الدین مجد الملک از عقیدت مندان او بود، در مجالس او حاضر می شد و در مباحثات مسایل دینی شرکت می نمود، چنانکه زین بدر عربی دربارهٔ او می گوید:" ملک زین الدین مجدالملک سلمه الله به بندگی مخدوم رسیده بود. حکایت درین بود که قلندری بر شیخ علاء الدین در اجودهن بیامد شیخ او را دست نداد. آن قلندر گفت، من در چشت بر پیران چشت بوده ام و ایشان را چندین خدمت کرده و همه مرا دست می دادند، تو چرا نمی دهی؟ شیخ علاء الدین فرمود که ما شما را دل داده ایم چه حاجت است که دست دهیم. درین سخن مجد الملک وارد کرد که مصافحه سنت است،زیرا چه رسول علیه السلام دست داده اند، شیخ علاء الدین چرا باشد که دست ندهد" (۳).

ازین واقعه معلوم می گردد که زین الدین در آن مجلس حاضر بود. زین بدر عربی در جایی دیگر نیز می گوید که " قاضی معین الدین حاکم بهار دریک مجلس برابر مجد الملک حاضر بود. از بندگی مخدوم متع الله المسلمین به طول بقائه سؤال کرد که اگر مردی صد اسپ دارد و سائلی بر صد اسپ از او سؤال کرد، اگر بدهد خود متضرر شود. اگر ندهد، خلاف این نص کرده باشد" و امّا السائل فلا تنهر"(۴).

مجد الملک از راه عقیدت به شیخ یک قطعهٔ زمین به او نذر نمود که وی آن را به تنی از مریدان خود موسوم به مولانا شاه آمون عطا فرمود(۵).

خواجه خضر نائب مجد الملک نیز از معتقدین شیخ به شمار می رفت. دربارهٔ او در کتاب "معدن المعانی" آمده است که " شب پنج شنبه در مجلس شریف دام شرفه دعوت داده بود، ذکری در

صحبت افتاد... هم درین محل کندوری فراز کردند و طعام کشیدن آغاز کردند و شیخ معز الدین ایستاده خدمت می کرد. بندگی عظمه اللّه فرمود که روزی جمیعتی بود، رسول علیه السلام خود خدمت می کرد. اعرابی در آن محل رسیده پرسید: من سید القوم و مراد ازین پیغامبر بود، صلی اللّه علیه و سلم پیغامبر علیه السلام جواب گفت بدین عبارت: سید القوم خادمهم و ازین اشارت به خود کرد"(۶)، شش مکتوب به نام خواجه خضر از جانب شیخ در دوّمین مجموعهٔ او موسوم به " دویست و چند مکتوب" موجود است(۷).شیخ در نامه ای به او می نویسد" هر چند آن برادر ظاهر با شغل دنیوی مبتلا است، و بیرون آمدن از آن یکبارگی متعذر. همت بلند پیش دارد و دل ، که منظور خداوند جل و علا است، از صحبت و طلب دنیا پاک دارد"(۸).

امیر محمودعوض متصرّف بهار نیز از عقیدتمندان بود . شیخ درباغ او اقامت کرد زین بدر عربی واقعهٔ مزبوره را بدین طریق بیان می نماید:" بندگی مخدوم عظمه اللّه جانب زیارت بیرون رفته بودند. از آنجا در باغ خواجه محمود عوض آمدند. زیر درختی چبوتره بود آنجا جلوس فرمود. همچنان خواجه خبر یافت تا به بعض اصحاب خود همان زمان بیامد و به پایبوس مشرف گشت. بعد زمانی شیخ رستم و شیخ وحید الدین از یاران شیخ نظام الدین رحمة اللّه علیه بیامدند و بعضی از اصحاب مناصب دیوان رسیدندتا نماز شام بدولت همچنان بود"(۹) شیخ مکتوبی به نام ملک محمود عوض به موقع فوت برادر او نوشته که در دوّمین مجموعهٔ مکتوبات او موجود است(۱۰).

مردم دیگر از معروفان شهر بهار نیز در مجالس شرکت می کردند، چنانکه زین بدر عربی دربیان یک مجلس می گوید:" بعد از نماز جمعه معارف شهر از شغل داران حاضر بودند، چنانکه ملک محمود(عوض)متصرف و ملک نصر الدین قلمغانی و مغیث الدین و بعضی یاران صفّه نیز حاضر بودند. سخن در تعبیرات خواب افتاد"(۱۱).

علاوه بر امراء و معّززین شهربهار ، که از معتقدین شیخ بودند و از مجالس روحانی او کسب فیض می نمودند، داود ملک (داماد سلطان محمد بن تغلق) نیز احترام زیادی می نمود چنانکه از مکتوب شیخ ظاهر است:" شرف منیری که سگ گرگین آستانهٔ علماست، سلام و تحیت با هزاران خجلت و شرمندگی و باهزاران معذرت و سرافکندگی در آستانه صدری کرد و نمود که این سگ سیاه روی که باشد که خدمت صدری او را به چندی تواضع ذکر کنند. امّا این بدان که مشک راگفتند که تو یک عیب داری. گفت: آن عیب کدام است؟ گفتند: به هرکس و ناکس بوئی دهی. گفت: من در آن ننگرم، که آن بنگرم که من کیم، وگرنه این مدبر مخذول که باشد که خدمت صدری او را ملک المشایخ قطب الاولیا و خود را معتقد نویسد. هیهات! هیهات!کار این مدبر از شقاوت و ادبار و لعنت در خاکساری و نگونساری و بت پرستی و زنّار داری نگذشته است و خلق را در حق این مدبر از منافقی این مخذول گمان بروجه دیگر افتاده"(۱۲).

(ب) روابط با پادشاهان معاصر

دربارهٔ روابط با پادشاهان می توان گفت که با پادشاهان وقت روابط مخصوص نداشته و قرب دربار را نپسندیده است از وقایع حیات او هر چه مربوط به سلاطین وقت است به نوع مخصوص به وجودنیامده است.

در این زمینه داستان شیخ نحوهٔ قبول جاگیر و به هدایای دیگر سلطان محمد بن تغلق را در فصل سوم از باب هشتم ذکرکرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم.

در یکی از منابع دیگر که در حدود چهار قرن بعد از وفات شیخ تألیف یافته، بیان شده است که وی بار دیگر با سلطان فیروز شاه تغلق ملاقات نموده است و ملاقات مزبوره در شهر بهار اتفاق افتاد، چنانکه می گوید:

"چون سلطان فیروز در بهار آمد، برای دیدن مخدوم شاه احمد چرمپوش رفت ایشان تعظیم نکردند. چون پیش مخدوم شاه شرف الدین احمد قدس سرّه رفت. حضرت مخدوم استقبال نموده آوردند سلطان فیروز دست مخدوم گرفته اشارهٔ پیش رفتن کرد و حضرت مخدوم به تواضع عقب می شدند آخر سلطان فیروز را پیش کرده روان شدند. سلطان فیروز خواند:

گر پیش روم، طریق حاجب
ور پس بروم، چنین است واجب

حضرت مخدوم منیر این فرد خواند:

گر پیش روی، چراغ راهی
ور پس بروی، جهان پناهی" (۱۳)

و چنان معلوم می گردد که چون سلطان فیروز شاه دو مرتبه یعنی در سنهٔ ۷۵۴ هـ/ ۱۳۵۳م (۱۴) و سنهٔ ۷۶۰ هـ/ ۱۳۵۹م (۱۵) ضمن مهمّات جنگی از دهلی به بنگاله رفته است، قرین صحت می نماید که ملاقات فوق در موقع یکی از دو مسافرت اتفاق افتاده است.

در فصل دوّم همین باب این کتاب آمده است که سلطان فیروز شاه بنابر سعایت اهل دربار دربارهٔ حضرت مخدوم از او سوء ظن داشته و می خواسته است او را به دهلی طلب کند، ولی حادثهٔ مزبوره توسط سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان رفع شده و سلطان از ارادهٔ خود منصرف گردید.

مولانا مظفربلخی اوّلین خلیفه و جانشین شیخ نامه ای به سلطان غیاث الدین **اعظم** شاه(۱۶) پسر سلطان سکندر شاه (۱۷) پادشاه بنگاله نوشته و اشاره ای به روابط او با سلطان سکندر شاه کرده است:

" هر چند سلطان فیروز شاه و جوانب او تا چه کردند که شیخ وقتی بر ما چیزی نویسد و یادگاری نویسد، اصلاً نوشت و چیزی نفرستاد و بر سلطان شهید (یعنی سلطان سکندر شاه) بارها به طیب قلب مکتوب نوشتی، و به غایت خرسند بود. بر شما آثار آن برکات است"(۱۸).

دو موضوع مهم از عبارت این نامه ظاهر می گردد، اوّل اینکه باوجود خواهش سلطان فیروز شاه و اطرافیان او که شیخ مکتوب به آنان نویسد و چیزی به عنوان یادگار فرستد، ولی اصلاً ننوشت و چیزی نفرستاد.

و دوّم اینکه شیخ به طیب خاطر مکتوباتی به سلطان شهید (یعنی سلطان سکندر شاه) نوشت و با او به غایت خرسند بود.

دربارهٔ موضوع اوّل می توان گفت که چون شیخ مظفر بلخی در بیشتر اوقات در مسافرت بوده، از روابط شیخ با سلطان فیروز شاه و با داماد سلطان محمد بن تغلق موسوم به داود ملک بی اطلاع بوده است . زیرا شیخ به هر یک از اشخاص مزبور نامه ای نوشته هائی است و هر دو نامه در دوّمین مجموعهٔ مکتوبات موسوم به " دویست و چند مکتوب"موجود است(۱۹).

دربارهٔ موضوع دوّم می توان گفت که در مجموعه های مختلف مکتوبات که در دست است هیچ نامه ای به نام سلطان شهید (یعنی سلطان‌سکندر شاه) پدر سلطان غیاث الدین اعظم شاه پادشاه بنگاله موجود نیست ولی نمی توانیم بیان مولانا مظفر بلخی را خلاف واقع بدانیم و ممکن است که شیخ نامه های به سلطان سکندر شاه پادشاه بنگاله نوشته و نامه‌های فوق گم شده باشد و لا محاله متن های آنها در مجموعه های موجودهٔ مکتوبات ضبط نشده است.

پی نوشتها

۱ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۶ (ب).

۲ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۴۷(ب).

۳ - معدن المعانی(باب ۲۱) : ۱۹۰.

۴ - معدن المعانی (باب ۴۴) : ۳۵۲.

۵ - تحقیقات المعانی (خطی) برگ ۵ (ب).

۶ - معدن المعانی(باب ۲۸) : ۳۷۸ - ۳۷۹.

۷ - سه صدی مکتوبات ، مکتوب ۴۶ تا مکتوب ۵۱ : ۴۲۳ - ۴۳۲.

۸ - سه صدی مکتوبات(مکتوب ۴۸) : ۴۲۸.

۹ - خوان پر نعمت (مجلس ۳۹): ۸۷ - ۸۸.

۱۰ - سه صدی مکتوبات (مکتوب ۵۵) : ۴۳۶.

۱۱ - مخ المعانی (مجلس ۲۸): ۶۵.

۱۲ - سه صدی مکتوبات (مکتوب ۹۶) : ۴۹۳- ۴۹۴.

۱۳ - پیر امام شطاری راجگیری ، ملفوظ حضرت شیخ الاسلام و المسلمین حضرت عین الباری المشتهر به شاه رکن‌الدین احمد شطاری (خطی) ، برگ ۱۰ - الف.

14 - An Advanced History of India, p. 328

15 - An Advanced History of India, p. 329

۱۶ - دورهٔ سلطنت او از ۷۹۵ تا ۸۱۳ هـ(۱۳۹۱ - ۱۴۱۰م) است.

۱۷ - دورهٔ سلطنت او از ۷۵۸ تا ۷۹۵ هـ(۱۳۵۷ - ۱۳۹۲م)است.

۱۸ - مکتوبات مخدوم شیخ مظفر بلخی (خطی) مکتوب ۱۶۳، برگ ۱۸۴ - الف.

۱۹ - دویست و چند مکتوب (مکتوب ۹۵) برگ ۲۴۶ - ب و (مکتوب ۹۶) برگ ۲۴۷ - الف.

فصل چهارم - آرای معاصران و دیگران دربارهٔ مقام روحانی شیخ

مردمی که عقاید خود را دربارهٔ مقام‌روحانی شیخ اظهار داشته اند، چهار طبقه اند:
اوّل کسانی که با او محشور بودند و از شنیدن اقوال و مشاهدهٔ افعال او عقاید خود را شکل داده اند.
دوّم کسانی که در قرنی پس از وی زیستند و احوال و آثار او را بیشتر از دیگران شنیده اند.
سوّم کسانی که قرن ها بعد از وفات شیخ دربارهٔ مقام روحانی او اظهار عقیده کرده اند.
چهارم کسانی که در مدت صد سال اخیر دربارهٔ احوال وآثار شیخ کتاب یا مقاله‌ای نوشته اند.
اینک به بررسی عقاید هر یک از گروههای مزبور می پردازیم:

طبقهٔ اول : معاصران

(۱) شیخ نجیب الدین فردوسی(۱)

در " مناقب الاصفیا" می گوید:
شیخ جهان شرف الدین احمد یحیی منیری از کبار مشایخ طریقت و عظام اهل حقیقت بود.در ریاضت و مجاهده شانی عجیب و غریب داشت. او را جذبهٔ سابق از سلوک بود. سی سال در بیابانها و جنگل وکوه ها در عبادت خدا مشغول بود. تارک ما سوی اللّه بود. دنیا به نسبت او معدوم بود، وجود نداشت. آخرت و نعیم آخرت به جنب همت او متروک بود. مقصود جانش خدای بود. از جاه دنی و منزلت آن بیزار بود.از کرامت و خوارق عادت تبری داشت. در احوال حقیقت صاحب تمکین بود. مرجع اهل معرفت و یقین بود. دربیان دقایق طریقت و اسرار حقیقت و معرفت عالی کلام بود در هر طوری بیانی شافی داشت. در عشق و محبت کلمات لطیفه و غامض دارد و در بیان علم تصوف تصنیفات او بسیار است. اسرار توحید خواص و علم حقیقت در هند از او ظهور یافت. کلمات موحّدان و اهل حقیقت ، چنانچه امام احمد غزالی و امام محمد غزالی و عین القضاة و ابن عربی و خواجه فرید الدین عطار و شیخ عراقی و مولانا جلال الدین رومی بیان از او شد. پیش از او در هند کسی کلمات این بزرگان مطالعه نکردی، و اگر مطالعه کردی مقصود این بزرگان در نیافتی. در ملفوظ مشایخ هند رحمة اللّه علیهم ، ذکر کلمات این بزرگان کمتر افتاده است..."(۲).

(۲) زین بدر عربی

(جامع مکتوبات و ملفوظات شیخ منیری در مقدمهٔ یکی از مجموعه های ملفوظات) می‌گوید:" پیر روشن ضمیر... و شیخ نامدار، مقبول حضرت پرودگار ، پیر سنن طریقت ودُرّ دریای

کرامت ، گوهر یکتای سلامت دیباچهٔ عنوان محبت خواجه دیوان محبت، سلطان العاشقین، برهان العارفین الصالحین حجة الدین علی جمیع المسلمین"(۳).

(۳) اشرف بن رکن(۴)

(در مقدمهٔ " دویست و چند مکتوب") می‌گوید:

قطعه

شکرها می کنم به درگه حق
گرچه شکرش نه کار آسان است

درمیان مشایخ و علما
ذات پاکش چو مهر تابان است

اندرین عصر پر ز کفرو ز جهل
گفت او محض راه ایمان است

هرچه در راه دین شود مشکل
صد عبارت زبانش گویان است

وصف او در زبان نمی گنجد
هرچه گویم هزار چندان است

خواستم تا ز صد یکی گویم
گفتن صدق کار مردان است

هاتف غیب در سخن آمد
کار تو نیست کار حسّان است

با وجودی ملونی به گناه
یاد پاکان بکن که تاوان است

صفت اولیا خدا کرده است
ذکر شان در قرآن فراوان است

وصف خود گر کند ز جهل بود
کودکی کو به چاه زندان است

مردمان را ز خجلت وصفش
لب گزیده به زیر دندان است

با فنون علوم کاندر عصر
پیش فضلش نهاده دندان است
دوستانش مدام درخنده
زان حسودش مدام گریان است
شرف رکن مدح او نکند
وصف آن ذات کار پاکان است(۵)

(۴) مولانا مظفر بلخی(۶)

اوّلین خلیفه و سجاده نشین شیخ در قطعه ای که در دیوان اوست،می گوید:
آن قدسیء که نورجمال وجلال داشت
در"لا"تمَام بود،در"الا"کمال داشت
قطب زمان که بد شرف الحق درین جهان
در آسمان به جمع ملایک جمال داشت
آن شهسوار گوی زمیدان صدق برد
چوگان همتش به فرسگاه حال داشت
جولان رخش همت او در ره صفا
سرهای سروران جهان پایمال داشت
سین بود از سعادت خط جبین او
و از دولت او به کفّ قدم نقش دال داشت
از نار عشق سوخته بد پرو بال او
از نور صرف وحدت او پرو بال داشت
او در فنا به حدّ نهایت رسیده بود
ملک بقای ایزد باقی نوال داشت
او بود بی عیال، و لیک از علّو قدر
جمله جهان زمشرق و مغرب عیال داشت
بی میل مال بود، ولی دست جود او
از فتح باب غیب دو صد گنج مال داشت
بی زلت و ضلال قدم بر صراط بود
عصمت به ذات پاک تن لایزال بود(۷)

طبقهٔ دوّم : آنان که یک قرن پس از شیخ زیستند.

(۱) شیخ احمد بلخی (متوفی ۸۹۱ هـ/ ۱۴۸۶م)(۸)

در یکی از مجالس خود گفت: "سبحان اللّٰه! زهی حوصلهٔ حضرت مخدوم جهان قدس اللّٰه سره العزیز که حالی و مقامی که حضرت ایشان را بود معلوم است امّا هیچ وقتی سر سوزنی بیرون ندادند. زهی قوت و زهی مقام تمکین که حضرت ایشان را حاصل شده بود وآنکه یک بار در گرمی وقت سخن فرموده اند، برای آن چه نوع عذر کرده اند"(۹).

(۲) حاجی نظام غریب یمنی (۱۰)

مرید سید اشرف جهانگیر سمنانی و جامع ملفوظات او موسوم به لطائف اشرفی بود ، در قطعه ای دربارهٔ شیخ می گوید :

صفـــات ذات آن عـــالی منـــاقب
بـــرون از حـــد و بـــرتر از بیـان است

زهـــی آن قـــدوهٔ اصحـــاب وجـــدان
خـــهی آن عـــمدهٔ از عـــارفان است

شـــه مـــلک ولاو والی پـــاک
کـــه در مـــلک معـــارف کـامران است

جهـــان شـــد تـــازه از بـــاد بهـــارش
بهـــارش خـــرّم از ســـرو روان است

دمـــاغ آســـوده ای از بـــاغ فـــردوس
چـــراغ دودهٔ فردوسیـــــان است

بســـاطین تـــازه دارد از ریـــاحین
زگـــلزار معـــارف بوستـــان است(۱۱)

(۳) شیخ عبد الله شطار(۱۲)(متوفی ۸۹۰ هـ/۱۴۸۵ م(۱۳)

می گوید که " بنده معتقد کسی نیست. همهٔ بزرگان یکی‌اند. امّا بنده معتقد سلطان المحققین

حضرت شیخ شرف الحق والدین منیری و بندگی حضرت خواجه فرید الدین عطّار هستم و جایی که این هر دو بزرگان رسیده اند، کسی کمتر رسیده و آنچه که این هر دو بزرگان حقائق و دقائق راه دین بیان کرده اند، کسی بیان نکرده است"(۱۴)

طبقهٔ سوم: آنان که قرن ها بعد از وفات شیخ اظهارعقیده نموده اند:

(۱) شیخ عبد الحق دهلوی(متوفی ۱۰۵۲هـ/ ۱۶۵۳م)

در اخبار الاخیارمی گوید:" از مشاهیر هندوستان است. چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند. او را تصانیف عالی است. از جمله تصانیف او مکتوبات مشهورترین و لطیف‌ترین تصانیف است. بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج یافته"(۱۵).

(۲) مولانا غلام سرور لاهوری

در خزینة الاصفیا می‌گوید که شیخ " از مشاهیر مشایخ اولیای کبرای هندوستان است. در زهد و ریاضت و اخلاص و عبادت و تقوی و ارشاد فرید و وحید بود چه حاجت که کسی ذکر مناقب آنحضرت کند و او را تصانیف عالیست"(۱۶).

طبقهٔ چهارم: کسانی که در صد سال اخیر عقاید خود را دربارهٔ شیخ اظهار داشته اند:

(۱) - سید ضمیر الدین احمد

مؤلف سیرت الشرف می گوید:" او جامع التعظیم لامر اللّٰه والشفقه علی خلق اللّٰه بود. زندگانی او از اوّل تا آخر شاهد این جامعیت و گوئی شرح عملی هر دو امر است"(۱۷).

(۲) - خلیق احمد نظامی

مؤلف " سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات" می نویسد:" شیخ شرف الدین یحیی منیری معروف ترین بزرگان سلسلهٔ فردوسیه بود. آداب طریقت و اسرار حقیقت را چنانکه او در مکتوبات خود توضیح داده است و گوئی در آن کار منفرد است".(۱۸)

(۳) محمد معین الدین دردائی

مؤلف "تاریخ سلسلهٔ فردوسیه" می گوید:" مخدوم الملک دلجوئی و پرده پوشی را بیشتر در نظر می داشت و عمل او همواره بر (اصول) - دل بدست آورکه حج اکبر است - بود(۱۹).

(۴) سید ابو الحسن علی ندوی

مؤلف "تاریخ دعوت و عزیمت" می‌گوید:
(الف) " روشن ترین صفتی که طبع ثانیهٔ او گردیده و او را بر آن اختیار نبود، صفت نیستی و فنا بود که از بهترین ثمرات ریاضت و مجاهده و بلند ترین کمالات سالک طریقت به شمار می رود"(۲۰).
(ب) در رفتار با خلق خدا و در رحمت و شفقت بر آنان و در پرده پوشی عیوب آنان و در دلجوئی و دلداری بندگان خدا او متبع صاحب خلق عظیم و نمونهٔ اخلاق نبی (ص)بود" (۲۱).
(ج) یکی از صفات بر جسته و سرّ ترقیات و کمالات (روحانی) او بلندی همت و علوّ حوصلهٔ طبیعی اوست، که از احوال زندگانی و از هر سطر مکتوبات او ظاهر می گردد(۲۲).

پی نوشتها

۱ - شیخ شعیب فردوسی از خویشاوندان شیخ بود و از او بیعت می داشت.او تذکره ای در احوال مشایخ فردوسیه موسوم به " مناقب الاصفیا" نوشته است. ذکر مختصری از او در صفحات گذشته آمده است(صص ۱۰ - ۱۱) شیخ شعیب فردوسی در سنهٔ ۶۸۸ هـ/ ۱۳۸۹م تولد، و در ۸۳۴هـ/ ۱۴۲۱م وفات یافت (مناقب شعیب (رح) (اردو) از عبد الواسع صدیقی فردوسی ، سنهٔ ۱۹۶۴ میلادی).
۲ - مناقب الاصفیا(خطی) برگ ۱۳۶(ب) تا ۱۳۷(ب).
۳ - راحت القلوب: ۲.
۴ - نام کامل اشرف بن رکن یعنی " قاضی اشرف الدین" آمده است.
۵ - دویست و چند مکتوب (خطی) برگ ۱ (ب).
۶ - وفاتش در ۸۰۳ هـ/ ۱۴۰۱م است .
۷ - دیوان مولانا مظفر بلخی: ۲.
۸ - چهارمین خلیفهٔ سجاده نشین شیخ.
۹ - سیرت الشرف : ۱۷۵.

۱۰ - سال وفاتش معلوم نیست ولی "لطائف اشرفی" را در اوایل قرن نهم هجری قمری (اوایل قرن پانزدهم میلادی) تألیف نموده است.

۱۱ - سیرت الشرف: ۱۷۴ - ۱۷۵.

۱۲ - سر حلقهٔ شطّاریان است. سلسلهٔ نسب وی به پنج واسطه به شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی می رسد. (تذکرهٔ حضرت ابو نجیب عبد القاهر السهروردی : ۶۳ - ۶۴).

۱۳ - تذکرهٔ حضرت ابو نجیب عبد القاهر السهروردی: ۶۳.

۱۴ - سیرت الشرف ، (اقتباس از معدن الاسرار) : ۱۷۵.

۱۵ - اخبار الاخیار: ۱۱۷.

۱۶ - خزینة الاصفیا ،ج ۲ ، لکهنو ، ۱۲۹۱ : ۲۹۱.

۱۷ - سیرت الشرف،پتنه، ۱۳۱۹ هـ/ ۱۹۰۱م : ۱۵۳.

۱۸ - سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات ، دهلی، ۱۳۷۷هـ/ ۱۹۵۸م : ۳۷۲.

۱۹ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه، گیا، ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۱م :۱۶۲.

۲۰ - تاریخ دعوت و عزیمت ، ج ۳، لکهنو ، ۱۹۶۳ میلادی : ۲۰۵.

۲۱ - ایضاً : ۲۱۲.

۲۲ - ایضاً : ۲۱۶.

قسمت سوّم

آثار شیخ و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قاره

باب نهم - آثار و ملفوظات شیخ

در قرون هفتم و هشتم هجری (قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی) تألیفات زیادی در موضوع تصّوف در شبه قارهٔ پاکستان و هند به وجود آمده است و سهم شیخ در ادبیات متصّوفانهٔ دورهٔ حیات او، که صد و بیست و یک سال (۶۶۱ - ۷۸۲ هـ/ ۱۲۶۲ - ۱۳۸۱م) بوده ، دارای اهمیت زیادی است.

تمام آثار کتبی شیخ در دورهٔ حیات او به وجود آمده است که بعد از ترک کردن گردش در جنگلها و اقامت گرفتن در شهر بهار آغاز گردید و تا اواخر ایّام حیات او دوام داشت، و مجموعاًدر حدود پنجاه سال (۷۳۱ - ۷۸۲ هـ/ ۱۳۳۱ - ۱۳۸۱م) است.

درین دورهٔ طولانی عدّهٔ کثیری از مردم هر طبقه از نواحی مختلفهٔ شبه قاره در محضر شیخ حاضر شدند و دایرهٔ عقیدت و ارادت مردم با وی چنان وسیع گردید که مردم از ماوراء شبه قاره نیز خدمت او آمده، اظهار عقیدت نمودند و به حلقهٔ ارادت وی در آمدند.

بعضی از مریدان خاص او که به سبب بعضی از موانع نمی توانستند در خدمتش حضور بیابند، از او خواهش کردند که برای راهنمایی آنان مسائل تصوف را در مکتوبی توضیح داده یا به عنوان رساله ای در تحریر آورده ، برای آنان ارسال دارد، تابه مطالعهٔ آنها به حصول مقصود برسند و بدین طریق تعداد زیادی مکتوبات و رسایل به وجود آمد.

مریدان دیگر که دائماً در خدمت حضور داشتند مکتوبات و رسایل او را تدوین کردند و نیز گفتار هایی را، که در مجالس عقیدت مندان و مریدان ایراد می فرمود، جمع آوری نمودند و این مجموعه ها را " ملفوظات " می گویند و شیخ در نتیجهٔ خواهش یکی از مریدانش موسوم به قاضی اشرف (معروف به اشرف بن رکن) شرحی بر کتاب " آداب المریدین " شیخ ضیاء الدین ابو نجیب- عبد القاهر محمد سهروردی تألیف نمود که موسوم به " مطالب الطالب" و معروف به " شرح آداب- المریدین" است و ما این کتاب را از لحاظ اهمیت در موقع اوّل آورده ایم.

نویسندگان جدید که دربارهٔ شیخ کتابی یا مقاله ای نوشته اند، در خصوص عدد تألیفات او قول از یکی از خلفای روحانی او را تکرار نموده (۱) و ظاهراً راه مبالغه را پیموده اند که شمار تألیفات او هزار و هفتصد بوده است(۲).

ولی تمام آنها در این یک موضوع متفق هستند که مجموع آثار او، که اکنون در دست است، بیش از بیست و هفت یا بیست و هشت کتاب نیست و فقط یک مؤلف عدّهٔ آثار او را سی و پنج فقره دانسته ولی اسامی آنها رانیاورده است(۳).

این اشتباه دربارهٔ عدد آثار شیخ، که در دست است، ناشی از آنست که بعضی از آثار وی به بیش از یک اسم موسوم است و ما در شرح تألیفات این اسامی را نیز آورده ایم.

جملهٔ آثار منقسم است در چهار قسم ذیل:

(الف) تألیفات
(ب) مکتوبات
(ج) رسائل
(د) ملفوظات

(الف) تألیفات

مطالب الطالب(شرح آداب المریدین). فقط همین یک تألیف از شیخ باقی مانده است.

(ب) مکتوبات

(۱) مکتوبات صدی
(۲) دویست و چند مکتوب(مکتوبات دو صدی)
(۳) مکتوبات بیست و هشت(مکتوبات جوابی)
(۴) فواید رکنی(منتخبی از مکتوبات)

(ج) رسائل

(۱) اجوبه (اجوبهٔ خرد - اجوبه الاسؤله)
(۲) اجوبه (اجوبهٔ کلان - اجوبهٔ زاهدیه - اجوبهٔ اسؤله - اجوبهٔ منیری - رساله در تصوف).
(۳) ارشاد السالکین
(۴) ارشاد الطالبین
(۵) اشارات (اشارات شرفیه)
(۶) اوراد (سه مجموعه از اوراد موسوم است به اوراد خرد، اوراد اوسط و اوراد کلان)
(۷) در هدایت حال
(۸) در ذکر (رساله در ذکر و فواید و قواعد آن)
(۹) رسالهٔ مکیه(ذکر فردوسیه)
(۱۰) رسالهٔ وصول الی اللّه
(۱۱) عقاید شرفیه(رسالهٔ والده ماجده) . این رساله خلاصهٔ سه مجموعه اوراد است.
(۱۲) مراة المحققین

(د) ملفوظات

(۱) معدن المعانی
(۲) خوان پرنعمت

(۳) بحر المعانی(فواید غیبی - کنز المعانی)
(۴) گنج لا یخفی (تحفهٔ غیبی)
(۵) ملفوظ الصفر
(۶) مؤنس المریدین
(۷) راحت القلوب(ضمیمهٔ وفات نامه)
(۸) مخَ المعانی
(۹) مغز المعانی
(۱۰) اسباب النجاة لفرقه العصاة

اینک توضیحاتی دربارهٔ جمیع آثارشیخ به اعتبار تقسیم فوق :

فصل اول - تألیفات

مطالب الطالب معروف به" شرح آداب المریدین"

از تألیفات شیخ فقط یک کتاب موسوم به " مطالب الطالب" و معروف به " شرح آداب المریدین " باقی مانده است. پیش از آن که موضوع این کتاب توضیح داده شود. نکات لازم شایسته یاد آوری است.

(۱) تاریخ تألیف کتاب: بین ربیع الاوّل ۶۶۵ و ذی الحجه ۷۶۶ هجری (ژانویه ۱۳۶۴ و اوت ۱۳۶۵ میلادی).
(۲) تاریخ کتابت نسخهٔ اصلی: ایضاً در همان سنوات است.
(۳) نام کاتب نسخهٔ اصلی: قاضی اشرف (محمد بن محمد بن عیسی البلخی المدعوبه اشرف بن رکن).

اینک اطلاعات لازم دربارهٔ نسخهٔ خطی که در دست است:
(۱) تاریخ کتابت : ۱۱۵۸ هجری
(۲) نام کاتب: غلام یحیی بن غلام شرف الدین
(۳) صاحب نسخه: صاحب کتابخانهٔ بلخیه پتنه
(۴) تعداد برگها: ۴۵۴

مطالب الطالب شرح کتابیست موسوم به " آداب المریدین" که شیخ ضیاءالدین ابونجیب- عبدالقاهر محمد بن عبدالله السهروردی (متوفی ۵۶۲ هـ/ ۱۱۶۸م) مؤسّس سلسلهٔ سهروردیه برای هدایت مریدان به زبان عربی تألیف نموده است.

فصول " آداب المریدین " وشماره برگ های نسخهٔ در دست و نسخ خطّی در کتابخانه های بلخیه، برلن و بانکیپور بالترتیب درج می گردد:

موضوع	نسخهٔ خطّی بلخیه	نسخهٔ خطی برلن(۴)	نسخهٔ خطّی بانکیپور(۵)
فصل فی ذکر مذاهبهم فی اصل الاعتقاد	۱۱ - الف	۲ - ب	ندارد

فصل فی ذکران الفقر افضل من الغنی	۶۳ - ب	۱۸ - الف	ندارد
فصل فی ذکران الفقر غیر التصوف بل نهایته بدایته	۶۷- ب	۲۱ - ب	ندارد
فصل فی ذکر اما فروغ الدین و احکامه	۱۰۷ - ب	۳۹ - ب	۱۴ - الف
فصل فی ذکراقاویلهم فی التصوف وآدابهم	۱۲۴ - ب	۴۷ - الف	۱۶ - ب
فصل فی ذکر بیان احکام المذاهب	۱۳۲ - ب	ندارد	۱۸ - الف
فصل فی اجل اوصافهم اخلاقهم‌من خلق رسول اللّه	۱۴۶ - ب	ندارد	۲۰ - ب
فصل فی اما المقامات فانّها مقام‌العبدبین یدی‌اللّه‌تعالی	۱۵۷ - ب	ندارد	۲۲ - ب
فصل فی‌اماالاحوال فانّها معامات القلوب	۱۶۱ - ب	۶۳ - ب	۲۳ - ب
فصل فی ذکر اختلاف المسالک والمقصود	۱۶۵ - ب	۶۶ - الف	۲۴ - ب
فصل فی ذکر اقاویلهم فی فضل العلم	۱۶۹ - الف	۶۸ - ب	۲۶ - الف
فصل فی ذکرآدابهم فی محاوراتهم	۱۷۲ - ب	۷۱ - الف	۲۷ - الف
فصل فی و اماالشطحیات للحکیمات عن ابی یزید وغیره	۱۸۱ - ب	۷۶ - ب	۲۸ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی حال البدایه	۱۸۹ - ب	۷۹ - ب	۳۰ - الف
فصل فی ویجتهدفی‌مراعات نفسه ومفسرفه اخلاقها	۲۲۷ - ب	ندارد	۳۷ - الف
فصل فی ذکر آدابهم فی صحبه بعضهم بعضا	۲۳۸ - الف	ندارد	۳۹ - الف

فصل فی ذکر آدابهم فی الاسفار	۳۰۴ - ب	ندارد	۵۲ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی اللباس	۳۲۰ - ب	ندارد	۵۶ - ب
فصل فی ذکر آدابهم فی الاکل	۳۲۶ - ب	ندارد	۵۸ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی النّوم	۳۴۲ - ب	ندارد	۶۳ - الف
فصل فی آدابهم فی السماع	۳۴۸ - ب	۱۷۲ - ب	۶۵ - الف
فصل فی ذکر آدابهم فی التّزویج	۳۷۶ - الف	۱۸۳ - ب	۷۱ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی السّوال	۳۸۲ - ب	۱۸۵ - الف	۷۳ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی حال المرض	۳۹۰ - ب	۱۸۶ - ب	۷۵ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی حال الموت	۳۹۴ - ب	۱۸۷ - الف	۷۶ - ب
فصل فی ذکر آدابهم فی وقت الهلاء	۴۰۰ - ب	۱۸۹ - الف	۷۸ - ب
فصل فی ذکرآدابهم فی الرخّص	۴۱۳ - ب	ندارد	۸۰ - ب

و شیخ به خواهش یکی از مریدان خود موسوم قاضی اشرف (معروف به اشرف بن رکن) کتابی در شرح " آداب المریدین " رابه زبان فارسی مرقوم فرموده و آن را به " مطالب الطالب" موسوم نموده است. این کتاب در ربیع الاول سال ۷۶۵ هـ/ ژانویه ۱۳۶۴م آغاز گردید و در ماه ذی‌الحجه سال ۶۶۵ هـ/ اوت ۱۳۶۵م به تکمیل رسید.

شیخ در سبب تألیف " مطالب الطالب" فرموده است:

" می گوید متعلّم درویش احمد یحیی منیری الملقب به شرف غفرله و لوالدیه و لاصحابه و لجمیع المؤمنین و المومنات که باری از یاران این درویش مسمّی به قاضی اشرف شرفه بین اصحاب

هذا العلم که محبّ این طایفه و قابل فن ایشان بود ازین درویش التماس نمود که کتابها در سلوک هرچه محتاج الیه است و طالب دین بدان راه راست یابد و به مطلوب رسد، بیشتر از آنست که کسی آن را تمام تواند خواند و یا تواند نبشت. هر یکی برای مریدان و معتقدان خویش بر قضیهٔ آن که هم اشفق الناس علی الخلق بوده اند، بر اندازهٔ فهم بنبشته اند، لیکن بعضی نسخه عربی افتاده است، اگرچه ایشان از مقام خویش نزول کرده اندو در قلم آورده به این هم نسبت مبتدی معانی والفاظ آن اغلاقی و التوائی تمام دارد آن را فهم کردن علم لغت و تصریف و نحو باید تاکسی از آن بهره گیرد و آن همه علم تا تحصیل کند، عمر خود از میان گذشته باشد، فشتّان بینه و بین العمل .

" خصوصاً نسخهٔ " آداب المریدین" که از تصنیف شیخ المشایخ قدوة الطریقین و امام الثقلین ضیاء الحق والدین ابو النجیب عبد القاهر محمد سهروردی تغمذ الله استغفرانه و اسکنه یحبونه حبانه که در آن خدمت شیخ تمسّک به آیات قرآن و احادیث کرده است و ازکلمات فضل آمیزش و از آن مشایخ سلف رضوان الله علیهم نیز آورده، می خواهم که آن را بخوانم اگر در حالت خواندن ترجمه شود و در آن اطنابی رود، به منزلهٔ شرح گردد و برین نادان و دیگر مسلمانان ادراک آن آسان شود و مر خاص و عام را از آن نصیبی و حظی بود و طالبان الهی و راه روان نامتناهی (را) که پسروان نبوی و محبان مصطفوی اند، دستوری گردد، بنابرین باعث و به سبب این قضیه مرضیه بر خود التزام نمودم و چنانچه مفهوم گردد، در طی کتابت آوردن گفتم، تا او را و مسلمانان دیگر را در مطالعه آن منفعت دینی به حاصل آید و باشد که کسی نظری بر آن نبشته کند و او را از آنجا کشایش بود تا وقت کسی به مطالعهٔ آن خوش گردد حق سبحانه و تعالی این درویش را درکار وی کند"(۶).

شیخ ضمن شرح کتاب " آداب المریدین" ترتیب فصول فوق را در نظر داشته ، اوّل ترجمهٔ عبارت متن را به زبان فارسی آورده و از آن به بعد به شرح و تفسیر آن پرداخته و تمام کتاب "مطالب الطالب"را به همین نوع به تحریر در آورده است.

نسخ دیگر " مطالب الطالب "

(الف) خطی: نسخهٔ خطی غیر از یکی که درکتابخانهٔ بلخیه موجود است به اطلاع راقم نرسیده‌است .

(ب) چاپی: جزوی از این کتاب به عنوان " شرح آداب المریدین "و مشتمل بر ۱۲۵ صفحه در سنهٔ ۱۳۲۲ هجری قمری در مطبع " الپنج" (پتنه) به طبع رسیده و نسخ مطبوعه عام است.

پی نوشتها

۱ - قول شاه امین احمد (متوفی ۱۳۲۱ هـ/ ۱۹۰۳م) را که بدینقرار است: " گویند یک هزار و هفت صد تصنیفات در عالم شهرت دارد،" ضیاء جالوی در مقالهٔ خود (مطبوعه در مجلّهٔ " المجیب" پهلواری (پتنه) ، ج ۲ شمارهٔ ۲ ، شوّال ۱۳۸۰ هجری : ۳۰) از شجرات طیبات "(حاشیهٔ ص ۴۰) نقل کرده است .

۲ - بزم صوفیه: ۳۷۷ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه : ۱۸۵.

۳ - سید شاه نجم الدین احمد فردوسی بهاری، مقدمهٔ ترجمهٔ " مکتوبات صدی " (به زبان اردو)، کراچی،۱۹۶۴ میلادی : ۳.

۴ - نسخهٔ خطی شمارهٔ ۳۰۸۴ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ همایونی برلن ، جلد نهم (جلد سوّم نسخ خطی عربی) ۱۸۹۱ میلادی: ۱۲۱.

۵ - نسخهٔ خطی فارسی شمارهٔ ۸۵۵ فهرست نسخ خطی عربی و فارسی اورینتل پبلک لائبریری بانکیپور(هند)، ج ۱۳: ۴۰ ، فهرست مندرجات در فهرست کتابخانهٔ مزبور مذکور نیست. مندرجات از اصل کتاب نقل شده‌است.

۶ - مطالب الطالب (خطی) برگ ۴۵۳ - الف و ب.

فصل دوّم - مکتوبات

مکتوبات شیخ مهمترین آثار نثر فارسی متصّوفانه اوست و پایهٔ وی در نثر نویسی از همین آثار مسلّم شده است. شیخ در مکتوبات نکات دقیق و لطیف تصوف را با کلمات ساده و دلنشین شرح داده است . چنانکه شیخ عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار می گوید:

" او را تصانیف عالی است... امّا لطافت مکتوبات او بیشترست"(۱).

ازسه مجموعهٔ مکتوبات شیخ مجموعهٔ اوّل موسوم به " مکتوبات صدی" از لحاظ تنوع موضوعات و سلاست و حلاوت بیان بر مجموعه های دیگر مکتوبات برتری دارد.

مجموعهٔ چهارم مکتوبات موسوم به " فوائد رکنی" مشتمل است بر عباراتی که از مجموعه‌های دیگر مکتوبات خودانتخاب و اقتباس نموده است و بنابرین نباید این را مجموعهٔ مستقّلی شمرد.

(۱) مکتوبات صدی

(۱) تاریخ تدوین : ۷۴۷ هجری

(۲) نام مدوّن : زین بدر عربی

(۳) تاریخ طباعت: ۱۲۸۷ هـ/ ۱۸۷۰م.

(۴) نام مطبع : مطبع علوی لکهنو(هند).

(۵) تعداد صفحات : ۳۳۳.

(۶) صاحب نسخه: راقم این سطور.

چنان که اشاره شد این مجموعه مکتوبات مهم‌ترین آثار اوست و در آنها موضوعات مختلف و متنوّع تصوف زیر بحث آمده است و چنانکه شیخ چندی قبل از وفات خود اشاره به همین مجموعهٔ مکتوبات کرده درباره مکتوب الیه این مکتوبات قاضی شمس الدین گفت:

" سبب اظهار علم درویشی از او شده است و به واسطه او چندین گفتن و نوشتن پیش آمده است و گرنه که نبشتی"(۲).

زین بدر عربی در مقدمهٔ این مجموعه در سبب تدوین می گوید:

" چون قاضی شمس الدین حاکم قصبهٔ چوسه که یکی از مریدان است به کَرات و مَرات عرایض (رفع) کرد(۳)، و غرض اصلی و مقصود کّلی در آن این بود، که این بیچاره از سبب موانع روزگار و زمانهٔ غدّار از حضور مجلس مخدومی دور افتاده است و از ملازمت خدمت شیخ که

(سبب) (۴) مرجب حصول علم دینی و دنیوی است، باز مانده و این عجز بدین التماس مقرون گذرانیده که در هر بابی از عالم علم سلوک بر قدر فهم این بنده اگر چیزی در قلم آید حظّی و نصیبی از آن برگیرد و بنابرین ضرورت چندگان سطور بر قدر حصول حاجت و برآمدن سؤال سائل بندگی مخدوم عظمه اللّه از مراتب و مقامات سالکان و احوال و معاملات مریدان از توبه و ارادت و توحید و معرفت و عشق و محبت و گردش و کوشش و روش و کشش (۵) و بنده بودن و بندگی کردن و تجرید و تفرید و سلامتی و علامتی و شیخی و مریدی و آنچه امثال بدین است، از مایحتاج مریدان و سالکان و حکایات سلف بر مصداق و ملائم آن و شمه ای از احوال و اعمال ایشان به قلم شفقت در تحریر آورد و به اوقات مختلفه از خطّهٔ بهار صانها اللّه تعالی عن الآفات و عن البوار در شهور سنهٔ سبع و اربعین و سبعمایة در قضیهٔ مذکور به رسایل مذکور فرستاده فرمود.

این مجموعه خدمتگاران و خادمانی که در آن محل حاضر بودند از آن مکتوبات انتساخ کردند و بدین ترتیب مرتب گردانیدند، تا باشد که روزی و وقتی توفیق رفیقشان گردد و به عمل مقرون گردانند و طالبان اسرار و صادقان روزگار سرمایه ازین نفوذ (۶) برگیرند و آن را سعادت ابدی و دولت سرمدی تصور کنند و سبب ترقی درجات آن جهانی و مؤنس روزگار این جهانی پندارند و باللّه التوفیق(۷).

اهمیت موضوعات این کتاب ، که مربوط است به تصوف اسلامی و مسایل دین اسلام، از فهرست مکتوبات که از ظاهر می گردد.

اینک فهرست مکتوبات که از فهرست نسخهٔ چاپی لکهنو است و بعد از مقابله با سه نسخهٔ خطّی طبع شده است:

نسخ دیگر این مجموعه - (نسخ خطّی)

کتابخانهٔ بانکیپور، شمارهٔ نسخه ۱۳۶۱
(فهرست انگلیسی نسخ فارسی و عربی) کتابت ۹۰۶ هجری (۸)
کتابخانهٔ بانکیپور، شمارهٔ نسخه۱۳۶۲
(فهرست انگلیسی نسخ فارسی و عربی) کتابت ۱۲۶۱ هجری
کتابخانهٔ اندیاآفس شمارهٔ نسخه۱۸۴۳
(تاریخ کتابت ندارد)
کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)(۹)

نسخ چاپی: جلد اول" سه صدی مکتوبات" طبع مطبع اسلامی لاهور(سال طباعت ۱۳۱۹ هجری قمری).

(۲) دویست و چند مکتوب

(۱) نام کتاب: دویست و چند مکتوب یا مکتوبات دو صدی
(۲) نام مدّون کتاب: اشرف بن رکن (۱۰)
(۳) تاریخ تدوین : ۷۶۹ هجری
(۴) تاریخ کتابت: ۱۱۱۶ هجری
(۵) نام کاتب: محمد باقر الحسینی
(۶) صاحب نسخه: سید شاه جعفر حسین وکیل دادگستری عالی پتنه(هند) و سجاده نشین خانقاه پیردمریا پتنه
(۷) تعداد برگها: ۲۶۰

(۸) تعداد مکتوبات : ۲۰۸
مدوّن در ضمن تدوین مکتوبات می‌گوید:
" بعد از تألیف صد مکتوب که به اسم قاضی شمس الدین حاکم قصبهٔ معمورهٔ چوسه مسمّی است و آن نسخه به شهرت انجامید و به شرق و غرب رسیده ، دیگر این " دویست و چند مکتوب" مرغوب موصل الی المقصود والمطلوب به تجدید مولینا و مخدومنا... شرف الملّة والدین احمد بن یحیی المنیری اعرض عما سوی اللّه فی الدارین متع الیه المسلمین به طول بقائه و ادام علی جمیع المؤمنین لقائه... در اوقات مختلفه و به دفعات متفرقه بر قدر فهم سائل، نه بر اندازهٔ علم خود، در قلم مبارک آوردند و بر راغبان و طالبان آن فرستادن فرمودند. بعضی از آن بر مریدان و بعضی بر معتقدان دولت که از خدمت شیخ و حضور مجلس شریف و از استماع کلام لطیف دور افتاده بودند و هر کسی در قصبه و شهری مانده و از آنجا شده، رقع عرضداشت کرده و از حال درماندگی وغایت بیچارگی و دور ماندگی خویش چنین باز نموده که این درماندگان بر کثرت تعلق و قلت اسباب و آلات بدان آستانهٔ عالی درگاهٔ متعالی نمی توانند رسید و آن کسانی که در مؤنث اند نمی توانند از ایشان به کلی برید، اگر اندکی از علم غیبی و از معانی دقیقه لاریبی برین مبتلایان روزگار و گرفتاران نفس مکار، که ازبی نصیبی خود از آستانهٔ معظم و بارگاه مکرم محروم گشته اند، و نشان بد روزی و علامت شور بختی خود دانسته اند، در قلم آرند، و بدین جانب فرستادن فرمایند. بر قضیهٔ من منع عن النظر تسّلی بالاثر مونس روزگار ما آید، و به مطالعه آن رشدی و هدایتی و دولتی و نعمتی و قوتی و صورتی در راه دین و در کار یقین روی نماید و نفس در ریاضت و مجاهدت گراید، و هر چه در علم سلوک راه دین مشکل شود، از آن نبشته بکشاید، بر حکم آنکه اشفق الناس فی الدنیا و اوصمهم فی العقبی به اجابت مقرون گردانیدند، و چندگان سطر بر قدر کاروبار و حال و روزگار هریک به دست مبارک خویش بنوشتند، بر ایشان فرستادن فرمودند، و بر بعضی دیگر که حق خدمت داشتند، در وقوع حادثات و واقعات که بر ایشان نازل شده بود. از برای آنکه تا از حد شرع نگذرند، و در استماع آیات و احادیث و حکایات و مواریث قوتی یابند، بی خواست ایشان این دولت ارزانی داشتند، و به دست روندگان هر جانب ارسال فرمودند. این خدمتگار بلکه خاک آن آستانه بزرگوار آن نبشتهای بعضی از آن عزیزان و بعضی از سواد مبارک خدمت ایشان به جهت استنساخ بستد، و قلیل وکثیر اگرچه به مقدار رقعه بوده است، که الاعتبار المعانی لا للفظ نبشتن آن بر خود التزام کرد و تضیع آن جائز نشمرد، که اگر تضیع کلام خداوند تعالی و حدیث پیغامبر مصطفی صلی اللّه علیه و سلم درست بودی، تضیع کلمات مشایخ رحمهم اللّه نیز درست بودی، بنابرین از استقبال چندم ماه جمادی الاولی تا سلخ ماه مبارک عمت میا منه سنهٔ تسع و ستین و سبعمایه این فقیر به قدر آن حاصل کرد، جمله را درین مجموعه جمع آورد، و بعد ازین اگر دیگر چیزی بر کسی در قلم مبارک گیرند، و آن نسخه به دست این بنده افتاد، و به نبشتن آن توفیق باید آن

را نیز مجموعه سازد، تا چون مؤمنی را دولت ابدی و سعادت سرمدی درین جهان و در آن جهان بود، و توفیق رفیق او گردد، بدان نبشتها مطلع شود، و همه را به قدر امکان به عمل آرد. امید باشد که از صدقه ایشان بگذرد و به طفیل ایشان نصیبی برگیرد. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء.

مصرع: " والارض من کان الکرام نصیب" (۱۱).

چون موضوعات این مجموعه مانند موضوعات " مکتوبات صدی" بیشتر مربوط به تصوف اسلامی و مسائل فقه اسلامی است و عنوانهای صد و پنجاه و یک مکتوب در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ دیوان هند در لندن (تحت شرح نسخه شمارهٔ ۱۸۴۴) آمده است و نیز چون نسخ چاپی این مجموعه عام بوده است، ما این جا از آوردن فهرست طولانی عنوانهای دویست و هشت مکتوب صرف نظر نمودیم و در ذیل اسامی اشخاصی می آوریم که مکتوبات این مجموعه به نام آنها نوشته شده است:

(۱) شیخ عمر ساکن قصبهٔ انکلی	۱۶ مکتوب	(شمارهٔ ۱ تا ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷).
(۲) قاضی شمس الدین	۱۵مکتوب	(شمارهٔ ۱۹ تا ۲۷ و ۲۹ تا ۳۲ و ۱۳۷ و ۱۳۸).
(۳) قاضی زاهد	۷مکتوب	(شمارهٔ ۳۳ تا ۳۹).
(۴) مولانا کمال الدین سنتوسی	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۴۰ تا ۴۲).
(۵) مولانا صدر الدین	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۴۳ تا ۴۵).
(۶) ملک خضر	۶ مکتوب	(شمارهٔ ۴۶ تا ۵۱).
(۷) ملک شمس الدین	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۵۲ و ۵۳).
(۸) خواجگی خاصپوری	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۵۴ و ۱۱۳).
(۹) رضی الملک محمود عوضی	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۵۵)
(۱۰) مولانا محمود سنکامی	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۵۶ و ۱۴۷).
(۱۱) خواجه سلیمان	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۵۷ و ۱۲۳ و ۱۲۴)
(۱۲) مولانا وحید الدین (صدرالعلما)	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۵۸).
(۱۳) محمد ظفر آبادی معروف به دیوانه	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۵۹ و ۱۴۶)

(۱۴) ملک الامرا	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۶۸).
(۱۵) ملک مفرّح	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۷۲ و ۱۰۴)
(۱۶) امام نظام الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۸۵)
(۱۷) قاضی حسام الدین	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۹۱ و ۱۱۴ و ۱۱۶)
(۱۸) شیخ مغربی	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۴)
(۱۹) سلطان الشرق فیروز شاه	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۵)
(۲۰) داؤد ملک (داماد سلطان محمد بن تغلق)	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۶)
(۲۱) مولانا قیام الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۷)
(۲۲) مولانا با یزید	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۸)
(۲۳) نصیر الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۹۹)
(۲۴) امیر خان	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۰۳)
(۲۵) ملک محمود	۲ مکتوب	(شمارهٔ ۱۱۲ و ۱۲۰)
(۲۶) مولانا قطب الدین	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۲۰۸)
(۲۷) عبد الملک	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۲۲)
(۲۸) شیخ سلیمان	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۱۲۳ و ۱۳۴ و ۱۵۹)
(۲۹) امام مظفر	۵ مکتوب	(شمارهٔ ۶۳ و ۷۱ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۶۹)
(۳۰) شمس الدین برهان جداوی	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۲۷)
(۳۱) امام افتخار	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۲۸)
(۳۲) خواجه مهذب	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۳۰)
(۳۳) فخر الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۳۲)
(۳۴) ملک معز الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۳۵)
(۳۵) خواجه احمد	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۳۹)
(۳۶) والده ماجده	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۴۹)
(۳۷) امام تاج الدین	۳ مکتوب	(شمارهٔ ۱۵۳و۱۵۶و۱۵۷)
(۳۸) برادر مولانامحمود	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۴۷)
(۳۹) جمال الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۵۵)
(۴۰) مولانا رفیع الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۱۷۳)
(۴۱) مولانا تقی الدین	۱ مکتوب	(شمارهٔ ۲۰۶)

تعداد این مکتوبات صد و پنج است. اسامی مکتوب الیه صدو سه مکتوب بقیه مذکور نیست.

نسخ دیگر این مجموعه - (خطی)

(۱) کتابخانهٔ بانکیپور	شمارهٔ نسخه ۱۳۶۳	(۲۰۸ مکتوب)
کتابخانهٔ بانکیپور	شمارهٔ نسخه ۱۳۶۴	(۲۰۱ مکتوب)
کتابخانهٔ بانکیپور	شمارهٔ نسخه ۱۵۸۵	(۱۶۵ مکتوب)
(۲) مجموعه کرزن	شمارهٔ نسخه ۸۵۵	(۱۵۱ مکتوب)
(۳) اندیا آفس لندن (دیوان هند)	شمارهٔ نسخه ۱۸۴۴	(۱۵۱ مکتوب)
اندیا آفس لندن (دیوان هند)	شمارهٔ نسخه ۱۸۴۵	(۱۵۰ مکتوب)
(۴) کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگاله	شمارهٔ نسخه ۱۲۰۵	(۱۵۱ مکتوب)
کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگاله	شمارهٔ نسخه ۱۲۰۵	(۱۵۰ مکتوب)

نسخهٔ چاپی : جلد دوم" سه صدی مکتوبات" طبع مطبع اسلامی لاهور، ۱۳۱۹ هجری قمری).

(۳) مکتوبات بیست و هشت

(۱) نام کتاب: مکتوبات بیست و هشت یا مکتوبات جوابی
(۲) نام مدوّن: شیخ حسین ابن معزّ بلخی (۱۲)
(۳) تاریخ تدوین: بعداز سنهٔ ۸۰۳ هجری یعنی بعد از وفات مولانامظفر بلخی
(۴) تاریخ طباعت : ۱۲۸۷ هـ/ ۱۸۷۰م.
(۵) نام مطبع : مطبع علوی لکهنو (هند).
(۶) تعداد صفحات: ۳۵ (با ضمیمه در شرح حال مخدوم شاه مظفرشمس بلخی رحمة اللّه علیه صص ۳۶ - ۴۱)
(۷) صاحب نسخه : راقم این سطور

در مقدمهٔ مختصر این مجموعه مدوّن می گوید:

" اما بعد بدان که (۱۳) این چند مکتوب مرغوب(۱۴) ، که به تحریر(۱۵) پیوسته، قصه(۱۶) آنست که در (۱۷) مدّت بیست و پنج سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان(۱۸) شرف الحق والشرع(۱۹) والدین قدّس سره(۲۰) مدام جواب(۲۱) عرائض شیخ مظفرمرحوم ارسال می فرمودند(۲۲). در ذیل بعضی مکتوب مسطور(۲۳) بود که " پائین(۲۴) مکتوبات من (۲۵) حَل

مشکلات و معاملات آن برادر است باید که کسی را ننماید که موجب افشای سّر ربوبیت گردد". بنابر آن هر بار مریدان التماس کردند که استنساخ کنیم تا سبب استقامت گردد(۲۶) . از کمال رافت به کسی (۲۷) نمی نمود و مهُر کرده ارسال می داشت. آن ملاطفات را(۲۸) محرر(۲۹) این سطور مشاهده کرده که موازنه دویست و چند مکتوب بلکه(۳۰) زیاده بود که چون(۳۱) هنگام رحلت شیخ مظفر مرحوم وصیّت کرده که " درون کفن من نهند "(۳۲) به سبب وفای (۳۳) وصیّت جمله در کفن(۳۴) نهاده شد تا آن اسرار پوشیده (۳۵) آن (۳۶) بزرگوار پوشیده رفت. یک ملاطفهٔ مختصر(۳۷) درمیان خریطه مانده بود به خط شیخ الاسلام که پیش (۳۷ - الف) این دعا گوست این چند مکتوبات از آن نقل کرده شد (۳۷ - ب) تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد" (۳۷ - ج).

بر خلاف دو مجموعه دیگر (که در فوق ذکر شد) بیشتری از مکتوبات مجموعهٔ حاضر عنوان ندارد، ولی مثل مجموعه های دیگر مشتمل است بر شرح مسائل تصوف.

نسخ دیگر این مجموعه - (نسخ خطی)

کتابخانهٔ بانکیپور	شمارهٔ نسخه ۱۶۱۵	(۲۸ مکتوب).
کتابخانهٔ اندیا آفس	شمارهٔ نسخه ۱۸۴۷	(۲۸ مکتوب).
کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگاله	شماره نسخه۱۲۰۷	(۲۷ مکتوب).

نسخهٔ چاپی:

جلد دوّم سه صدی مکتوبات به عنوان " مکتوبات جوابی" (صص ۳۰۱ - ۳۳۱).

(۴) فواید رکنی

انتخاب کننده: شیخ شرف الدین احمد
تاریخ انتخاب: بعد از ۷۶۹ هجری(که تاریخ تدوین مجموعهٔ دوّم مکتوبات است)
تاریخ کتابت : شوال ۱۰۹۸ هجری
نام کاتب :عبد الحق عنایت کریم ابراهیمی الجعفری
صاحب نسخه: صاحب کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)
تعداد برگها: ۳۰

حاجی رکن الدین زائر الحرمین در مقدمهٔ این کتاب مختصر دربارهٔ سبب تألیف آن می‌نویسد:

" و اما بعد حاجی رکن الدین زائر الحرمین به حضرت قطب المشایخ اوحد العصرعرب الدهر شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری متع الله المسلمین به طول بقایه و ادام علینا نعمت لقایه عرضداشت و عرض نمود که برای درویش چند فوائد از مکتوبات بنویسند، تا مرا در سفر و حضر مونس روزگار گردد. به لطف قدیم و شفقت عمیم التماس بیچاره به اجابت مقرون شد. بعده این فوائد خوب و عبارات مرغوب به قلم مبارک خود در حیزَ کتابت در آورد، تا عامه مسلمانان از صغار و کبار در لیل و نهار فائده گیرند..." (۳۸).

پی نوشتها

۱ - اخبار الاخیار: ۱۱۷

۲ - وفات نامه : ۲۶ - ۲۷ .

۳ - نسخهٔ چاپی لاهور: ۲.

۴ - نسخهٔ چاپی لکهنو: ۳.

۵ - در نسخهٔ چاپی لاهور :۲ کلمات (کوشش و روش کشش) بدین قرار است" روش و کشش و کوشش".

۶ - نسخهٔ چاپی لاهور ندارد.

۷ - مکتوبات صدی چاپ مطبع علوی محمد علی خان نقشبندی ،لکهنو، سنهٔ ۱۲۸۷ هجری قمری: ۳.

۸ - مؤلف فهرست ۹۰۶ هجری را ۹۰۹ هجری خوانده است، رجوع شود به
Catalogue of the Arabic & Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, vol,xvi,Ms.No . 1361.

۹ - صاحب نسخه حکیم حاجی سید شاه تقی حسن بلخی عقیده دارد که این نسخه در دورهٔ حیات شیخ کتابت شده است و از عبارات حاشیه ظاهر می شود که مولانا مظفر بلخی این نسخه را پیش شیخ قرائت می کرد و او هرچه به عنوان شرح می گفت، یاد داشت می کرد، ولی به نظر راقم این سطورکه این نسخه را مطالعه کرده است، طرز خط و قسم کاغذ از قدمت نسخه حاکی نیست. این نسخه مشتمل است بر ۳۳۳برگ. از اول کتاب یک برگ و از آخر بیشتر قسمت مکتوب نود و نهم و تمام مکتوب صدم افتاده است،بدین سبب نمی توان از نام کاتب و تاریخ کتابت چیزی گفت.

۱۰ - در آخر مقدمه که حاوی سبب تدوین مکتوبات این مجموعه است مدوّن قطعه ای از خود در مدح شیخ آورده

است و او در یکی از ابیات می گوید:

شــــرف رکـــن مـــدح او نکـــند
وصـــف آن ذات کـــار پـــاکـــان است

قول هرمن اته صاحب فهرست کتابخانهٔ اندیا آفس لندن (تحت شرح نسخه این مجموعه شماره ۱۸۴۴) که جامع مجموعهٔ حاضر زین بدر عربی است ،درست نیست. نیز رجوع شود به مقدمه ترجمهٔ اردوی" مکتوبات صدی" از سید شاه نجم الدین احمد فردوسی ، کراچی ، سنهٔ ۱۹۶۴ میلادی: ۳.

۱۱ - دویست و چند مکتوب(خطی) برگ ۱ - الف تا ۲ - ب.

۱۲ - مولانا مظفر بلخی در عدن وفات یافت. او اولادی نداشت و در موقع وفات از خویشاوندان او فقط برادر زاده‌اش یعنی شیخ حسین معزّ بلخی با او بود و مولانا مظفر هر چه به عنوان ترکه گذاشت، شیخ حسین وارث آن گردید. پس قول مدوّن که " یک ملاطفه درمیان خریطه مانده بود به خط شیخ الاسلام(شرف الدین احمد یحیی منیری) که پیش این دعاگو است" دلیل بر آن است که مدوّن مجموعه شیخ حسین معزّ بلخی است.

۱۳ - نسخهٔ لاهور

۱۴ - نسخهٔ لاهور: " مکتوبات".

۱۵ - نسخهٔ لکهنو : " تحریر".

۱۶ - ایضاً: ندارد

۱۷ - ایضاً: ندارد

۱۸ - ایضاً: ندارد

۱۹ - ایضاً: ندارد

۲۰ - ایضاً: ندارد

۲۱ - ایضاً:" ابیالات ملائم".

۲۲ - ایضاً:" ملائم عرائض شیخ مظفر مرحوم جواب عرائض ارسال می فرمودند".

۲۳ - ایضاً: ندارد

۲۴ - نسخهٔ لکهنو: ندارد

۲۵ - ایضاً: مرحوم

۲۶ - نسخهٔ لاهور:" استفاده".

۲۷ - ایضاً : " کسی را".

۲۸ - نسخهٔ لکهنو : ندارد.

۲۹ - نسخهٔ لکهنو :" تحریر".

۳۰ - نسخهٔ لاهور:" دیگر".

۳۱ - نسخهٔ لکهنو: ندارد.

۳۲ - نسخهٔ لاهور:" دفن کنید".

۳۳ - نسخه لکهنو : ندارد.

۳۴ - نسخهٔ لاهور:" درون کفن من دفن کنید".

۳۵ - نسخهٔ لکهنو : ندارد.

۳۶ - ایضاً : ندارد.

۳۷ - ایضاً :" میان".

(۳۷ - الف) ایضاً: ندارد

(۳۷ - ب) ایضاً : " نقل کردند".

(۳۷ - ج) مکتوبات بست و هشت، لکهنو، ۱۳۸۷ هجری قمری : ۲.

۳۸ - فواید رکنی(خطی) برگ ۱ - ب

فصل سوّم - رسائل

از رسائل شیخ سیزده فقره باقی مانده است. محتویات تمام رسائل مزبور مشتمل است بـر موضوعات تصوف و اوراد و اذکار. از لحاظ مشخصات، این رسائل منقسم است در سه قسمت ذیل:

(الف) رسائلی که در آن مؤلف موضوعی ازتصوف را شرح داده است:

(۱) ارشاد السالکین

(۲) مرآة المحققین

(ب) رسائلی که در آن اذکار، اوراد ، ادعیه و هدایات برای مریدان آمده است:

(۱) ارشاد الطالبین

(۲) رسالهٔ اوراد(سه مجموعه موسوم به اوراد خرد،اوراد اوسط و اوراد کلان)

(۳) رساله در هدایت حال

(۴) رساله در ذکر

(۵) رسالهٔ مکّیه

(۶) رسالهٔ وصول الی الله

(۷) عقاید شرفی

(۸) فواید المریدین

(ج) رسائلی که در جواب استفسارات مریدان و عقیدت مندان به شکل جواب نوشته شده است:

(۱) اجوبهٔ خرد

(۲) اجوبهٔ کلان

(۳) اشارات

اینک از رسائل شیخ یاد می کنیم.

(الف) رسائلی که در آن مؤلف موضوعی از تصوف را شرح داده است:

(۱) ارشاد السالکین

نام رساله: ارشاد السالکین یا ارشاد السالکین و برهان العارفین.

تاریخ طباعت نسخه در دست: ۱۳۰۳ هجری قمری.

نام مطبع : مطبع شرف الاخباربهار.

صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه(پتنه).

نسخ دیگر این رساله (خطی)

(۱) کتابخانهٔ بانکیپور، شمارهٔ نسخه ۱۵۸۳
(۲) کرزن کلکسیون، شمارهٔ نسخه ۴۶۲ (۳)
(۳) کتابخانهٔ اندیا آفس لندن، شمارهٔ نسخه ۱۸۴۹ (ارشاد السالکین و برهان العارفین)
(۴) انجمن آسیائی بنگاله، شمارهٔ نسخه ۱۲۰۸
(۵) کتابخانهٔ بلخیه (تاریخ کتابت: ۱۰۹۶، نام کاتب:میر جعفر حسینی خنگ سواری)

رسالهٔ مزبوره در توضیح و تصریح " توحید" است و این طور آغاز می گردد:

" الحمدلله رب العالمین که موجود نیست مگروی و درود بر رسول صلی الله علیه و سلم که مقصود نیست مگروی.در عالم هیچ یکی ازین عالم ظاهر و باطن نبود که کان الله ولم یکن معه شئی. خواست که خود را ظاهر کند، و پیدا گرداند و صفت هایی که در ذات وی است، هویدا سازد، نور را بدین تمثلات که عالم ظاهر است پیدا گردانید و ذات خود را کسوت خلق پوشانید" (ضمیمهٔ معدن المعانی : ۵۰۱).

(۲) مرآة المحققین

(۱) تاریخ کتابت (نسخه خطی ای که در دست است): ندارد
(۲) نام کاتب: ندارد
(۳) تعداد برگها: ۸
(۴) صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)

این رساله مشتمل است بر بیان انفس و آفاق و موضوعات آن بدین طریق است:
ملک - ملکوت - جبروت - لاهوت - اجرام فلکی - ارکان اربعه وغیره.

مقصود از تألیف رساله این است که سالک بهتر بتواند در انفس و آفاق تدبّر نماید و واصل به حق گردد.

(ب) رسائلی که در آن اذکار و اوراد و ادعیه و هدایات برای مریدان آمده است.

(۱) ارشاد الطالبین

نسخه ای از این رساله به دست نرسیده ، ولی مطالب ذیل را از نامهٔ حکیم سید شاه تقی حسن بلخی، صاحب کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه، آورده ایم:

سه نسخه از رساله مزبور در کتابخانه بلخیه موجود است و از آن میان دو نسخه خطی است:
یکی که از قرن دوازدهم هجری است و کاتب آن ملا غلام یحیی بهاری است و دیگری که در سنهٔ ۱۲۹۰ هجری قمری کتابت شده است و کاتب آن غلام مظفر بلخی است نسخه سوم مطبوع است و تفصیل آن به دست نرسیده.

درین رساله شیخ برای رشد و هدایت مسترشدین و سالکین راه معرفت هدایات لازمه را داده است.

(۲) رسالهٔ اوراد

سه مجموعه ازین رساله موسوم است به " اوراد خرد" و " اوراد اوسط" و " اوراد کلان". آخرین این رساله یعنی " اوراد کلان " به طبع رسیده است(۱).

این مجموعه نیز به دست ما نیامده است.

(۳) رساله در هدایت حال

تاریخ کتابت: ۱۲۹۳ هجری قمری
نام کاتب : ابو الحسن بلخی الفردوسی
تعداد برگها: ۳
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)

فقط برگ اوّل آن مشتمل است بر عبارت این رساله و در صفحات بعد " مقدمه فوائددیگر " تحریر شده، که کاتب از جایی دیگر نقل کرده و مربوط به موضوع رسالهٔ شیخ نیست.

این رساله دارای هدایاتی است که مرید باید در اوّل کار آنها رابه عمل بیاورد.

(۴) رساله در ذِکر

نام رساله : رساله در ذکر یا ذکر و فوائد و قواعد آن
تاریخ کتابت : ندارد
نام کاتب : ندارد
تعداد برگها: ۸
صاحب نسخه :کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)

این رساله مشتمل است بر شش فصل که موضوعات آن از عنوانهای فصول ظاهر است:
فصل اوّل: در اهمیت ذکر لا اله الا الله
فصل دوم : در مراقبه
فصل سوم: در بیان عالم ملک و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت
فصل چهارم: در انواع ذکر
فصل پنجم : در شرایط ذکر
فصل ششم: در موانع شرایط ذکر

(۵) رسالهٔ مکیّه

نام رساله: رسالهٔ مکیّه یا ذکر فردوسیه
تاریخ کتابت: ندارد
نام کاتب : ندارد
تعداد برگها: ۳
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)
رسالهٔ مزبوره در موضوع ذکر است و این طور آغاز می شود:
" ای عزیزا ذکر بر چهار گونه است:
اوّل : ناسوتی یعنی ذکر شریعت لا اله الا اللّٰه محمداً رسول اللّٰه.
دوم : ملکوتی یعنی ذکر اسم الا اللّٰه .
سوم : ذکر جبروتی یعنی ذکر ذات اللّٰه .
چهارم : ذکر لاهوتی یعنی الا اللّٰه.
(برگ ۱ - الف)

(۶) رسالهٔ وصول الی اللّٰه

تاریخ کتابت : ندارد
نام کاتب: خلیل الدین عظیم آبادی
تعداد برگها: ۶
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه(پتنه).
آغاز این رساله بعد از حمد و درود به عبارت مختصر عربی شروع می شود :

ان الوصول الی اللّٰه تعالی علی ثلثة انواع:
اوّلها الوصول الی اللّٰه تعالی و هو الخروج عن الافعال الذمیمة و هی تزکیة النفس
ثانیها الوصول الی اللّٰه تعالی و هوا الانقطاع عمّا سوی اللّٰه و هی تصفیة القلب
ثالثها هو الوصول الی اللّٰه تعالی و هو الخروج عن صفاته و هی تجلیة الروح ینبغی للطالب ان یصیر بقاوه بصفات اللّٰه.بقیه رساله در تصریح همین سه نوع وصول الی اللّٰه است.

(۷) عقائد شرفی

این رساله در دست نیست ولی اطلاعات ذیل دربارهٔ آن از مکتوبی که حکیم حاجی سید شاه تقی حسین بلخی به راقم این سطور نوشته ، نقل می شود:
تاریخ کتابت: ندارد
نام کاتب : محمد حسین
تعداد برگها: ۱۴
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه (پتنه).
این رساله ایست در عقائد و مشتمل بر چهارده فصل که موضوعات آن از عنوانات فصول ظاهر است:
فصل اوّل : در شناختن خدای عز و جل
فصل دوّم : در شناختن یگانگی خدای تعالی
فصل سوّم: در اثبات صفات سزا مر خداوند را سبحانه و تعالی.
فصل چهارم: در نفی صفات ناسزامرخدای سبحانه و تعالی را.
فصل پنجم : در ایمان با لملائکه
فصل ششم : در ایمان با لکتابها
فصل هفتم : در ایمان آوردن به رسل علیهم السلام
فصل هشتم : در ایمان به قیامت
فصل نهم : در شرایط ایمان
فصل دهم : در تقلید
فصل یازدهم : بحث در رکن ایمان
فصل دوازدهم : دربیان ایمان مجمل و مفصل
فصل سیزدهم : در آنکه ایمان زیاده و نقصان شود
فصل چهاردهم : در استثناء شک

(۸) فوائد المریدین

این رساله نیز در دست نیست صاحب تاریخ سلسلهٔ فردوسیه دربارهٔ آن می گوید که "فوائد المریدین " رساله ایست مختصر برای مریدین و موضوعات رساله مشتمل است بر:

فضیلت کلمهٔ طیّبه .برکات نماز با جماعت . فیوض بعضی از آیات قرآن مجید. در ذکر گورستان . منکر و نکیر، بهشت و دوزخ ، قیامت، ایمان، حقوق والدین، حقوق همسایه، حقوق زوجین وغیره.

نسخهٔ خطی این رساله در کتابخانهٔ بلخیه (پتنه) موجود است ولی وقتیکه راقم این سطور کتب این کتابخانه رادید، شخص دیگری رسالهٔ را به عاریت برده بود.

(ج) رسائلی که در جواب استفسارات مریدان و عقیدت مندان به شکل جواب نوشته شده است:

(۱) اجوبهٔ خرد

نام رساله: اجوبهٔ خرد یا اجوبه یا اجوبة الاسرار
تاریخ کتابت : ندارد
نام کاتب : ندارد
تعداد برگها: ۵
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)
نسخهٔ دیگر این رساله: درکرزن کلکسیون شمارهٔ نسخه ۴۶۲(۴)

این رساله مشتمل است بر جواب سه سؤال ذیل:

سؤال اوّل : " مرید (ی ،که) به دستگیری پیر در مقام معرفت برسد، خارج ذات خود چیزی بیند و یابد، یا در ذات خود".

سؤال دوّم : " لفظ تمثیل را در بعضی نسخه ها سلوک نوشته اند، به چه معنی است؟".

سؤال سوم : عاشق با معشوق چون اتّصال یابد به صورت مرد یا نساء".

(۲) اجوبهٔ کلان

نام رساله : اجوبهٔ کلان یا اجوبهٔ زاهدیه یا اجوبة الاسؤله یااجوبهٔ منیری یا رساله در تصوف
تاریخ کتابت نسخه در دست: ۱۱۹۸ هجری

نام کاتب: ملا غلام یحیٰی بهاری
تعداد برگ ها: ۲۷
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)

نسخ دیگر این رساله:

(۱) کتابخانهٔ دانشگاه بمبئی، شماره نسخهٔ خطّی فارسی ۱۵۱.
(۲) کتابخانهٔ بانکیپور، شمارهٔ نسخه ۱۵۶۹.

این رساله حاوی شصت و هفت سؤال است، در موضوع تصوف که بعضی از آنها در ذیل مذکور است:

شمارهٔ سؤال (۱): مردان غیب کیانند و چندانند؟	برگ ۲ - الف
شمارهٔ سؤال(۴): وصول چیست؟	برگ ۲ - الف
شمارهٔ سؤال(۹): بت و زنّار که اصل سلوک می گویند چه باشد؟	برگ ۳ - ب
شمارهٔ سؤال(۱۵): رسم و عادت چیست؟	برگ ۶ - ب
شمارهٔ سؤال(۱۶): کفر پوشیده چه باشد؟	برگ ۷ - الف
شمارهٔ سؤال(۲۰): روح ونفس ودل وعقل هرچهاریکی است.	برگ ۷ - ب
شمارهٔ سؤال(۲۲): علم ظاهر و علم باطن چیست؟	برگ ۷ - ب
شمارهٔ سؤال(۲۵): اهل وحدت کیانند؟	برگ ۸ - الف
شمارهٔ سؤال(۲۸): عالم خلق چه باشد و عالم امر چه باشد؟	برگ ۱۰ - ب
شمارهٔ سؤال(۲۹): جذبه چیست؟	برگ ۱۰ - ب
شمارهٔ سؤال(۳۲): اذا تم الفقر هو اللّٰه چه باشد؟	برگ ۱۱ - الف
شمارهٔ سؤال(۳۴): نهایت معرفت خدای عزّ وجل چیست؟	برگ ۱۲ - ب
شمارهٔ سؤال(۳۶): عشق چیست؟	برگ ۱۲ - ب
شمارهٔ سؤال(۴۱): دل چیست و دل که راگویند؟	برگ ۱۳ - ب
شمارهٔ سؤال(۴۴): سرّ که راگویند و چه محل دارد؟	برگ ۱۴ - الف
شمارهٔ سؤال(۵۰): نفس چیست؟	برگ ۱۵ - ب
شمارهٔ سؤال(۵۴): روح جسم است یا عرض است یا جوهر است؟	برگ ۱۸ - ب
شمارهٔ سؤال(۶۳): "شریعت و طریقت و حقیقت هر یکی چه باشد؟"	برگ ۲۵ - ب

(۳) اشارات

نام رساله: اشارات یا اشارات شرفیه
تاریخ کتابت نسخه در دست(۱) : ۱۳۲۱ هجری قمری
نام کاتب: غلام مظفر بلخی

نسخ دیگر این رساله:

نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ خانقاه منیر.
نسخهٔ خطی درکتابخانهٔ شخصی حکیم شاه قسیم الدین بهار شریف.

این رساله حاوی سی و نه اشارهٔ مختصر است در جواب سؤالات مریدان و معتقدان در مسائل سلوک.

پی نوشتها

(۱) و (۲) تاریخ کتابت و نام کاتب در رساله مذکور نیست، ولی این رساله جزو مجلدی است که در آخرین رسالهٔ آن نام کاتب و سال کتابت همان است که نوشته شده است و رساله "اشارات" نیز به همان خط است.

فصل چهارم - ملفوظات

در نتیجهٔ علاقه ای که مسلمانان به دین اسلام می داشتند ، سعی می‌کردند کلمات راهنمایان دین خود را نگهداری کنند تا ضائع نشود و تحت همین حّس دین دوستی احادیث رسول صلی اللّه علیه وآله و سلم را تدوین نمودند، که از مبانی دین اسلام است. به همین مناسبت کلمات بزرگان دین و عرفای اسرار حق را نیز نگاه داشته اند و یکی از طریقه های نگاهداری اقوال بزرگان جمع و ترتیب گفتارهای ایشان در مجالس وعظ و تذکیر بوده است.

از اولین مجموعه های این نوع گفتار ها که ، به زبان فارسی ترتیب یافته است " اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید" است که مشتمل است بر مواعظ و گفتار هایی شیخ ابی سعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی(متوفی ۴۴۰ هـ/ ۱۰۴۸م) که توسط نوهٔ نوه اش، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی ترتیب یافت.

در شبه قاره اوّلین مجموعهٔ گفتار های متصّوفانه منسوب است به خواجه معین الدین حسن سجزی (متوفی ۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۶م) و موسوم است به " انیس الارواح" این کتاب حاوی گفتار های خواجه عثمان هارونی، مرشد خواجه معین الدین حسن سجزی، است.

در قرون های ششم و هفتم و هشتم هجری قمری مجموعه های دیگر ازین نوع گفتارها در شبه قاره ترتیب یافت که در باب دهم همین کتاب شرح مختصری از آن آورده ایم.این نوع مجموعه ها را در شبه قاره " ملفوظات" می گویند.

نظر به همین روش قدیم مریدان شیخ نیز به قصد نگاهداشتن تعلیمات او به ضبط و ترتیب گفتار های او پرداختند و بدین طریق ده مجموعهٔ " ملفوظات " به وجود آمد.

ازین ده مجموعه ، شش مجموعه به قید تاریخ انعقاد مجالس و یا به قید سال و ماه ابتدا و اختتام مجالس ترتیب یافته است. بقیهٔ مجموعه های گفتار ها تاریخ های انعقاد مجالس را ندارد و ناگفته نماند که بیشتر " ملفوظات " توسط مرید خاص او، زین بدر عربی، ترتیب یافته است.

اینک" ملفوظات " شیخ با اسامی مرتبین:

۱ - معدن المعانی	زین بدر عربی
۲ - خوان پرنعمت	زین بدر عربی
۳ - بحر المعانی	زین بدر عربی
۴ -گنج لا یفنی	زین بدر عربی
۵ - مخ المعانی	زین بدر عربی
۶ - راحت القلوب (با ضمیمهٔ وفات نامه)	زین بدر عربی

۷ – مؤنس المریدین — صلاح مخلص داود خانی
۸ – مغز المعانی — اشرف بن رکن
۹ – ملفوظ الصفر — نام مرتّب ندارد(۱)

اسامی" ملفوظات " به ترتیب تاریخ:

۱ – معدن المعانی : (قبل از ۱۵ شعبان ۷۴۹ هجری).
۲ – خوانِ پرُ نعمت: (از ۱۵ شعبان ۷۴۹ هجری تا آخر شوال ۷۵۱ هجری).
۳ – بحر المعانی : (از اوائل ماه شعبان ۷۵۷ هجری تا غُره ماه صفر ۷۶۰ هجری).
۴ – گنج لا یفنٰی : (از ۲ ربیع الاول ۷۶۰ هجری تا ۱۰ ذی الحجه ۷۶۰ هجری).
۵ – ملفوظ الصفر : (۲۳ صفر ۷۶۲ تا ۱۵ جمادی الآخر ۷۶۲ هجری).
۶ – مونس المریدین:(۲۱ شعبان سنه نامعلوم تاغَرهٔ محرم ۷۷۵ هجری).
۷ – مخ المعانی:تاریخ ترتیب ندارد، ولی قبل از ۷۸۲ هجری ترتیب یافته است .
۸ – مغز المعانی :تاریخ ترتیب ندارد، ولی قبل از ۷۸۲ هجری ترتیب یافته است.
۹ – اسباب النجات لفرقه العصات: تاریخ ترتیب ندارد ، ولی قبل از ۷۸۲ هجری ترتیب یافته است.
۱۰ – راحت القلوب(باضمیمهٔ وفات نامه): بعد از ۷۸۲ هجری ترتیب یافته است.

اینک شرح مختصری از مختصّات و مطالب مجموعه های ملفوظات .

(۱) معدن المعانی

نام مرتب : زین بدر عربی
تاریخ ترتیب: ندارد(۲)
تعداد مجالس: معین نیست، مرتّب گفتار های شیخ را، که در موضوعات مختلفه بود، در شصت و سه باب آورده است.
اطلاعات لازم دربارهٔ نسخهٔ چاپی که در دست است:
تاریخ طباعت : ۱۳۰۱ هـ/ ۱۸۸۴م.
نام مطبع : مطبع شرف الاخبار، بهار.
تعداد صفحات : جلد اوّل: ۱ تا ۲۱۹.
جلد دوّم: ۲۲۰ تا ۵۰۰ (۳).
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه در پتنه.

"معدن‌المعانی" اوّلین و مهم ترین مجموعه ملفوظات شیخ است و مرتب آن،زین بدر عربی، گفتار های مجالس شیخ را بدین طریق به تحریر در آورده است که خواننده، در موقع مطالعه ، تصور

می کندکه خود او درمیان حضّار مجلس نشسته است.

کتاب" معدن المعانی" نه فقط بر مجموعه های دیگر ملفوظات برتری دارد بلکه علاوه بر "فوائد الفؤاد" (ملفوظات شیخ نظام الدین اولیا، مرتّبه خواجه حسن علا سجزی) بر تمام مجموعه‌هایی ، که در آن دوره در شبه قاره ترتیب یافته است، تفوّق دارد، چنانکه خلیق احمد نظامی در مقدمهٔ " خیر المجالس" می گوید:

" In the depth and scholarship the Khair-ul- Majalis and the Ma'dan-ul-Ma'ani, run a close second to the Fawa'id-u'l-Fu'ad.(۴)

جای تأسّف است که در کتاب " معدن المعانی" تاریخهای انعقاد مجالس ذکر نشده و بدین سبب موقع به وقوع پیوستن بعضی از وقایع مهم را مانند وفات والدهٔ شیخ(۵) و تعمیر خانقاه معظم را از جانب سلطان محمد بن تغلق(۶) که ذکر آن درین کتاب آمده است نمی توان تعیین کرد.

زین بدر عربی در مقدمهٔ کتاب می گوید:

" بیچاره زین بدر عربی، تاب الله علیه و غفرله و لوالدیه ، در مسلک بندگان آستانهٔ شیخ بزرگوار، پیر نامدار، مظهرِ سنن العارفین، مشعرِ سنین الواصلین، شرف الحق والحقیقه و الهدیَ والدین، احمد یحیی منیری، متع الله المسلمین بطول بقائه و ادام علینا نعمت لقائه، منسلک و مندرج گشت و سعادت ملازمت خدمت شیخ و مجلس شریف دریافت.

در هر مجلسی و محلتی البته از طالبان صادق و مریدان واثق و بندگان موافق، که حاضر بودند، هر کسی در خورد حال و کار خود ایراد سؤالی از طریقت و التماس بیانی از شریعت و درخواست اشارتی از حقیقت و طلب اظهار رموز معرفت عرض می داشتند. بندگی مخدوم نامور و شیخ دین پرور در مقابله سؤال سائل جوابی شافی و بیان به عبارات دلپذیر و اشارات بی نظیر ، ارزانی می داشت.

از هر معنی مفهومات بی نهایت و از هر لطیفه ادراکات بی غایت، از هر مفهومی حالات بی‌شمار و از هر ادراکی مقامات بسیار، از هر حالتی ذوقی ،که آن را میزان بیان نسنجد و از مقامی خبری، که درجهان نشان نگنجد ،قطعه:

نشان این نتوان دید جز به دیدهٔ پاک
که آفتاب شناسی به بی بصر نرسد
ببین وگرنه ملامت به دیدگان نه ازآنک
زبان تپ زده راطعنه برشکر نرسد

به قدر وسع و احتمال خود آنچه یاد توانست داشت به توفیق ازلی و عنایت لم یزلی آن را جمع کرد، مهما امکن رعایت عین لفظ نگذاشت مگر بنابر عجز و نقصان خود. اگر عین عبارتی یاد نماندی و معنی آن تمام و سالم در خاطر ماندی، ضرورتاً به عبارتی مناسب آن معنی را در آوردی،

که از عبارت معنی مقصود است، امّا در معنی به هیچ وجهی و حالی تصرفی و تغیری نکردی، تا اگر معنی یاد نماندی ورق ساده گذاشتی و در محلی دیگر عرض کردی. بعد آن که به جواب مشرّف شدی، یاد داشتی و به اتفّاق مجلس تمام درکتابت آوردی.

هم برین بنا که نباید غلطی و لختی جایی رفته باشد، از جمع کردن این مجموع به جناب رفیع شیخ بزرگوار خود عرضداشت و التماس نمود، که مجلس شریف هرچه بندهٔ خاکپای درویشان درکتابت آرد، بگذرد، از کمال عاطفت ملتمس بیچاره را به اجابت مقرون گردانید، تا من اوّله الی آخره به احتیاط در مجلس رفیع بگذشت ، سبقاً بعد سبق وکلمةً بعد کلمةٍ و حرفاً بعد حرفٍ،قرائت کرد، و چند جاکه بیچاره را درکتابت سهوی رفته بود، به لطف اصلاح فرمود، و در بعضی محلهاکه در وقت قرائت حکایتی و مثالی مناسب تقریر و بیتی و رباعی مناسب تحریر می فرمود، و ایراد جوابی که بر تقریر بندگی مخدوم را فراهم می آمدی، معنی هم خود بیان می کرد آن را نیز درین درج کرده ... چون طالب صادق را به ملاحظه و مطالعه این مجموعه معانی فراوان و معانی بی پایان حاصل آید، "معدن المعانی " نام نهاد و به شصت و سه باب مبّوب گردانید و زیر هر باب ذکری که مناسب آنست ، مفصل مکتوب کرد، تا خواننده زود به مقصود رسد"(۷).

اکنون عنوانهای شصت و سه باب:

مجلّد اوّل

مجلّد دوّم

نسخ دیگر این کتاب (نسخ خطّی)

(۱) کتابخانۀ بانکیپور، شمارۀ نسخه ۱۳۶۰.

(۲) کتابخانۀ بودلین، شمارۀ نسخه ۱۲۶۳. (۸)

(۳) کرزن کلکسیون(انجمن آسیایی بنگاله)شمارهٔ نسخه ۴۲۵
(۴) کتب خانهٔ آصفیه(حیدرآباد دکن)،شمارهٔ نسخه ۷۰
(۵) کتابخانهٔ شخصی مسلم ضیائی(کراچی،پاکستان) این نسخه مشتمل است بر ۴۱۰ برگ.
نام کاتب: ابو الخیر فضل الله.
تاریخ کتابت : ماه شعبان ۹۲۴ هجری.

(۲) خوان پرُ نعمت

نام مرتّب: زین بدر عربی (۹)
تاریخ های انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: از ۱۵ شعبان سنهٔ ۷۴۹ تا آخر شوال سنهٔ ۷۵۱ هجری
تعداد مجالس : ۴۶.
تاریخ کتابت : ۱۲۷۹ هجری (۱۸۶۲ میلادی).
نام کاتب : علیم الدین احمد.
صاحب نسخه :کتابخانهٔ بلخیه پتنه .
تعداد برگها: ۸۹.

مرتّبِ در مقدمهٔ کتاب می گوید:
"... بعد از اتمام جلد اوّل هم از ملفوظ ،که نامش " معدن المعانی" شده است، از پانزدهم ماه شعبان ، عمّت میامنه، سنهٔ تسع و اربعین و سبعمایه ، تا آخر ماه شوال سنهٔ احدی و خمسین و سبعمایه ، در سمع قاصر و فهم ناقص این بیچاره رسید به اعانت و عنایت توفیق الهی ، چه لفظ عبارت و چه معنی آن، در طی کتاب آورده شد"(۱۰).

مهم ترین موضوعاتی، که درین کتاب زیر بحث آمده بدین قرار است:
مجلس دهم: در معنی سالک، برگ ۲۰ - ب
مجلس یازدهم : در تبرک کردن در مزار و به روح کسی طعام دادن، برگ ۲۱ - ب
مجلس سیزدهم: در کیفیت روح بعد ازمرگ، برگ ۲۶ - الف
مجلس هفدهم: در تفکر، برگ ۳۰ - ب
مجلس بستم: در عذاب و راحت قبر، برگ ۳۶ - ب
مجلس بست ویکم: درنزول قرآن ، برگ ۴۲ - ب
مجلس بست و چهارم: ذکری در سادات، برگ ۴۶ - ب
مجلس بست و هفتم: در فضیلت حضرت رسالت علیه السلام بر جمله پیغمبران و معنی تشبیه به ابراهیم علیه السلام کردن در عبارت و رود...، برگ ۵۱ - الف

مجلس بست و نهم: در ولایت اولیا، برگ ۵۳ - الف
مجلس سی ام: در تفکر، برگ ۵۷ - ب
مجلس سی و هفتم: در معنی کلمه " وصول"، برگ ۶۵ - الف
مجلس سی و هشتم: در نظر اولیا...، برگ ۶۸ - ب
مجلس چهل و دوّم: در طیران حاصل شدن به جوگیان ...، برگ ۸۱ - ب

نسخ دیگر این کتاب

نسخهٔ خطّی : کتابخانهٔ بودلین، شمارهٔ نسخه ۱۳۶۳ (۱۱)
نسخهٔ چاپی: کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)، طبع مطبع احمدی، پتنه در سال ۱۳۲۱ هجری، و مشتمل بر ۱۲۰ صفحه .

(۳) بحر المعانی

نام کتاب: بحرالمعانی(۱۲) یا فواید غیبی (۱۳) یاکنزالمعانی(۱۴)
نام مرتّب : زین بدر عربی.(۱۵)
تاریخ های انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: از اوایل ماه شعبان سنهٔ ۷۵۷ تا غُره ماه صفر سنهٔ ۷۶۰ هجری .
تعداد مجالس: ۳۲

اطلاعات لازم درباره نسخه ای که در دست است :

تاریخ کتابت: ۱۰ رمضان ۱۳۲۱ هجری قمری
نام کاتب: غلام مظفر بلخی
تعداد برگها: ۹۵
صاحب نسخه: صاحب کتابخانهٔ بلخیه(پتنه).
اینک موضوعات مهّمی که در این کتاب آمده است:
مجلس دوّم : ذکر در مراتب آدمی (برگ ۲ - ب)
مجلس هفتم: ذکر در انسان کامل (برگ ۲۴ - ب)
مجلس هشتم: ذکر در توجه مریدبه حضرت مقدس پیر خود (برگ ۳۱ - الف)
مجلس دهم: ذکر در بوسیدن دست پیر (برگ ۴۰ - ب)
مجلس سیزدهم: ذکر در بیعت واجب الوجود با جملهٔ ذرآت موجودات (برگ ۵۰ - ب)
مجلس پانزدهم: ذکر در اهل کمال (برگ ۵۴ - الف)

مجلس شانزدهم: ذکر در عروج و نزول ارواح(برگ ۵۵ - ب)
مجلس هفدهم: ذکر در ترک(برگ ۵۴ - ب)
مجلس بست و سوّم : ذکر در بذل و ایثار (برگ ۷۴ - ب)
مجلس بست و چهارم: ذکر در وصف اولیا که ایشان را" نزاع القبائل" گویند (برگ ۷۷ - ب)
مجلس بست و پنجم : ذکر در طاعت به ریا(برگ ۸۱ - الف)
مجلس بست و هفتم: ذکر در مشیخیت (برگ ۸۴ - ب)
مجلس بست و نهم: در " الصلوة معراج المؤمنین"(برگ ۹۴ - الف)
مجلس سی ام: در اطلاع بر امور غیبیّه(برگ ۹۱ - الف)
مجلس سی و یکم: در ذکر کسانی که بی علم و بی اهلیت کار شیخی و مشایخی پیش گرفته اند، (برگ ۹۱ ب)

(۴) گنج لایفنٰی

نام مرتّب : زین بدر عربی (۱۶)
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: از ۷ ربیع الاوّل سنۀ ۷۶۰ تا ۱۰ ذی الحجه سنۀ ۷۶۰ هجری
تعداد مجالس : ۳۷.

اطلاعات لازم درباره نسخه ای که در دست است:

تاریخ کتابت : ۱۳۸۵ هجری قمری
نام کاتب : واجد حسین
تعداد برگها: ۳۶ (۷۲ صفحه)
صاحب نسخه: کتابخانۀ بلخیه (پتنه)

مرتّب در مقدمۀ مختصر می‌گوید:

" اما بعد، چیده ام به دامن امیدواری چند کلمات جان پرور، که به سمع قاصر من از زبان گوهر فشان پیر بزرگوار و شیخ نامدار و خواجۀ دین ملاذ خود و ملاذ ارباب طریقت ، ملجاء اصحاب حقیقت، اعنی حجّت اللّه فی العالمین، سلطان المحبّین ، شرف الحق و الحقیقه و الهدی والدین، احمد یحیی منیری، متع الله المسلمین به مطالعه کلمات عالیه، و ارشد المؤمنین به ملاحظۀ ملفوظات الصافیه رسید، و به فهم من در آمد..."

مهم ترین موضوعاتی، که در این کتاب به بحث آمده ، بدین قرار است:
مجلس اوّل : بیان مجلس سماع که در آن شیخ حضور داشت(برگ ۱ - الف)

مجلس ششم: در معنی حدیث رسول صلی اللّٰه علیه و سلم و توبه کردن از نوازندگی و سرائیدن نغمه (برگ ۸ - ب)
مجلس هفتم: در چیزهای که در حضرت امرا و ملوک و سلاطین از جهت ادب معتاد شده است (برگ ۱۰ - ب)
مجلس نهم: در تبدیل صفات (برگ ۱۱ - ب)
مجلس دهم: در علامات و آیات شب قدر(برگ ۱۲ - ب)
مجلس یازدهم: در شرح عبارت عوارف که " الادب فی الخدمه اعزّ من الخدمه"(برگ ۱۳ - ب)
مجلس سیزدهم : در عقیقه(برگ ۱۵ - الف)
مجلس پانزدهم: در تیامن (برگ ۱۹ - الف)
مجلس هیجدهم:درذکردرگذشتن شیخ بخاری که اوّلین کسی بودکه به شیخ ارادت آورد(برگ ۲۲ -ب)

(۵) ملفوظ الصفر

نام مرتب: ندارد(۱۷)
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: ۲۳ صفر سنهٔ ۷۶۲ تا ۱۵ جمادی الاخر سنهٔ ۷۶۳ هجری.
تعداد مجالس : سی و یک

اطلاعات لازم درباره نسخهٔ خطّی که در دست است:

تاریخ کتابت: ۲۴ شعبان ۱۳۱۱ هجری قمری
نام کاتب : سید شاه محمد یعقوب و محمد ابراهیم فردوسی
تعداد برگها: ۳۶
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)

این مجموعه مقدمه ندارد بلکه بعد از حمد و درود مجلس اول بدین طریق شروع می شود:

" وقت پاک بندگی مخدوم عظمه اللّٰه، صفرختم اللّٰه بالخیر و الظفر بیست و سوم ماه، شب یکشنبه، اثنی و ستین و سبعمایة ، سعادت خاکبوس آستانهٔ علیا، و دولت دیداربعد از شش ماه و شانزده روزکه در سفر فرو دست(۱۸) گذشته بود، بعد از نماز شام بین العشایین حاصل آمد الحمدللّٰه (علی) ذلک.

" چون این بیچاره بدولت زمین بوس خوندکار مشفق و پیر بزرگوارمخدوم جهان عظمه الله و متع اللّٰه بطول بقایه مشرف شد چند سخن ازین بیچاره از تشویش خلق فرو دست که از جهت لشکر قاهره فیروز شاه خلد اللّٰه ملکه بود، پرسید(۱۹) و برلفظ مبارک راند که " بلا این زمان در خانه برد". بیچاره سربرزمین آورد و در خانه آمد"(۲۰)

این مجموعه از لحاظ ذکر بعضی از وقایع مربوط به زندگانی شیخ اهمیت مخصوصی دارد مثلاً:

(۱) شیخ را از ضعف (پیری) علالت شد... برگ ۱۰ - ب
(۲) تدوین پنجم و ششم مجموعهٔ ملفوظات شیخ ... برگ ۱۱- الف
(۳) تدوین جلد چهارم از ملفوظات .برگ ۲۵ - ب
(۴) وفات مولانا زین الدین خواهر زاده شیخ. برگ ۲۷ - ب
(۵) انعقاد مجلس سماع درباغ ملک محمود متصرّف بهار ، برگ ۳۱ - ب

(۶) مؤنس المریدین

نام مرتّب: صلاح مخلص داود خانی.
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: ۲۱ شعبان سنهٔ ۷۷۴(۲۱) تا غرّهٔ ماه محرم سنهٔ ۷۷۵ هجری.
تعداد مجالس : ۲۱

اطلاعات لازم درباره نسخهٔ خطی که در دست است:

تاریخ کتابت: ۲۸ جمادی الاوّل ۱۳۸۵ هجری قمری.
نام کاتب : واجد حسین ساکن کتهلیا.
تعداد برگها: ۲۸۳.
صاحب نسخه : کتابخانهٔ بلخیه(پتنه).

این مجموعه تفصیل مجالس را به قید روز و تاریخ انعقاد آورده است، البته ذکر مجلس اوّل بدون ذکر سال انعقاد است. چون آخرین مجلس در غرّه ماه محرم سنهٔ ۷۷۵ هجری تشکیل شده و گمان می رود که مجلس اول در ماه شعبان سنهٔ ۷۷۴ هجری منعقد گردیده باشد.

مهم ترین موضوعاتی که در این کتاب بحث شده ، بدین قرار است:
مجلس اوّل: در شادی و غم(برگ ۱ - الف)
مجلس هشتم: در سؤال کردن از علم و عمل و جواب آن(برگ ۶ -الف)
مجلس نهم: در سعادت و شقاوت (برگ ۷ - ب)
مجلس دهم :ذکر سلطان شمس الدین، بادشاه سنارگانون(برگ ۸ - ب)
مجلس دوازدهم : رفتن شیخ به زیارت مقبره والدهٔ خود(برگ ۱۲ ب)
مجلس شانزدهم:درتفسیر حدیث"الشریعة اقوال و الطریقة افعال والحقیقة احوال"(برگ ۱۶ - الف)
مجلس نوزدهم: در مذهب نفس(برگ ۱۹ - ب)

مجلس بیست و یکم: در بیان دوزخ و هوای گرم(برگ ۲۲ - ب)
نسخهٔ دیگر این کتاب به اطلاع راقم این سطور نرسیده است.

(۷) مخّ المعانی

نام مرتّب : زین بدر عربی (۲۲)
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها ندارد، ولی قبل از وفات شیخ (در ۷۸۲ هجری) ترتیب یافته است(۲۳).

اطلاعات لازم دربارهٔ نسخهٔ چاپی در دست:

تاریخ طباعت : ۱۳۲۱ هجری قمری
نام مطبع : مطبع مفید عام، آگره
تعداد صفحات: ۱۵۸
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه
مهم ترین موضوعاتی که درین کتاب مورد بحث قرارگرفته ، بدین قرار است:
مجلس دوّم: در تنگی معاش (ص ۶)
مجلس نهم: در شهادت شهید(ص ۱۶)
مجلس چهاردهم : در علم کسبی و علم غیر کسبی(ص ۲۵)
مجلس هفدهم : در ذکر حق مر بنده را(ص ۳۰)
مجلس بستم: در سیاست با کمال (ص ۴۱)
مجلس سی و چهارم : در سلوک و وقوف (ص ۹۱)
مجلس سی و پنجم : در آداب مریدین(ص ۹۴)
مجلس سی و هفتم: در صلاح و تقوی(ص ۱۰۷)
مجلس سی و نهم : در نقل و عرس حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و سلم(ص ۱۱۰)
مجلس چهلم: در رقص (ص ۱۱۴)
مجلس چهل و پنجم : در قوّالی و سماع (ص ۱۲۴)
مجلس چهل و ششم : در کار طایفهٔ عارفان (ص ۱۳۵)
مجلس پنجاه و یکم : ذکر در فکر و مراقبه (ص ۱۴۹)
مجلس پنجاه و سوّم : در سرودن ابیات هندوی در محفل سماع (۱۵۴)
نسخهٔ خطّی این کتاب درکتابخانهٔ بلخیه (پتنه) با محتویات زیر موجود است.

نام کاتب: علیم الدین ساکن پتوانه
تاریخ کتابت : ۱۲۷۹ هجری قمری
تعداد برگها: ۱۴۱

(۸) مغز المعانی

نام مرتّب : سید شهاب الدین
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: ندارد.
این مجموعه قبل از وفات شیخ (در ۷۸۲ هجری) ترتیب یافته است.
تعداد مجالس : سی و دو است و هر یکی از سی و دو عنوان را مرتّب به جای عنوان با کلمهٔ " ذکر" آورده است.

اطلاعات لازم درباره نسخهٔ خطی که در دست است:

تاریخ کتابت: ۱۵ صفر ۱۳۷۲ هجری قمری
نام کاتب: محمد حسین گیاوی
تعداد برگها: ۲۹
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه (پتنه)

این مجموعهٔ ملفوظات نیز مثل " معدن المعانی" از لحاظ موضوعات گفتارها ترتیب یافته چنانکه مرتّب در مقدمهٔ کتاب می گوید:

" چون سلک بندگان آستانهٔ شیخ بزرگوار ، پیر نامدار ، شیخ شرف الحق والدین احمد یحیی منیری، متع الله المسلمین بطول بقائه، و ادام علینا نعمت لقائه، بندهٔ درویشان، بلک خاک قدم ایشان، جامع این کلمات، بیچاره سید شهاب الدین، خانقاه مآب الیه غفرله و بوالدیه، به قدر وسع و فهم خود این ذکر خوب و عبارات مرغوب از ذات وصفات و حمل ابیات و جز آن، از پیری و مریدی، و شیخی، و اهمیت شیخی، و جزآن، از طاقیه و خرقه و مقراض و قصر و حلق و جزآن ، از تفکّر و مراقبه و تقوی و جزآن، به توفیق ازلی وغایت مریدی از ملفوظات استخراج کرده و مهما امکن رعایت عین لفظ نگذاشت، مگر بنابر تکرار و یا طول حکایت، امّا هیچ وجهی و حالی (و) قصری و تغییری نکرد، تا اگر لفظی یا معنی مفهوم نشدی آن را فهم کردی بعده به ایقان تمام در کتابت آوردی، هم برین که نباید که غلطی ولختی جای رفته باشد، از جمع کردن " مغز المعانی" به جانب رفیع شیخ بزرگوار خود به واسطهٔ مولانا خواجه عرضداشت والتماس نمود که نظر مخدوم جهان بگذرد، و از کمال شفقت ملتمس بیچاره (را) به اجابت مقرون گردانید من اوله و آخره مطالعه

کرد، و چند جا که بیچاره را سهو و خطای رفته بود به لطف قدیم اصلاح فرمود، و بعضی محلهامناسب تقریر بیتی و رباعی مناسب تحریر بود آن را نیز درین درج کرد...".

مهمترین موضوعاتی که در این کتاب زیر بحث آمده ، بدین قرار است:

مجلس پنجم: در ذکر پیری و مریدی (برگ ۵ الف)
مجلس ششم: در ذکر خرقه (برگ ۶ الف)
مجلس هفتم: در ذکر مقراض(برگ ۶ ب)
مجلس هشتم: در ذکر حلق و قصر(برگ ۸ الف)
مجلس نهم: در ذکر طاقیه (برگ ۸ ب)
مجلس دوازدهم: در ذکر توبه(برگ ۱۲ الف)
مجلس سیزدهم : در ذکر زُهد(برگ ۱۲ ب)
مجلس چهاردهم: در ذکر تقوی(برگ ۱۳ الف)
مجلس پانزدهم: در ذکر مراقبه(برگ ۱۳ ب)
مجلس شانزدهم: در ذکر تفکّر(برگ ۱۴ الف)
مجلس بیست و دوّم:در ذکر لبس جامه صوف(برگ ۲۱ ب)

(۹) اسباب النجات لفرقة العصاة

نام مرتّب : اشرف بن رکن.
تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: این مجموعه نیز مانند" مغز المعانی" از لحاظ موضوعات ترتیب یافته است. تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتار ندارد.
تعداد مجالس: ندارد.

اطلاعات لازم دربارهٔ نسخهٔ خطی در دست :(۲۴)

تاریخ کتابت : ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۷۸ هجری
نام کاتب: حکیم حاجی سید شاه تقی حسن بلخی
تعداد برگها: ۳۸ (۷۶ صفحه)
صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه(پتنه)

مرتب در ضمن سبب تألیف می گوید:

" ... جمله مسموعات را ترک آوردم و آنچه (در) قلم آورده بودند از عزیز(ی) از برای استنساخ بستدم و از اوراق متفرقه بی کم و بیش درین اجزا جمع آوردم و آن را ترتیب دادم و سه

باب و چند فصل بنا نهادم".(۲۵)

کتاب حاضر چنانکه در مقدمهٔ مزبور آمده مشتمل است بر سه باب:

باب اوّل: در ادعیه و تسبیحات اوقات خمسه، و آداب روز جمعه، ونماز عید معظم، و مراسم مکرّم است و بیست و نه فصل دارد.

باب دوّم: در تصفیه و تزکیهٔ دل و در جلب اوصاف محمودات و قلع اوصاف مذمومات است و شش فصل دارد.

باب سوّم: در ترغیب و ترعیب، و وعد و وعید، و در نصیحت مطلوبه و در وعظ مرغوبه است، و هفده فصل دارد.

(۱۰) راحت القلوب (باضمیمهٔ وفات نامه)

نام مرتّب: زین بدر عربی

تاریخ انعقاد مجالس و ترتیب گفتارها: ندارد

" وفات نامه" مشتمل است بر وقایع روز آخر زندگانی شیخ (یعنی ۵ شوال ۷۸۲ هجری).

تعداد مجالس:

(۱) راحت القلوب: ده مجلس

(۲) وفات نامه: یک مجلس

اطلاعات لازم دربارهٔ نسخهٔ چاپی که در دست است:

تاریخ طباعت: ۱۳۲۱ هجری قمری

نام مطبع: مطبع مفید عام، آگره

تعداد صفحات:

(۱) راحت القلوب: ۱ تا ۲۰.

(۲) وفات نامه: ۲۱ تا ۳۱.

صاحب نسخه: کتابخانهٔ بلخیه (پتنه).

مهم ترین موضوعاتی که درین کتاب زیر بحث آمده، بدین قرار است:

مجلس اوّل: در رضا و طلب حق مر خلق را (ص ۲)

مجلس دوّم: حال مبدا و معاد و طریق معرفت این (ص ۴)

مجلس پنجم: در ذکر وحدانیت باری تعالی (ص ۹)

مجلس نهم: آیا هر که به درجهٔ کمال رسد عبادت بر وی فرض نیست؟ (ص ۱۷)

پی نوشتها

۱ - در خود این مجموعهٔ ملفوظات نام مرتّب مذکور نیست. پرفسور سید حسن عسکری در مقاله ای زین بدر عربی را مرتّب" ملفوظ الصفر" گفته ، ولی به هیچ مآخذی در اثبات دعوی خود حواله نداده است(رجوع شود به Syed Hasan Askari, Sufism in Medieval Bihar-ii , patna, p.7.

البته چون در خود " ملفوظ الصفر" مرتّب در یک جا می گوید:" در ملفوظ ششم و یا پنجم این بیچاره نبشته است"(برگ ۱۱ - الف)، و در جای دیگر می‌گوید: در جلد چهارم که از ملفوظات متبرکهٔ خواجهٔ بزرگوار خود عظمه الله مستوفی این بیچاره نبشته است"(برگ ۲۵ -ب) ، گمان و بل یقین می رود که مرتب این مجموعه نیز زین بدرعربی باشد.

۲ - مرتّب، زین بدر عربی، در کتاب دیگر ملفوظات موسوم به " خوان پر نعمت" (ص۲) می گوید:" بعد از اتمام جلد اوّل هم از ملفوظ مخدوم، که نامش " معدن المعانی" شده است، از پانزدهم ماه شعبان عمت میامنه سنهٔ تسع و اربعین و سبعمایة تا آخر ماه شوال سنهٔ احدی و خمسین و سبعمایة در سمع قاصر و فهم ناقص این بیچاره رسید،به اعانت و عنایت توفیق الهی، جل ذکره، چه لفظ عین عبارت و چه معنی آن، در طی کتابت آورده شد". بدین سبب می توان گفت که ترتیب کتاب" معدن المعانی" قبل از ۷۴۹ هجری به وقوع پیوسته است.

۳ - جلد دوّم سه ضمیمه نیز دارد:(۱) مشتمل بر رساله" ارشاد السالکین" (صص ۵۰۱ - ۵۰۴).

(۲) ذکر واقعهٔ آمدن سلطان فیروز شاه به درگاه معظم شیخ در بهار(صص۵۰۵ - ۵۰۷).

(۳) اجازت نامه از جانب مولانا مظفر بلخی به نام شیخ حسین معزّ بلخی(صص ۵۰۷ - ۵۰۸).

4 - Khair-ul-Majalis, edited by khaliq Ahmad Nizami, (Printed at Bombay and published by the Department of History, Muslim University,Aligarh,in 1959)p.3.

۵ - معدن المعانی : ۳۰۰.

۶ - ایضاً: ۴۵۴- ۴۷۱.

۷ - معدن المعانی (نسخه چاپی، مطبع شرف الاخبار ، بهار، ۱۳۰۱ / ۱۸۸۱): ۳ - ۵.

۸ - نسخهٔ مزبوره مجموعهٔ دوّم ملفوظات شیخ موسوم به " خوان پر نعمت" است و ادواردسخو و هرمن اته (Edward Sachau & H.Ethe) ، مرتّبین فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ بودلین، اشتباهاً این نسخه را نسخهٔ " معدن المعانی" دانسته اند.

۹ - مرتّب در آخر مقدمه بیتی از خود آورده که بدین قرار است:

گر جهانی برخورد زین"خوان پر نعمت" مدام

زین مسکین رابس است ار ریزهٔ بخشندازآن

(برگ ۱ - ب)

۱۰ - خوان پر نعمت ، برگ ۱ - الف.

۱۱ - مرتّبین فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ بودلین چنانکه ذکر شد نسخهٔ " خوان پر نعمت" را که دارای این شماره است اشتباهاً نسخهٔ " معدن المعانی" دانسته اند.

۱۲ - بیت ذیل در برگ ۱ - ب بحر المعانی(خطی):

این بحر الهی است، درین کان معانی است
اینجا همگی قوت دل، قوت جانی است

۱۳ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: ۲۱۸.

۱۴ - تاریخ سلسلهٔ فردوسیه: ۲۱۹.

۱۵ - بیت ذیل در برگ ۲ - الف بحر المعانی(خطی):

دردی طلبم زین که به دارین نگنجد
عیشی طلبم زین که در و دین نگنجد

۱۶ - در خاتمه مقدمهٔ کتاب مرتّب قطعه ذیل آورده که در آن نام کتاب و خود مرتّب آمده است.

ازین گنجی که لا یفنی ست یارب — ببخشایش بر اهل عشق کن بخش
طفیل آن همه شیران شهباز — سگ در زین را یک حبه ای بخش

(برگ ۱ - الف)

۱۷ - سید حسن عسکری در (Sufism in Medieval Bihar-ii, Patna, p.7) زین بدر عربی را مرتب دانسته است اما برای اثبات این امر هیچ حواله ای نداده است.

۱۸ - یعنی استان بنگاله که جانب مشرق و پایین تر از بهار است.

۱۹ - سلطان فیروز شاه تغلق دو بار به بنگاله لشکرکشید. موقع اوّل در ذی الحجه ۷۵۴ هجری (نوامبر ۱۳۵۳ میلادی)، و موقع دوّم در ۷۶۰ هجری (۱۳۵۹ میلادی) رجوع شود به
" An Advanced History of India, pp.328 - 329."

ظاهراً این ذکر لشکر کشی در موقع دوّم است .

۲۰ - ملفوظ الصفر (خطی) برگ ۱ - الف.

۲۱ - در ضمن بیان مجلس اوّل مرتّب سال انعقاد مجلس را نیاورده است، عبارت ابتدائی مجلس اوّل بدین قرار است: " روز یکشنبه بیست و یکم ماه شعبان عمّت میا منه"، ولی چون مجالس این مجموعه از ماه شعبان شروع شده به غرّه محرم ۷۷۵ هجری اختتام یابد، به احتمال غالب سال مجلس اوّل ۷۷۴ هجری قمری است.

۲۲ - صاحب سیرت الشرف صفحهٔ ۳۳۳ اشتباهاً این مجموعه را تألیف سید شهاب الدین عماد حالقی دانسته است. سید شهاب الدین مؤلف مجموعهٔ دیگر ملفوظات شیخ موسوم به " مغز المعانی" است.
دربارهٔ مرتّب " مخ المعانی" ناشر نسخهٔ مطبوعه آن کتاب، وصی احمد فردوسی ، در دیباچه می گوید:
"کدام مخّ المعانی" که جامع وی زین العارفین بدر سمائی یقین عارف کامل حضرت مخدوم زین بدر عربی که

مرید برگزیده و خادم خاص حضرت مخدوم جهان است قدس الله سره العزیز"(ص ۲ دیباچه). این نسخه در ۱۳۲۱ هجری قمری در مطبع مفید عام،آگره، به طبع رسید.

۲۳ - اینکه کتاب " مخ المعانی" قبل از وفات شیخ ترتیب یافته از عبارت ذیل ظاهر است:

" این کلمات عالیه و اشارات شافیه که از زبان گوهرفشان پیر بزرگوار خود، شیخ نامدار ، مظهر آثار سنن طریقت، مغز اسرار حقیقت، تاج الاولیا سراج الاتقیا، سلطان العاشقین، برهان المحققین الصالحین، رحمه الله علی المسلمین فی الارض، شفیع المذنبین بحکم الحاکمین المصطفوی، مرشد الانام الی طریق رب العالمین شرف الحق والهدی والدین احمد یحیی منیری متع الله المسلمین بطول بقائه در سمع قاصر و فهم ناقص مسموع و مفهوم گشت"(ص ۲).

۲۴ - نسخهٔ حاضر از نسخهٔ قدیم تری نقل شده است که تفصیل آن بدین قرار است:

" به خطّ بندهٔ ضعیف نحیف ، فقیر حقیر، تراب قدم صغیر و کبیر، حبیب نصر الله، اوراد بندگی قطب المشایخ شیخ شرف الحق والشرع والدین قدس اللّٰه سره العزیز به وقت نماز چاشت روز جمعه به تاریخ بیست و پنجم ماه رجب مرجّب سنه خمس عشرین و تسعمائه مرتب شده". (برگ ۳۴ - الف).

۲۵ - اسباب النجات لفرقه العصاة ، برگ ۱ - الف .

باب دهم

تاریخچهٔ نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قاره
تا وفات شیخ منیری (۷۸۲ هـ/ ۱۳۸۱ م)

فصل اوّل

تاریخچهٔ نثر متصوفانهٔ فارسی در شبه قاره تا وفات شیخ منیری

مطالعهٔ تاریخ سیاسی شبه قاره ظاهر می گرداند که مردم فارسی زبان از اواخر قرن چهارم هجری قمری(اواخر قرن دهم میلادی) در نواحی شمال باختری پاکستان وارد شدند و در اوایل کار در همان نواحی اقامت گرفتند و بدین طریق زبان فارسی در آن نواحی رواج پیدا کرد و عواملی که در قرن پنجم هجری قمری (قرن یازدهم میلادی) در تاریخ سیاسی شبه قاره روی داد به مردم فارسی زبان فرصتی داد تا در نواحی دیگر شبه قاره روند و اقامت مستقلی بگیرند.

به طوری که مهم ترین عواملی که ورود زبان فارسی رابه نواحی دیگر رسانید، سلسلهٔ جنگ‌هایی بود که بین امراء و سلاطین خانوادهٔ غزنوی از یک طرف و فرمانروایان هندویی نواحی مختلفهٔ شبه قاره از طرف دیگر، به وقوع پیوست .

در نتیجهٔ جنگ هایی که بین امیر سبکتگین(۳۶۶ - ۳۸۷ هـ/ ۹۷۶ - ۹۹۸م) و راجا جیپال فرمانروای نواحی پنجاب سابق به وقوع پیوست ، راجا جیپال شکست خورد و تمامت نواحی از حدود کابل تا ناحیهٔ پیشاور تحت فرمان سبکتگین در آمد و او لشکر خود را در پیشاور متعین نمود، تا وظایف حفظ مرزهای سلطنت غزنوی را به انجام برساند، این واقعه در ۳۸۰ هـ/ ۹۹۰م صورت گرفته است.

سبکتگین در ۳۸۷ هـ/ ۹۹۷م وفات یافت و پسر دوّم او موسوم به محمود و معروف به "سلطان محمود غزنوی"، که بعد از وفات پدر جانشین برادر بزرگ گردیده بود سلسلهٔ جنگ های را بین سلطنت غزنین و سلطنت هندویی پنجاب سابق از سر گرفت و جیپال در ۳۹۲ هـ/ ۱۰۱۱م از سلطان محمود شکست خورد و وفات یافت.

بعد از او پسرش آنند پال سه مرتبه از سلطان محمود شکست خورد و پادشاهی او در ۴۰۰هـ / ۱۰۰۹م به خاتمه رسید و تمام ناحیهٔ پنجاب سابق از دست آنها خلاص گردیده و با سلطنت غزنین الحاق یافت.

بعد ازین واقعه بعضی از خانواده های فارسی زبان از نواحی مختلفهٔ سلطنت غزنین رخت سفر بر بستند و در ناحیهٔ پنجاب آمده ، اقامت مستقلی اختیار نمودند و تا آخر دورهٔ سلطنت سلطان محمود غزنوی، که در ۴۲۱ هـ/ ۱۰۳۰م به خاتمه رسید، نواحی دیگر شبه قاره، که فرا تر از پنجاب بود، به تصرف سلطان محمود در آمد و مردم دیگر فارسی زبان نیز به آن نواحی رسیدند و زبان فارسی که در اواخر قرن چهارم هجری قمری (اواخر قرن دهم میلادی) تا ناحیهٔ پیشاور رواج یافته بود در تمام نواحی پاکستان کنونی به اضافهٔ بعضی از نواحی که اکنون در هندوستان است رواجی پیدا کرد.

در قرن پنجم هجری قمری (قرن یازدهم میلادی) بخش بیشتری از نواحی شمالی و شمال

غربی سلطنت غزنین در نتیجهٔ جنگ های متوالی که بین سلاطین غزنوی و سلاجقه اتفاق افتاد، به تصرف سلاطین سلجوقی در آمد، این نوع حوادث سبب شده بود که سلاطین غزنوی چشم از نواحی شمال و شمال مغرب سلطنت بستند و توجهٔ خود را به جانب راه هایی که سلطان محمود در شبه قاره گشاده بود، منعطف نمودند.

در نتیجهٔ وقایع مزبور خانواده های دیگر مردم فارسی زبان از نواحی مختلف سلطنت غزنین برخاستند و در نواحی دیگر شبه قاره اقامت گزیدند.

مدارس برای تدریس زبان فارسی باز شد و کتابخانه ها برای استفاده از ادبیات و علوم در شهرهای بزرگ تأسیس گردید ونه تنها مردم فارسی زبان در رواج دادن زبان فارسی در بسیاری از نواحی شبه قاره که با سلطنت غزنین ملحق شده بود، کوشیدند، بلکه زبان فارسی در ظرف دویست سال یعنی در قرون پنجم و ششم هجری قمری(قرون یازدهم و دوازدهم میلادی) در بین اهالی نواحی مزبور نفوذ یافت و مردم نه تنها به آن زبان به تکلم پرداختند، بلکه سلسلهٔ تصنیف و تألیف و سخن سرایی نیز به زبان فارسی جاری گردید.

باید درین جا اشاره نمود که سلطنت غزنوی در نتیجهٔ هجوم ترکان غزّ در ۵۵۷ هـ/ ۱۱۶۱م در غزنین و در نتیجهٔ هجوم غوریان در ۵۵۲ هـ/ ۱۱۸۶م در لاهور به خاتمه رسید و سلاطین غوری ،که جانشین سلاطین غزنوی شدند، نیز دیر نماندند و پادشاهی آنان در ۶۰۲ هـ/ ۱۲۰۶م در شبه قاره خاتمه یافت.

ولی سپهسالاران غوری بسیاری از نواحی شبه قاره را از دست فرمانروایان هندو گرفتند و درخاتمهٔ سلطنت غوریه در ۶۰۲ هـ/ ۱۲۰۶م سلطنت دهلی به دست سپهسالاران مزبور تأسیس گردید که تا ۹۳۲ هـ/ ۱۵۲۶م دوام داشت.

دورهٔ سلاطین دهلی دورهٔ رواج و پیشرفت زبان فارسی در شبه قاره بود. صدها کس از نواحی غزنین و ماوراء النهر وارد سرزمین شبه قاره گردیدند و در توسعهٔ زبان فارسی کوشیدند. نه تنها مردم نواحی غزنین و ماوراء النهر ، که به شبه قاره آمدند، خدمت به زبان فارسی کردند و بسیاری از تألیفات گرانبهای خود را به یادگار گذاشتند، بلکه در خود سر زمین وسیع و عریض شبه قاره مردمانی به وجود آمدند که ذوق و علاقهٔ خاصی به زبان و ادبیات فارسی داشتند و عمر را در خدمت به آن صرف نمودند.

اگر به شرح همهٔ تألیفاتی که در نتیجهٔ مساعی مردم فارسی زبان در دورهٔ سلطنت دهلی به وجود آمدند، بپردازیم، سخن به درازا می کشد و موضوع طولانی می گردد، بنابرین توجهٔ خوانندگان عزیز خود را به تألیفاتی منعطف می نمائیم که در ادوار خانواده های غزنوی و غوری و سلاطین دهلی و از تاریخ وفات شیخ هجویری تا وفات شیخ (۴۶۵ - ۷۸۲ هـ/ ۱۰۷۲ - ۱۳۸۱م) (یعنی در ظرف سیصد و هشت سال) تنها در موضوع " تصوف" در نثر به وجود آمد.

ناگفته نماند که در شبه قاره درین مدّت طولانی، که شرح آن در فوق گذشت بالعموم چهار قسم تألیف در موضوع تصوف در نثر به وجود آمد:
(الف) تألیفات مستقلی در موضوع تصوف
(ب) مکتوبات در توضیح مسائل تصوف
(ج) رسائل در شرح مسائل تصوف
(د) ملفوظات بزرگان صوفیه
اینک به شرح بعضی از مهم ترین آن کتابها می پردازیم:

کشف المحجوب

تألیف شیخ ابو الحسن علی بن عثمان الهجویری (متوفی بعد از ۴۶۵ هـ/۱۰۷۲م) است. یکی از مهم ترین تألیفاتی که در دورهٔ قبل از حیات شیخ در موضوع تصوف به وجود آمده کشف-المحجوب است. این کتاب اولین تألیفی است که در موضوع تصوف در نثر فارسی نوشته شده است.
شیخ هجویری در سبب تألیف کتاب می گوید که " این کتاب را "کشف المحجوب" نام کردم مراد آن بود که تا نام کتاب ناطق باشد برآنچه اندر کتابست مر گروهی را که بصیرت بود، چون نام کتاب بشنوند، دانند که مراد از آن چه بوده است و بدانکه همه عالم از لطیفهٔ تحقیق خداوندی محجوب اند به جز اولیای خدای تعالی عزّ و جل و عزیزان درگاهش و چون این کتاب اندر بیان راه حق بود و شرح کلمات و کشف حجب بشریت ، جز این نام وی را اندر خور نبود و به حقیقت کشف هلاک محجوب باشد همچنانکه حجاب هلاک مکاشف. (۱)
و جای دیگر در همین موضوع می گوید که " من این کتاب مر آن را ساختم که صقال دلها بود که اندر حجاب غین گرفتار باشد و مایهٔ نور حق اندر دل شان موجود باشد، تا به برکت خواندن این کتاب آن حجاب برخیزد و به حقیقت معنی راه یابند و باز آنانکه هستی ایشان را عجمت از انکار حق و از ارتکاب باطل بود، هرگزراه نیابند به شواهد حق و از این ایشان فائده نباشد". (۲)
ابواب مهمهٔ کتاب بدین قرار است:
(۱) باب اثبات العلم
(۲) باب الفقر
(۳) باب التصوف
(۴) باب مرقعه داشتن
(۵) باب اختلافهم فی الفقر و الصفوه
(۶) باب بیان الملامت

(۷) باب ذکر ائمتهم من الصحابه والتابعین
(۸) باب فی ذکر ائمتهم من اهل البیت
(۹) باب ذکر اهل الصفه
(۱۰) باب فی ذکر ائمتهم من اتباع التابعین الی یومنا
(۱۱) باب فی ذکر ائمتهم من المتأخرین
(۱۲) باب فی ذکر رجال الصوفیه من المتأخرین علی الاختصاراهل البلدان
(۱۳) باب فی فرق فرقهم و مذاهبهم و آیاتهم و حکایاتهم
(۱۴) باب فی مکتبهای صوفیه عقاید و اقوال و نظریات آنها

بقیه کتاب مشتمل است بر شرح مسایل دینی و عرفانی مثل معرفت الهی و توحید و ایمان و ارکان شریعت و آداب معاشرت و بر شرح اصطلاحات صوفیه .

کتاب کشف المحجوب مورد توصیف و تمجید هر طبقهٔ مردم دانا بوده است. مولانا جامی در " نفحات الانس " می گوید:

کشف المحجوب " ازکتب معتبرهٔ مشهوره درین فن (تصوف) است و لطائف و حقائق در آن کتاب جمع کرده است"(۳)

شاهزاده داراشکوه در" سفینة الاولیا" می گوید:

" حضرت علی هجویری را تصنیف بسیار است، اما کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچ کس را بر آن سخن نیست و مرشدی است کامل ، درکتب تصوف به خوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده".(۴)

ملک الشعرابهار عقیدهٔ خود را دربارهٔ این کتاب بدین طریق اظهار داشته است:

" کتاب نفیسی ازو (شیخ ابو الحسن علی) باقی است که در فارسی بی نظیر است و به زبان فارسی بسیار ساده و به سبک قدیم تألیف شده است".(۵)

طوالع الشموس

تألیف قاضی حمید الدین ناگوری(متوفی در ۶۴۳ هـ/ ۱۲۴۵م) است.که مرید شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بود.

شیخ عبد الحق محدّث دهلوی دربارهٔ او می گوید:" قاضی حمید الدین را تصانیف بسیار است به زبان عشق و ولوله سخن می کند".(۶)

و دربارهٔ کتاب " طوالع الشموس" اضافه می کند:" از تصانیف مشهور اوست در وی شرح اسمای حسنی می کند و سخنان بلند و به دل نزدیک".(۷)

در جایی دیگر دربارهٔ موضوع این کتاب می گوید:" حقیقت آنست که اختصار و انتخاب از آن کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متعسّر است، جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده".(۸)

" طوالع الشموس" مشتمل است بر دو جلد در شرح نود و نه نام باری تعالی و مادر ذیل پاره ای از عنوان اوّل را" در شرح اسم هو" به عنوان نمونه می آوریم:

" هو حرف اشارت است و اشارت به مشاهده بود. چون موجودی در نظر آید، یا از وی خبر آید از بعد آن. چون از وی فعلی که لائق او بود دیده شود، در عرف گویند" او کرد" و بس نکو کرد چنانکه خلیل صلوات اللّه و سلامه علی نبینا و علیه چون روی از نیرات بگردانید، و تَبرِیهٔ از کل ظاهر کرد که انّی بری ممّا تشرکون" روی دل به محبوب جان آورد و جهّت و جهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً" از بعد تبرای انّی بری و تولای و جهّت و براگفتند الی من توجهّت فقال الی ربی الذی هو یطعمنی و یسقین. این اشارت اگرچه از مقام تفرقه بود حروف اضافات دلیل این سخن است. اما در طلب مشارالیه جمع شد ودر صفهٔ بار خلت شمع شد در حال در سلوک آمد انّی ذاهب الی ربّی ".(۹)

نظام الدین حاجی غریب یمنی در " لطائف اشرفی" که مجموعهٔ ملفوظات سید جهانگیر اشرف سمنانی است، دربارهٔ " طوالع الشموس " می گوید:

" طالع شموس که مطلع شموس حقائق و منبع کیبوس دقائق است از وی سرزده، که آن مقدار معارف و عوارف که از طوالع طالع می گردد، در دیگر کتاب یافته نمی شود"(۱۰)

اصول الطریقه

تألیف شیخ حمید الدین صوفی ناگوری (متوفی ۶۷۳ هـ/ ۱۲۷۴م)است. شیخ عبد الحق محدث دهلوی دربارهٔ شیخ حمید الدین صوفی ناگوری و کتاب " اصول الطریقه" می گوید که " وی از متقدمین مشایخ هند است... او را تصنیفات و مکتوبات بسیار ست و اشعار نیز دارد و اشهر تصنیفات او " اصول الطریقه" است".(۱۱)

ما در ذیل عبارت مختصری از این کتاب به عنوان نمونه می آوریم:

" مردان راه، که روی ایشان به درگاه است، سه طایفه اند، چنانکه در کلام مجید آمده است : "الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات، معذورانند و مشکورانند وفانیانند".

معذوران کیانند؟ آنها که بعد الایمان بالله و اقرارهم بالتوحید به حضرت حاضر نیایند و اگر آیند و آهسته آیند، و از خطاب " سارعوا" غافل باشند.

و مشکوران کیانند؟ آنها که به ایمان هم عنان آیند به اقرار هم رکاب.

" فانیان: آنها که خطاب" الست بربکم" به یاد دارند و جواب این که " قالوا بلی" فراموش نکرده‌اند و درین جهان پیش از دعوت به حکم خطاب ازلی و جواب لم یزلی اجابت کرده در بدایت کار به طلب نهایت اسرار بر آمده، ازین ها بسیار بودند، پوشیده رفته اند و کسی نام ایشان ندانسته است و نشان ایشان نشناخته و تنی چند را که بشناخته اند به تعریف خواجهٔ ما محمد رسول اللّٰه بشناختند و اگر نه نام و نشان ایشان کس ندانستی و نشناختی...".(۱۲)

نزهت الارواح

تألیف شیخ حسین بن عالم ابن ابی الحسن الحسینی معروف به امیر حسینی هروی (متوفی بعد از ۷۲۰ هـ/ ۱۳۲۰م)است. درین کتاب مؤلف در نثر رنگین و نظم شیرین مطالب لطیف تصوف را در بیست و هشت فصل شرح داده است.

ما در ذیل عنوانات فصول را می آوریم و در آخر متن یک فصل را نقل می کنیم:

فصل اوّل: در ابتدایی سلوک
فصل دوّم : در معرفت و سلوک
فصل سوّم: در مقامات سلوک
فصل چهارم: در نصیحت سالک
فصل پنجم: در بدو خلقت
فصل ششم : در بیان وحدت
فصل هفتم: در تجرید سالک
فصل هشتم: در قاعدهٔ طریقت
فصل نهم: در کمال استغناء
فصل دهم : در آغاز فطرت
فصل یازدهم : در بیان اختلاف حالات
فصل دوازدهم : در بیان دل
فصل سیزدهم : در تصفیهٔ دل
فصل چهاردهم: در دیباچهٔ عشق
فصل پانزدهم: در حقائق عشق
فصل شانزدهم: در حیرت عشق

فصل هفدهم: در بیان عشق
فصل هجدهم : در مخاطبهٔ نفس
فصل نوزدهم : دربیان معاملات
فصل بیستم : در جدو اجتهاد
فصل بیست و یکم: در صحبت و مطابعت
فصل بیست و دوّم : در ترک محبت خلق
فصل بیست و سوّم: در تسلیم و صبر
فصل بیست و چهارم : در کشف معانی سلوک
فصل بیست و پنجم : در ارشاد و انتباه
فصل بیست و ششم : در اشارت دهل طریقت
فصل بیست و هفتم : در بنایت اهل طریقت
فصل بیست و هشتم : در ختم کتاب

اینک متن فصلی از کتاب نزهت الارواح :
" دل را قلب از آن خوانند که گردان است گرد اننده . این حرفی گرداننده ، او را طلب کن زیرا که تو نظر بر گشتن داری، دل برگشتن داری (نظم).

دل برای دوست خواهد مرد راه	تا توانی دوست بهر دل مخواه
نافه بهر مشک می جوئی رواست	مشک را از بهر نافه کس نخواست

جوانمرد صاحب دل را همیشه خون جگر قوت است، آجر آتش قیمت کننده یاقوت است. دل خلق آهن است، و دل عاشق زرعین. آن درمیان دست و پا این بین الاصبعین . پهلو راست نشین تا به دل برسی. در پهلو چپ نیابی. از هرکه پرسی دل مدینه است پر از لطایف لا بل کعبه است عشق در وطایف دلی که از هر دو عالم بری است نه آن گوشت پارهٔ صنوبری است(نظم):

دلی که دُلدل میدانکبریاباشد	نه در طریق هوا مرکب ریاباشد
دلی که درنظرش هیچ خس نیابد راه	حدیث نیک وبدش نقش بوریا باشد

دل بادشاه است و جوارح رعیت او، و امّا چون خبر یابد از معّیت او ای بی خبر!تو با او نه او با تست. جهد کن تا به خود برسی و این معنی از خود پرسی(نظم).

چــه یــابی تــا زخــود در پیچ و تــابی نیــابی خــود مگــر خــود را بیــابی
یگانه شو ز خود کاینجا دوئـی نـیست طـلسمت را بـهم زن جـادویی نـیست

حقیقت دل را در دل نهاده اند. نقطهٔ علم راعلم آن نقطه نداده . چون مهر بر درم منشین که قلب شوی" وقتی سره کردی که صاحب قلب شوی. عجب حالی است، سیم نا سره را قلب می‌خوانند و دل بدین درستی را نیز قلب می گویند. نمی دانم تا چـه حکـمت است بـاری یکـی را بـه دست می‌گردانند و یکی را به انگشت و هر دو را به هر حالیکه هست می شکنند. امّا شکستن هریک به موجب ردّ و قبول است این حکایت نه لایق هر بو الفضول است .مثنوی.

یکــی در چــار سو گشـته بـهر دست یکـی هـر دو جهـان نـادیده در دست
یکــــی ســودا زده در کــوی و بــازار یک از ســود و زیــان خــود بـه آزار

اگر دل را بیابی زنهار به این آتش ندهی . ای بی خبر ! تو مصر جامعی، ندهی، هر کـه در جوهر شناسی هنوز خام است یاقوت راگمان برد که سنگ رخام است سخن صاحبدلی است قلب ان عصیته عصیت الله (نظم).

گــــر تـــو داری دم شنـــاسائی
مشک با حنظل از چه می سائی؟

شنیده ای که گفته اند " الوقت سیف قاطع" . این تیغ درمیان نهند امّا چون نماند مرد صاحبدل به آدمیان نماند، تا تو در وقت می نگری ازو زاده ای. اگر در وقت تو نگرد آزاده ای . مبتدی زادهٔ وقت است و وقت زادهٔ منتهی ، تا تو نپنداری که این سخن است میان تهی. (مثنوی).

ز پـرده مـرا کـرد اشارت سـروش بلندی گرفت این حکایت خـموش
کــه آن مــرغ کـانجا پـرو بـال زد دم لی مـع اللـه دریــن حـال زد

اگر موحّدی انباز میار، یعنی هر چه نفی کردی با زمیار".(۱۳)
وبقیهٔ تألیفات امیر حسینی هروی از جمله طرب المجالس و روح الارواح وغیره نیز در همین موضوع و دارای همین سبک است.

شمائل انقیا و دلائل اتقیا

تألیف خواجه رکن الدین بن عماد الدین کاشانی (متوفی ۷۳۸ هـ/ ۱۳۳۷م) است و یکی از مهم ترین تألیفاتیست در موضوع تصوف که در آن دوره نوشته شده است.این کتاب منقسم است در چهار قسم ذیل:

قسم اوّل : دربیان افعال حسنۀ اصحاب طریقت و مقامات سالکان و مرادات مریدان و مطالب طالبان عجائب و دقایق آن.

قسم دوّم : دربیان احوال ارباب حقیقت از انبیاء و اخصّ اولیاء بیان معانی مقام و حال و وقت و مقام.

قسم سوّم : در اوصاف وجود و ذات بی کیفیت وکم حضرت الوصیت و چگونگی موجودات دیگر و بیان ازل و ازال و ابد وآبادو لطائف و غرائب امر و حکم و قضا و قدر.

قسم چهارم : متضمن خلقت و اوصاف مهتر آدم و فضائل آدمیان و امیدواری ها در باب بندگان گناه‌گاران و عنائت و علت حضرت غفّار.

و چهار قسم فوق مشتمل است بر نود و یک باب که مؤلف آن را " بیان" می گوید. مؤلف در دورۀ تألیف این کتاب تقریباً به دویست کتاب مهّم تصوف مراجعه نموده است، که اسامی آنها در دیباچۀ کتاب مندرج است.

او در ضمن هر مسأله تصوف از آیات کلام الله مجید و احادیث رسول (ص) و اقوال بزرگان و اولیاء استشهاد نموده است. دربارۀ کتاب خود می گوید:

" اگر کسی را در روایتی نزاع افتد و در مقدمه و کلمه شبه بر خاطر گذرد در کتب و نسخ مذکور نظر فرماید، تا به تحقیق و تیقّن انجامد".(۱۴)

سلک السلوک

تألیف خواجه ضیاء الدین نخشبی (متوفی ۷۵۱ هـ/ ۱۳۵۰م) است.مؤلف اصلاً از نخشب در ماوراء النهر بود و از آن جا مهاجرت نمود به شبه قاره وارد گردید و در شهر معروف بداون زیست. شیخ عبد الحق محدث دهلوی دربارۀ او می گوید:" دربدایون بود، در زاویۀ خمول به کار خود مشغول".(۱۵)

دربارۀ تألیفات او می گوید:" تصنیفات بسیار دارد، مثل سلک السلوک و عشره مبشره و کلیات و جزئیات و طوطی نامه و نظائر آن".(۱۶)

شیخ عبد الحق عقیدهٔ خود را دربارهٔ سبک تألیفات او بدین طریق اظهار می نماید: " همهٔ تصنیفات وی در آن مرتبه که هستند متشابه و متشاکل واقع شده اند و سلک سلوک او به غایت کتاب شیرین و رنگین است به زبانی لطیف مؤثر مشتمل بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان". (۱۷)

کتاب" سلک السلوک" مشتمل است بر صدو پنجاه و یک " سلک "و نام این کتاب به همین مناسبت" سلک السلوک" آمده است. ما در ذیل " سلک اوّل" کتاب را به عنوان نمونه می آوریم:

" بررای انور اصحاب دقائق و بر ذهن اطهر ارباب حقایق مخفی نیست، و مطوی نه، که هر علمی را اصطلاحی است تا کسی را بر اصطلاح علمی اطلاع کلّی نباشد ضابطهٔ حقایق و مالک دقایق آن علم به تمامی نتواند شد.

اکنون بدان که یکی از اصطلاحات علم طریق توبه است و التوبه اصل کل مقام وهی مفتاح کل حال وهی اول المقدمات وهی بمثابة الارض للبناء فمن الارض لا بناء له و من لا توبة له لا حال له و لا مقام له.

چون توبه اصل کل مقام شد پس اگر کسی خواهد که صاحب مقامات شود، باید که اوّل در زلف نو عروس توبه زند، و برتائب واجب و اولیٰ تر است که گناه را بعد از توبه چنان دشمن دارد که پیش از توبه دوست داشتی، قال یحیی بن معاذ : زله و احده لتائب بعد التوبه اقبح من سبعین زله قبلها.

و توبه در همه وقت محمود است چه در حال شیب و چه در حال شباب. چنین گویند وقتی مردی در حالت پیری توبه کرد. او راگفتند تو در توبه هم تعجیل کردی و هم آهستگی نمودی ، آنکه آهستگی کردی آن بود که توبه را تا پیری تأخیر داشتی و این تعجیل که نمودی آنست که پیش از مرگ توبه کردی.

عزیز من ! کسی که توبه نکند و با آلودگی گناه خواهد که به خور مغفرت مبخّر شود و به عطر مرحمت معطّر گردد، او بدان ماند که کسی در مزبله تا حلق فرو رفته شود و همچنان سرو پا آلوده در دکان عطار رود و گوید ای عطار! عطری داری که سرو پای مرا معطر کند گوید: من عطر دارم اما ترا آن شکل کجا که عطر را استعمال توانی کرد او می گوید: چکنم که مستحق آن عطر گردم؟ عطار گوید: اوّل برو اشنانی و صابونی بخر بعده در حمام رو و سرو جامهٔ خود را ازین آلودگی نیکو بشو، آنگه بیا، مستحق عطر من گردی.

بشنو بشنو عزیز من! سالک نیز چون طالب عطر مغفرت شود باید که اشنان انتباه و صابون ندامت به دست آرد بعده در حمّام خوف و خشیّت در رود و به آب توبه و حیا سرو پای خود را نیکو بشوید و عمامهٔ وفا بر سر نهد و درعه اخلاص در بر افگند، چون خود را همچنین گردانید: طیب الله تعالی قلبه یطیب مسک الهدایه و نسیم کافور العنایه ثم اجلسه علی سریر الوداء مربعا علی نمارق القرب متکیا.

بشنو بشنو امام شافعی(رح) را که در دریای شریعت و طریقت بود. چون بعد از فوت در خواب دیدند فقیل له ما فعل الله تعالی بک قال اجلسنی علی کرسی من ذهب و نشر علی النوا والرطب.

نخشبی هر که نقد توبه نیافت تو ندانی که او پشیزی برد
چه توان برد زین مقام، ولیک هر که با توبه رفت، چیزی برد"(۱۸)

جزئیات و کلیات

جزئیات و کلیات خواجه ضیاء الدین نخشبی دارای همان سبک است که از آن " سلک السلوک" اوست و این نیز مشتمل بر نثر و نظم است مؤلف اعضای ظاهری و باطنی بدن انسان را که شریف ترین مخلوق خدایتعالی است، شرح داده و امور روحانی را، که بسته به هر یکی از اعضای اوست، توضیح داده است.

کتاب جزئیات و کلیات منقسم است بر چهل باب که مؤلف آن را " ناموس" می گوید و بدین سبب این کتاب به" چهل ناموس" و " ناموس اکبر" نیز موسوم است.

(ب) مکتوبات

دربارهٔ قسمت مکتوبات می توان گفت که مکتوباتی از بزرگان صوفیه،که قبل از شیخ زیسته‌اند، به صورت مجموعه کمتر به دست رسیده است و ذکر بیشتری از آنها ضمن شرح احوال آنان در بعضی از تذکره های صوفیه آمده است و اینک ما اشاره به بعضی از مکتوبات فوق می‌کنیم :
۱ - مکتوبات شیخ شرف‌الدین بوعلی قلندر پانی پتی (متوفی ۷۲۴ هـ/ ۱۳۲۴م)به نام اختیار الدین.
۲ - مکتوبات قاضی حمید الدین ناگوری(متوفی ۶۴۳ هـ/ ۱۲۴۵م).
۳ - مکتوبات شیخ حمید الدین صوفی ناگوری(متوفی ۶۷۳ هـ/ ۱۲۷۴م).
۴ - مکتوبات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان (متوفی ۷۸۵ هـ/ ۱۳۸۳م)

مکتوبات شیخ شرف بو علی قلندر پانی پتی

شیخ عبد الحق محدث دهلوی درباره مجموعهٔ مکتوبات شیخ شرف الدین پانی پتی می

گوید:" او را مکتوب است به زبان عشق و محبت، مشتمل بر معارف و حقایق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی. جملهٔ آن به نام اختیار الدین می گویند".(۱۹)

مفتی غلام سرور لاهوری دربارهٔ همین مجموعه می گوید:" مکتوبات وی که به نام اختیار الدین مرید خود تحریر کرده است کتابی است جامع علوم توحید".(۲۰)

در ذیل عبارتی از یک مکتوب شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی می آوریم:

" ای برادر! چون عنایت درکار توکنند و جذبه در تو نهندو ترا از توئی تو بربایند، آنگاه عشق در تو آید و جلوهٔ حسن بر تو بنماید. چون حسن را دانسته باشی، معشوق بشناسی و عاشق معشوق شوی و زمانی که معشوق از عاشق رسانید، بر آن کار کنی سنت معشوق و فریضهٔ عاشق بر پای داری آنگاه شناخته باشی معشوق را از عاشق.

"ای برادر! معشوق را هم به صورت تو آفریده اند و میان شما فرستاده اند، تا دعوت کند به راه راست.

"ای برادر! باری عز و جل بهشت و دوزخ آفرید و حکم بر آن کرد که هر دو را پر خواهم کرد. معشوق را با عاشقان او در بهشت خواهم آورد شیطان را با پیروان او در دوزخ خواهم انداخت.

"ای برادر! در بهشت و دوزخ کسی نیست جز عاشق .از حسن عاشق هر دو پیدا شدند، و هر دو مقام غیر نخواهد بود. بهشت مقام وصال است با دوستان و دوزخ جای فراق است پر دشمنان، فراق برای کافران و منافقان خواهد بود و وصال برای عاشقان و محبّان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم.

ای برادر! چشم دل بکشا، و نیکو ببین، و بدان که عاشق از معشوق خود برای توجه ها آفرید و چه تماشا پیدا کرد؟. حسن خود بر هر درختی نهاد و میوه های گوناگون آفرید. در هر میوه مزهٔ دیگر نهاد. آن درخت را نه خبر خود نه خبر ازگل، و نه خبر از میوه . نی پرُ شکر برای تو آفرید و آن را خبر از شکر نه . آهو را مشک در ناف نهاد و آن برای تست،آهو را خبر از مشک نه. عنبر را ازگاو پیدا کرد برای تو، گاو را خبر از عنبر نه. زباد ازگربه پیدا کرد برای تو، گربه را خبر زبادنی . کافور را از درخت پیدا کرد برای تو، درخت را خبر از کافور نه. صندل از برای تو آفرید و صندل را خبر از خود نه.

ای برادر! عاشق شو هر دو عالم را حسن معشوق دان که خود را حسن معشوق خوان. عاشق از عشق خود ملک وجود تو ساخت تا جمال حسن در آئینهٔ تو ببیند و ترا محرم اسرار بداند " الانسان سرّی " در شانِ تو آمد. عاشق شو حسن را دائم ببین و بشناس دنیا را و عقبی را. بدان که عقبی ملک محمد صلی الله علیه و سلم و دنیا ملک شیطان . هر دو را در یاب که برای که و برای چه آفرید ه اند و چه خواهند کرد".(۲۱)

مکتوبات شیخ حمید الدین صوفی ناگوری

دربارهٔ مکتوبات او شیخ عبد الحق محدث دهلوی می گوید: " او را با شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است".(۲۲)

و او مکتوبی به شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر نیز نوشته است که مختصری از عبارات آن در " اخبار الاخیار" آمده است.(۲۳)

اینک عبارتی از مکتوب او به نام شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی :

" با طباق مشایخ و به مقتضی نصوص و احادیث دنیا و متاع آن مانع وصول به حضرت مولی است سبحانه و تعالی و چون شنیده می شود که بعضی از مشایخ عصر ما حظّی وافر از آن دارند و باوجود آن خوارق و کرامات نیز از ایشان ظاهر می شود، این مسکین را درین باب حیرت زیاده می‌گردد. اگر ایشان لطف فرموده ازین اشکال گره بکشایند، عین عنایت باشد".(۲۴)

مکتوبات قاضی حمید الدین ناگوری

قاضی حمید الدین ناگوری نیز مانند مشایخ دیگر آن دوره مکاتبت و مراسلت با مشایخ عصر خود داشته واین امر از واقعه ای که شیخ عبد الحق محدث دهلوی درکتاب " اخبار الاخیار" از "فوائد الفواد" آورده است به اثبات می رسد اینک تفصیل آن :

" حکایت شیخ فرید الدین افتاد قدس سره و ذوق گرفتن ایشان از استماع. فرمود که وقتی ایشان خواستند که سماع بشنوند، قوال حاضر نبود. بدر الدین اسحاق را علیه الرحمه فرمودند که آن مکتوبی که قاضی حمید الدین ناگوری فرستاده است بیارید شیخ بدر الدین رفت و خریطه که در وی مکتوبات و رقعات جمع کرده بودند، پیش نهاد و دست انداخت . اول همان مکتوب به دست آمد، آن را به خدمت شیخ آورد. شیخ فرمود که ایستاده بخوان . آن مکتوب خواندن گرفت.

مکتوب این بود که" فقیر ضعیف نحیف محمد عطا(۲۵) که بندهٔ درویشان است و از سرو دیده خاک قدم ایشان".

شیخ چون این قدر بشنید یک حالی و ذوقی پیدا شد بعد از آن این رباعی هم یاد کردند، که در مکتوب بود.

رباعی

آن عقل کجا که در کمال تو رسد؟ آن روح کجا که در جلال تو رسد؟

گیرم که توپرده برگرفتی زجمال آن دیده کجاکه در جمال تورسد" (۲۶)

مکتوبات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان

مجموعهٔ مکتوباتی که مخدوم جهانیان به نام تاج الدین معین سیاه پوش و در جواب بعضی استفسارات او مرقوم فرموده و موسوم است به " مقررنامه" محتویات این مکتوبات بر بعضی از مسایل تصوف مشتمل است.

کتاب "مقررنامه" مشتمل است بر چهل و دو مکتوب و در سنهٔ ۷۷۶ هـ/ ۱۳۷۴م ترتیب یافته است.

(ج) رسائل

درین دورهٔ طولانی رسائلی که محتویات آن مربوط به موضوعات تصوف باشد، نیز به وجود آمده است، ولی از میان آنها رسائلی ، که دارای اهمیت مخصوص باشد، بسیار کم است.

اینک اسامی بعضی از رسائل :

(۱) رسالهٔ آفاق و انفس ، تألیف خواجه معین الدین حسن چشتی (۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۶م).

(۲) رساله درکسب نفس ، تألیف خواجه معین الدین حسن چشتی.

(۳) حکم نامهٔ شیخ شرف الدین ، تألیف شیخ شرف الدین بو علی قلندرپانی پتی .(۲۷)

(۴) رسالهٔ غریب ، تألیف خواجه رکن الدین عماد کاشانی (متوفی بعد از ۶۳۸ هـ/ ۱۳۳۷م).

(د) ملفوظات

مهم ترین آثاری که در نثر متصوفانه از دوره های ما قبل شیخ منیری باقی مانده کتب ملفوظات بزرگان و صوفیه است و این نوع کتابها اگرچه تألیف خود بزرگان نیست، ولی محتویات آنها مشتمل بر گفتار های آنان است و موضوعات گفتار ها همه مربوط به توضیح انواع مسائل تصوف است و در بعضی از ملفوظات بزرگان علاوه بر مسائل تصوف به مسائل دیگری در فقه اسلامی نیز عنایت کرده اند.

فهرست اسامی مجموعه های ملفوظات را در ذیل می آوریم:

۱ - انیس الارواح (ملفوظات خواجه عثمان هارونی) منسوب به خواجه معین الدین حسن چشتی (متوفی ۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۶م).

۲ - دلیل العارفین (ملفوظات خواجه معین الدین حسن چشتی) مرتبه خواجه قطب الدین بختیار

کاکی (متوفی ۶۳۳ هـ/ ۱۲۳۶م).
۳ - فوائد السالکین(ملفوظات خواجه قطب الدین بختیارکاکی) مرتبه شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر (متوفی ۶۶۴ هـ/ ۱۲۶۵م).
۴ - کنوز الفوائد (ملفوظات شیخ صدر الدین عارف ملتانی)مرتبه خواجه ضیاء الدین .
۵ - راحت القلوب(ملفوظات شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر)مرتبه شیخ نظام الدین اولیاء(متوفی ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۵م).

۶ - اسرار الاولیا (ملفوظات شیخ فرید الدین گنج شکر) مرتبه شیخ بدر الدین اسحاق.
۷ - فوائد الفوأد(ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء) مرتّبه امیر حسن علا سجزی (متوفی در ۷۳۷ هـ/۱۳۳۷م).
۸ - افضل الفوائد(ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء) مرتّبه امیر خسرو دهلوی (متوفی در ۷۲۵ هـ/ ۱۳۲۵م).
۹ - راحت المحبّین(ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء) مرتبه یکی از مریدین که نامش معلوم نیست.(۲۸)
۱۰ - انوار المجالس (ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء) مرتّبه خواجه محمد بن شیخ بدرالدین اسحاق .(۲۹)
۱۱ - تحفة الابراروکرامة الاخیار(ملفوظات شیخ نظام‌الدین اولیاء)مرتّبه خواجه عزیزالدین صوفی.(۳۰)
۱۲ - حصول الوصول (ملفوظات شیخ برهان الدین غریب متوفی در۸۳۸ هـ/ ۱۳۳۷م). (۳۱) مرتبه خواجه عماد الدین کاشانی .
۱۳ - احسن الاقوال (ملفوظات شیخ برهان الدین غریب) مرتّبه خواجه حماد الدین بن عماد کاشانی .
۱۴ - نفائس الانفاس(ملفوظات شیخ برهان الدین غریب)مرتبه خواجه رکن الدین بن عماد کاشانی.
۱۵ - هدایت القلوب (ملفوظات شیخ برهان الدین غریب) مرتّبه شیخ حسین .
۱۶ - خیر المجالس (ملفوظات خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی متوفی در ۷۵۷ هـ/ ۱۳۵۶م)مرتبه مولانا حمید قلندر.
۱۷ - مفتاح العاشقین (ملفوظات خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلی متوفی در ۷۵۷ هـ/ ۱۳۵۶م) مرتّبه مولانا محب الله .
۱۸ - سراج الهدایه (ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان (متوفی ۵۸۵ هـ/ ۱۳۸۳م) مرتّبه احمد برنی.

۱۹ - جامع العلوم(ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان) مرتّبه ابو عبد الله علاءالدین علی بن سعد بن اشرف دهلوی.
۲۰ - خزانة الفوائد الجلالیه (ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان) مرتّبه احمد المدعو به بهاءبن حسن بن محمود بن سلیمان تلبنی.
۲۱ - جواهر جلالی (ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان) مرتّبه فضل الله بن ضیاء-العباسی.

اینک مختصری از مختصّات بعضی از کتب ملفوظات مزبوره در ذیل نقل می شود:

(۱) دلیل العارفین

مجموعهٔ ملفوظات خواجه معین الدین حسن چشتی است که آن را مرید و سجّاده نشین او خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی ترتیب داده است.
شیخ عبد الحق محدث دهلوی دربارهٔ خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی می گوید: "خلیفهٔ بزرگ خواجه معین الدین چشتی است. از اکابر اولیاء و اجلّهٔ اصفیا است. قبولی عظیم داشت و به غایت ترک تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت در یاد مولی".
دربارهٔ دلیل العارفین می گوید:" از کلمات قدسی سمات او (یعنی خواجه معین الدین حسن-چشتی) است که در " دلیل العارفین " خواجه قطب الدین بختیار اوشی از ملفوظات خواجه قدس-سرّه جمع کرده".
این کتاب مشتمل است بر گفتار های که خواجه معین الدین حسن چشتی در دوازده مجلس فرموده است و مرتب آن گفتار های مزبور را در چهار باب آورده وباب را " قسم" نامیده است، و آن چهار قسم بدین قرار است:
قسم اوّل : در فقر و صواب
قسم دوّم: در مکتوبات و تسبیح
قسم سوّم: در اوراد و جز آن
قسم چهارم : در سلوک و فوائد آن
مجلس اوّل در روز پنج شنبه پنجم ماه رجب سنهٔ ۵۱۴ هـ منعقد شده و در مجالس دیگر فقط روز انعقاد یاد شده است و تاریخ مذکور نیست.

(ب) فوائد السالکین

مجموعهٔ ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی است که مرید و خلیفه او خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر ترتیب داده است.

این کتاب مشتمل است بر گفتار های هفت مجلس و محتویات آن مربوط است به بعضی از مسائل تصوف.

(ج) کنوز الفوائد

مجموعهٔ ملفوظات شیخ صدر الدین عارف ملتانی است مرتب این مجموعه خواجه ضیاءالدین است، که مرید وی بوده است.

شیخ عبد الحق دربارهٔ این مجموعه می گوید که "کنوز الفوائد از ملفوظات شیخ صدر الدین است که یکی از مریدان او به نام خواجه ضیاء الدین جمع کرده است(۳۲).

(د) راحت القلوب

مشتمل است بر گفتار های شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر، که مرید و خلیفهٔ وی شیخ نظام الدین اولیاء ترتیب داده است، علاوه بر شرح مسائل تصوف در آخر این کتاب اوراد وتعالیمی نیز آمده است که بزرگان سلسلهٔ چشتیه به مریدان خود تلقین می کرد.

(هـ) اسرار الاولیا

این کتاب مجموعهٔ دیگری است از گفتار های شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر، این مجموعه را مرید دیگر او شیخ بدر الدین اسحاق جمع آوری نموده است.

اسرار الاولیا مشتمل است بر بیست و دو فصل و مرتب در آخر کتاب می گوید: "پس این بود که از اسرار و انوار و الفاظ دُر بار شیخ الاسلام در مدت دوازده سال شنیده است، درین مجموعه نوشته آمد".

(و) فوائد الفوأد

مشتمل است بر گفتارهای شیخ نظام الدین اولیاء، که مریدوی امیر حسن علا سجزی یکی از

شعرای معروف فارسی در شبه قاره،که در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)در دهلی می زیسته، جمع آوری نموده است.

این کتاب مشتمل است بر پنج قسمت:

قسمت اوّل حاوی گفتارهای شیخ نظام الدین اولیاء از سوم ماه شعبان سنۀ ۷۰۷ هجری (۱۸ ژانویه سنۀ ۱۳۰۸ میلادی) تا آخر ذی الحجه سنۀ ۷۵۸ هجری (ژوئن ۱۳۰۹ میلادی).

قسمت دوّم از سوّم شوال سنۀ ۷۰۹ هجری (۵ مارس سنۀ ۱۳۱۰ میلادی) تا ۱۳ شوال سنۀ ۷۱۲ (۳۱ ژانویه ۱۳۱۴).

قسمت سوّم از ۷ ذیقعده سنۀ ۷۱۲ هجری (۶ مارس ۱۳۱۳ میلادی) تا ۲۱ ذی الحجه سنۀ ۷۱۳ (۸ آوریل ۱۳۱۴) به خاتمه می رسد.

قسمت چهارم از محرم سنۀ ۷۱۴ (آوریل سنۀ ۱۳۱۴) تا ۲۳ رجب سنۀ ۷۱۹ (۹ سپتامبر ۱۳۱۹).

قسمت پنجم از ۲۱ شعبان سنۀ ۷۱۹ (۷ اکتبر سنۀ ۱۳۱۹) تا ۱۹ شعبان ۷۲۱(۱۳ سپتامبر ۱۳۲۱).

درین مجموعه موضوعاتی مانند ترک دنیا ، ولایت ، سالک و واقف، خطر، عزیمت ، فعل،لیلة الرغائب، نگهداشت فرمان پیر، بخشش پیر و قابلیت مرید، سماع و وجد، کرامت اولیاء، زیارت پیر، صبر و رضا، توکل، استقرار توبه،اطوار، فال مصحف، ذکر رویاء، ذکر اسم اعظم ، ذکر اقسام رزق، ذکر معنی عرس، ذکر اوراد و ادعیه وغیره به بحث آمده است.

(ز) افضل الفوائد

مجموعۀ گفتارهای شیخ نظام الدین اولیاست که یکی از محبوب ترین مریدان وی امیر خسرو دهلوی شاعر شهیر فارسی زبان که در قرن هشتم هجری(چهاردهم میلادی) در دهلی می زیسته ترتیب داده است.

این کتاب منقسم است بر چهار قسمت:

قسمت اوّل از ۲۴ ماه ذی الحجه سنۀ ۷۱۳ هجری قمری(۱۱ آوریل ۱۳۱۴ میلادی) تا ماه جمادی الثانی سنۀ ۷۱۹ هجری قمری (ماه ژوئیه سنۀ ۱۳۱۹ میلادی) است.

قسمت دوّم از ۲۰ رجب ۷۱۹ هجری قمری(۶ سپتامبر سنۀ ۱۳۱۹ میلادی) تا ۵ محرم سنۀ ۷۲۱ هجری قمری(۴ فوریه سنۀ ۱۳۲۱ میلادی).

و چنان معلوم می گردد که دو قسمت بقیه به تکمیل نرسیده است.

مرتّب گفتار های شیخ را در ابواب منقسم نکرده بلکه تحت عنوانهای مختلف مرتب نموده که

بعضی از آنها در ذیل مندرج است.
(۱) فضیلت عاشوره (۲) روزهٔ ایّام بیض (۳) دربیان نماز شب عید الاضحی (۴) دربیان نماز شب عید الفطر(۵) نماز تسبیح سلاله (۶) دربیان نماز روز شنبه (۷) دربیان چهار رکعت در روز شنبه وغیره.

(ح) خیر المجالس

این مجموعه مشتمل است بر گفتار های شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی و مرتّب آن مولانا حمید قلندر است که مرید شیخ نصیر الدین محمود بوده است.

کتاب " خیر المجالس" متضمَن گفتار های صد مجلس است از سنهٔ ۷۵۴ هجری قمری(سنهٔ ۱۳۵۳ میلادی) تا ۷۵۶ هجری قمری (۱۳۵۵ میلادی).

بعضی از عنوانهای مهم کتاب چنین است:

۱ - مجلس چهارم: تقوی و حق تقوی تفسیر آیه " فاتقوا اللّه ما استطعتم " وغیره.
۲ - مجلس پنجم : نیت اعمال. اقابت. ظاهر قلب و باطن قلب وغیره.
۳ - مجلس هفتم : النوم اخ الموت . منکرو نکیر وغیره.
۴ - مجلس هشتم: مذمت مزامیر.
۵ - مجلس سیزدهم : حضور در نماز.خیال عقبی و خیال دنیا وغیره.
۶ - مجلس شانزدهم : مقام مشاهده و مقام ذکر.ذکر قلب و ذکر لسان وغیره.
۷ - مجلس هفدهم : قلت طعام ، قلت کلام ، قلت صحبت انام وغیره.
۸ - مجلس هیجدهم : مجاهده و حاصل مجاهده. صوم دوام با تقلیل طعام وغیره.
۹ - مجلس بیست و دوَم:تبدیل شدن اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده وغیره.
۱۰ - مجلس بیست و چهارم : حب مال و حب جاه وغیره.
۱۱ - مجلس نود و دوَم : توکل و قناعت وغیره.

کتاب " خیر المجالس" به سعی و تحقیق خلیق احمد نظامی، استاد قسمت تاریخ، دانشگاه اسلامیه علیگره(هند) تصحیح و با مقدمه و تعلیقات مفید در ۱۹۵۹ میلادی از علیگره منتشر شده است.

(ط) سراج الهدایه

اولین مجموعهٔ ملفوظات سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان است و مرتّب آن مرید او

احمد برنی است.

این مجموعه در ۷۷۲ هجری / ۱۲۷۰ میلادی ترتیب یافته و مشتمل است بر نُه باب، که عنوانهای آنها در ذیل مندرج می گردد.(۳۳)

باب اوّل : در بیان احادیث پیغمبر.

باب دوّم : در بیان روایت پیر و مرید گرفتن فواید فقه و مسایل دینی .

باب سوّم : دربیان فواید احکام شرع.

باب چهارم : دربیان حکایات لطیفه.

باب پنجم : دربیان قصص الانبیا.

باب ششم: دربیان هفتاد و سه ملت گروه بنی آدم.

باب هفتم: دربیان احادیث مصابیح و فضایل احادیث.

باب هشتم: دربیان اشعار عربی و نظم فارسی و فضایل سورهٔ فاتحه.

باب نهم: بر حکم حدیث پیغمبر و دربیان مسایل متفرقه.

(ی) جامع العلوم

این مجموعهٔ ملفوظات شیخ مشتمل است بر گفتار های او از ۲۸ ربیع الثانی ۷۸۱ تا ۱۷ محرم ۷۸۲ هجری(۱۳ اوت سنهٔ ۱۳۷۹ تا ۲۳ آوریل ۱۳۸۰ میلادی) و شیخ در آن ایّام در دهلی اقامت داشته است.

مرتّب این مجموعه ابو عبد الله علاء الدین علی بن سعد بن اشرف دهلوی است که یکی از مریدان مخدوم جهانیان بوده است.

موضوعات این مجموعه حاوی انواع حقایق و معارف تصوف است و درین کتاب بسیاری از مسائل شرع و فقه و اخلاق نیز آمده است.(۳۴)

(ک) خزانة الفوائد الجلالیه معروف به خزانهٔ جلالی

معروف ترین مجموعه های ملفوظات مخدوم جهانیان است. مرتّب این مجموعه احمد المدعوبه بهاء بن یعقوب بن حسین بن محمود بن سلیمان تلبنی است، که مرید مخدوم جهانیان بوده است.

" خزانهٔ جلالی " مشتمل است بر هفده باب و در آن بیشتری از مسایل دینی و عرفانی بیان شده است.

(ل) جواهر جلالی

مجموعهٔ ملفوظات مخدوم جهانیان است مرتب این مجموعه فضل الله بن ضیاء العباسی مرید مخدوم جهانیان است و این مجموعه در سنهٔ ۷۸۱ هـ/ ۱۳۷۹م ترتیب یافته است.

محتویات این کتاب نیز مانند کتابهای دیگر ملفوظات مشتمل است بر حقائق و معارف تصوف.

پی نوشتها

۱ - کشف المحجوب به تصحیح والنتن زوکوفسکی و ترجمهٔ مقدمهٔ روسی به فارسی از محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ هجری قمری: ۴.

۲ - ایضاً: ۶.

۳ - نفحات الانس: ۲۹۱.

۴ - بزم صوفیه: ۱۰ (به حواله از سفینة الاولیا: ۲۸۲).

۵ - سبک شناسی ،ج ۲: ۱۸۷.

۶ - اخبارالاخیار: ۳۷.

۷ - اخبارالاخیار: ۳۷.

۸ - اخبارالاخیار: ۳۸.

۹ - اخبارالاخیار: ۳۸.

۱۰ - بزم صوفیه: ۸۸ (به حواله از لطائف اشرفی: ۳۶۸).

۱۱ - اخبارالاخیار: ۳۰ - ۳۱.

۱۲ - اخبارالاخیار: ۳۱.

۱۳ - نزهت الارواح ، مطبع مجتبائی، دهلی، ۱۹۱۲ میلادی: ۵۷ - ۵۹.

۱۴ - بزم صوفیه: ۲۹۶.

۱۵ - اخبارالاخیار: ۱۰۵.

۱۶ - اخبارالاخیار: ۱۰۵.

۱۷ - اخبارالاخیار: ۱۰۵.

۱۸ - سلک السلوک : ۴ - ۵.

۱۹ - اخبارالاخیار : ۱۲۹.

۲۰ - خزینة الاصفیا. مطبع نولکشور، لکهنو، ۱۲۹۰ هجری قمری : ۳۲۷.

۲۱ - اخبارالاخیار: ۱۲۹ - ۱۳۰.

۲۲ - اخبارالاخیار: ۳۰.

۲۳ - اخبارالاخیار: ۳۱.

۲۴ - اخبارالاخیار: ۳۰.

۲۵ - اخبارالاخیار: ۳۷ " اسم قاضی حمید الدین ناگوری " محمد" بود و اسم پدرش " عطا" .

۲۶ - اخبار الاخیار: ۳۷.

۲۷ - صاحب اخبار الاخیار در صفحهٔ ۱۲۹ می گوید:" رسالهٔ دیگر در عوام الناس شهرت دارد که او را " حکم نامهٔ شیخ شرف الدین" می گویند. ظاهر آنست که آن از مخترعات عوام است والله اعلم".

28 - Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum,vol.iii,p.973a.

۲۹ - اخبار الاخیار: ۹۵.

۳۰ - اخبارالاخیار: ۹۶.

۳۱ - بزم صوفیه: ۲۹۴ (به حواله نفائس الانفاس).

۳۲ - اخبار الاخیار:۶۲.

۳۳ - محمد ایوب قادری ،مخدوم جهانیان جهان گشت ، کراچی ، ۱۹۶۳ میلادی :۲۴۰ محمد ایوب قادری " سراج الهدایه" را مجموعهٔ ثانی ملفوظات مخدوم جهانیان دانسته و جامع العلوم را که بعد از ۱۷ محرم ۷۸۲(۱۳۸۰ میلادی) تدوین شده مجموعهٔ اول ملفوظات خیال کرده است.

۳۴ - این کتاب بامشخصات ذیل چاپ شده است: خلاصة الالفاظ جامع العلوم(ملفوظات حضرت سید جلال الدین بخاری اُچی ملقب به مخدوم جهانیان، مرتبه سید علاء الدین علی بن سعد بن اشرف بن علی القریشی الحسینی ، به تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر غلام سرور ، ۲ جلد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۳۷۱ هـ.ش/ ۱۹۹۲م.

فصل دوّم – سهم شیخ منیری در نثر متصّوفانهٔ فارسی شبه قاره

کتابهای نثر متصوفانهٔ فارسی چنانکه در فصل اوّل گذشت منقسم است بر چهار قسم ذیل:
(۱) تألیفات مستقل در موضوع تصوف.
(۲) مکتوبات در توضیح مسائل تصوف.
(۳) رسایل در شرح مسائل تصوف.
(۴) ملفوظات بزرگان صوفیه.

در نتیجهٔ توضیحاتی، که دربارهٔ انواع تألیفات در موضوع تصوف در فصل اوّل داده شده، می توان اشاره کرد که حجم نثر متصوفانهٔ فارسی در قرون گذشته نسبت به نثر دیگر کمتر نبوده و به خصوص کتابهایی که در قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) در موضوع تصوف در نثر به وجود آمده ، دارای اهمیت خاصی است وازآن میان اگر کلیهٔ آثار مخدوم را در نظر بگیریم، معلوم می شود که مقدار نثر متصوفانهٔ فارسی وی نه تنها برابر نثر متصوفانهٔ فارسی نویسندگان دیگر قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) است، بلکه اگر بگوئیم که تا حدی زیاده است، غلط نخواهد بود.

آثار شیخ چنانکه در باب نهم دربارهٔ آنها شرح داده شد، منقسم است در چهار قسم :
(۱) تألیفات یعنی کتابهای مستقلی در موضوع تصوف.
(۲) مکتوبات در توضیح مسائل تصوف.
(۳) رسایل در شرح مسائل تصوف.
(۴) ملفوظات شیخ، که دیگران جمع آوری کرده اند.

ازکتابهای مستقلی که شیخ در موضوع تصوف تألیف کرده کتاب " شرح آداب المریدین " چه از لحاظ مقدار نثر متصوفانهٔ فارسی و چه از لحاظ توضیح مسائل تصوف، دارایی بسیار اهمیت می باشد و می توان آن را در مقابل چند کتاب تصوف مؤلفین دیگر آورد.

دربارهٔ مکتوباتی که شیخ در توضیح مسائل تصوف مرقوم نموده ، می توان گفت که سه مجموعهٔ ذیل از اوباقی مانده است:

(۱) " مکتوبات صدی" مشتمل بر صد مکتوب (نود و هشت مکتوب به نام قاضی شمس الدین و دو مکتوب به نام قاضی صدر الدین).
(۲) " دویست و هشت مکتوب (به نام اشخاص مختلف).
(۳) بیست و هشت مکتوب (به نام مولانا مظفر شمس بلخی) مرید خاص و اوّلین خلیفه و جانشین

شیخ) که مجموعاً سیصد و سی و شش مکتوب است.

مجموعه های فوق چه از لحاظ تعداد مکتوبات و چه از لحاظ تنوع موضوعات متصوفانه، که در آنها زیر بحث آمده ، حائز اهمیت بزرگی است.

تفصیل موضوعات " مکتوبات صدی" در باب نهم آمده است و از تنوع آنها معلوم می شود که وسعت معلومات شیخ در موضوعات متصوفانه تا چه اندازه بوده است.

چون تمام آثار شیخ در نثر متصوفانهٔ فارسی است بدین لحاظ می توان به طور قطعی گفت که سهم وی در نثر متصوفانهٔ فارسی شبه قاره، چه از لحاظ مقدار و چه از لحاظ تنوع موضوعات ، بسیار مهم و سزاوار توجه مخصوص خوانندگان است.

فصل سوّم - مختصّات نثر متصوفانهٔ فارسی شیخ

اولین کتابی که مربوط به موضوع تصوف در نثر فارسی به وجود آمده و تألیف آن قبل از ۴۶۵هـ/ ۱۰۷۲ م به تکمیل رسیده است، "کشف المحجوب" شیخ ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی است. مؤلف این کتاب آخر عمر خود را در شهر لاهور (کرسی پاکستان باختری) به سر برده و کتاب خود را در همان محل تألیف نموده است. تألیف این کتاب در دورهٔ غزنویه (۳۵۱ - ۵۸۲ هـ/ ۹۶۲ - ۱۱۸۶م) صورت پذیرفته است.

دربارهٔ مختصّات نثر فارسی این کتاب ملک الشعرا بهار عقیدهٔ خود را در تألیف معروف خود موسوم به " سبک شناسی" بدین طریق اظهار نموده است.

" این کتاب از حیث سبک بالاتر و اصیل تر و به دورهٔ اول نزدیک تر است تا سائر کتب صوفیه و می‌توان آن را یکی ازکتب طراز اوّل شمرد که هر چند در قرن پنجم (هجری) تألیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تازی و لغت های آن زبان است، امّا باز نمونهٔ سبک قدیم را از دست نداده و روی هم رفته، دارای سبک کهنه است".(۱)

و او نیز در همین زمینه می گوید : " افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دورهٔ اوّل به تمامها درین کتاب دیده می شود و از ین گذشته ، اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد، که غالب آنها بعد ازین درکتب تصوف مصطلح گردیده است".(۲)

نثر فارسی از دورهٔ غزنویه (۳۵۱ - ۵۸۲ هـ/ ۹۶۲ - ۱۱۸۶م)و غوریه (۵۸۲ - ۶۰۲ هـ/ ۱۱۸۶- ۱۲۰۶م) گذشته در دورهٔ سلاطین دهلی (۶۰۲ - ۹۳۲ هـ/ ۱۲۰۶ - ۱۵۲۶م) پیشرفت خاصی نموده است.

یکی از معروف ترین کتابهایی که در آن دوره تألیف شده، موسوم است به " طبقات ناصری"، تألیف ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوز جانی . مؤلف تألیف خود را به نام سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التتمش (۶۴۴ - ۶۶۴ هـ/ ۱۲۴۶ - ۱۲۶۵م) منسوب نموده است.

ملک الشعرا بهار عقیدهٔ خود را دربارهٔ سبک نثر صاحب " طبقات ناصری" بدین طریق اظهار می نماید:

" بر خلاف عوفی و سائر نویسندگان عصر خود در نثر تتبع شیوهٔ اساتید آن قرن (یعنی قرن هفتم هجری / قرن سیزدهم میلادی) را دنبال نکرده و تاریخ خود را به شیوهٔ مَورخان صد سال قبل یا بعد بسیار ساده و سلیس به رشتهٔ تحریر کشیده است و از روش و مذهب مختار که درآن زمان متداول بوده است، تن زده، یا در ساده نویسی ابداعی از خود بروز داده است".(۳)

نثر فارسی آن دوره، چنانکه از کتاب " تاج المآثر" تألیف تاج الدین محمد بن حسن نظامی ظاهر است، بسیار متکلفانه است و مولانا منهاج الدین در کتاب خود ازین روش ابا نموده و به ساده نویسی گرائیده است.

البته نثر فارسی که صد سال بعد (یعنی در قرن هشتم هجری / قرن چهاردهم میلادی) از نثر فارسی مولانا منهاج الدین در شبه قاره به وجود آمده ، به عقیدۂ ملک الشعرا بهار ، که در فوق گذشت ساده و سلیس بوده است و چون شیخ آثار خود را در قرن هشتم هجری (قرن چهاردهم میلادی) یعنی صد سال بعد از تألیف کتاب "طبقات ناصری" به وجود آورده . نثر فارسی او طبق گفتۂ ملک الشعرا بهار باید نزدیک به سادگی و سلاست باشد و می توان گفت که عقیدۂ ملک الشعرا بهار دربارۂ سلیس بودن نثر فارسی قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) تا اندازه ای درست است ولی تسلط زبان عربی بر زبان فارسی در آن قرن نیز دیده می شود، اگرچه تناسب لغات عربی که در " طبقات ناصری" آمده ، در قرن مزبوره کمی بیشتر از تناسب لغات عربی است که در آثار شیخ است و از مطالعۂ دقیق نثر فارسی آثار شیخ و به خصوص نثر مکتوبات ، ظاهر می گردد که نثر فارسی او نزدیک به سادگی است.

ولی چون موضوع جمله آثار شیخ و به خصوص مکتوبات او، تصوف است، می توان گفت که عَدۂ زیادی از مصطلحات عربی که در چند قرن قبل از دورۂ حیات وی در کتب تصوف معمول گردیده بود، در آثار او نیز دیده می شود.

البته مصطلحات فارسی خالص که مربوط به موضوع تصوف است نیز در آثار فارسی شیخ کم نیست و همچنین لغات فارسی خالص که در آن دوره معمول بوده در نثر فارسی به حَد زیادی دیده می‌شود.

اینک متن دو مکتوب از اولین مجموعۂ مکتوبات شیخ که موسوم است به "مکتوبات صدی" برای نمونه می آوریم و بعد از آن مختصّات نثر فارسی او را به تفصیل بیان می نمائیم.

مکتوب بیست و دوّم (در اصل تصّوف)

" برادر شمس الدین اعزّه اللّٰه (۴) بداند که قاعدۂ تصوف دیرینه است و اعمال انبیاء و صدیقان بوده است. به حکم غلبۂ عادات زشت که در زمانه پدید آمده است، صورت حال صوفیان در چشم مردمان زشت می نماید و اهل این حدیث بر سه قسم اند: یکی صوفی ، دوّم متصوّف، سوّم متشبّه.

" صوفی آن بود که از خود فانی شده باشد و به حق باقی گشته و از قبضۂ طبائع رسته و به حقیقت حقائق پیوسته. و متصوّف آن بود که به مجاهدت و ریاضت این درجه را می طلبد و اندر

طلب خود را بر معاملت ایشان درست می کند و متشبّه آن بود، که برای جاه و حظوظ خود را مانند ایشان کرده بود و ازین هر دو معنی خالی و بی خبر با این هم امیدست که از ایشان بود، در سایهٔ دولت ایشان در هر دو جهان بگذرد، که اندر لشکر مبارز یکی باشد و دیگران طفیلی و خلیفه و سلطان در شهر یکی بود و دیگران در سایهٔ دولت او روزگار گذرانند.

و در جمله خلائق طوائف محقق اندک باشند، امّا جمله را نسبت بدیشان کنند، هر گاه که به یک چیز شان با ایشان مانند بود و فتوی شرع است که من تشبّه بقوم فهو منهم (هر که به قومی خود را مانند کند، به رفتاری و گفتاری او ازیشان بود).

چنین گفته اند: اوّل صوفی در عالم آدم پیغامبر علیه السلام بوده است، حق تعالی وی را از خاک بیرون آورد، و به مقام اجتبا و اصطفا رسانید و رقم خلافت برو کشید. اوّل میان مکه و طایف چهله بداشت که مرید را در آغاز ارادت چهله فرمانید، خمّرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً.(۵)

آدم چون چهلهٔ تجرید داشت حق تعالی مایدهٔ روح به وی داد و چراغ عقل در دل او بیفروخت و نور حکمت از دل بر زبان آورد بر خود بجنبید و گفت: " الحمد للّه".

اشارت نبوی هم برین است:" من اخلص للّه اربعین صباحاً اظهر اللّه ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه".(۶)

" پس قصد ولایت کرد وتحفهٔ سجود ملائکه در اوّل خلافت یافت و بر خاست (و) مسافروار قصد بهشت کرد و (در) جملهٔ اقالیم بهشت سفر کرد و براسرار ممالک گذر کرد. گفتند حواشی و اطراف جمله در قید کن و به اختیار خود حرکت مکن، که مرید را اختیار نبود.

به حکم جرأت و انبساط دست کشادگی نمود، از کمین گاه غیب زخم عتاب در رسید "و عصی آدم ربّه فغوی ".(۷)

شکسته شد و به استغفار مشغول گشت. سنّت استغفار صوفیان ازینجاست که گفت :" ربّنا ظلمنا انفسنا".(۸)

" هر چه اسباب خواجگی و خلافت بود، از وی بکشیدند، برهنه بایستاد، به استغفار گفتند. آدما! برین غرامت به دنیا سفر کن ، که شرط مرید آنست که چون زلّت بروی رود، سفر کند. آدم مجّرد و برهنه قصد سفر خاک کرد. تنش برهنه بود، گفتند: آدما ! در ویزه کن. از هر درختی برگی درخواست کرد. جمله سه برگ، یافت بر هم دوخت. مرقع شد. خود را بپوشید و روی به مسافرت خاک نهاد. سیصد سال آب حسرت از دیدگان می ریخت، تا آنگاه که مصفّا شد، " انّ اللّه اصطفی آدم".(۹) تصفیه یافته صوفی شد. آن جامه ای که از درختان در ویزه کرده بود و مرقع ساخته، عزیز می داشت، تا به آخر وقت در شیث پیغامبر علیه السلام در پوشانید و خلافت به وی سپرد و این طریق ممهّد گشت.

و دولت تصوف در اصلاب انبیاء روان شد. صوفیان مسافر را مجمعی می بایست در دنیا که

هر وقت که آنجا به مصاحبت جمع آیند و ماجرای کنند، صورت " کعبه" در دنیا پدید آمد. اوّل خانقاه آن بود و در دنیاخانقاهی نبود به عهد آدم. کعبه پدید آمد.

نوح پیغامبر علیه السلام از دنیا به گلیمی اختصار کرد و موسی پیغامبر خود همیشه گلیم داشت که روز اوّل به خدمت شعیب پیغامبر علیه السلام یافته بود و این شرط بزرگ است در طریقت، که پیری باید تا خرقه در مرید پوشاند و عیسی پیغامبر علیه السلام همیشه جامهٔ صوف پوشیدی و همچنین چون عهد به موسی و عیسی صلوٰة الله علیهما والسلام رسید(۱۰)، بیت المقدس را حوالت گاه خود ساختند. آنگاه در هر ولایت و به هر طرف خود مرجعی ساختند و منزلی معین کردند تا به اوقات خلوات و ایام مناجات رفقاء دولت آنجاباز رفتندی و حدیث اِسرار الهی را ماجرائی کردندی. چون عهد به سیّد انبیاء و سلطان اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رسید، خود همان گلیم بستد و در پوشید:" ملّة ابیکم ابراهیم".(۱۱)

" و قصد هم بر آن خانقاه کعبه کرد و مهتر عالم علیه السلام در مسجد خویش یک زاویه معین کرد و از صحابه یک طائفه را برگزید که سالکان راه طریقت بودند. بعضی پیران بودند. چون ابو بکر و عمر و عثمان و علی و سلمان، رضی الله عنهم اجمعین و آنچه میانه بوده اندچون معاذ و بلال و ابوذر و عَمار رضی‌الله عنهم، ایشان را به اوقات خلوت در آن زاویه بنشاندی، و با ایشان سخنان راندی که صنادید عرب و عوام صحابه آنجا راه نیافتند و آن جماعت قریب به هفتاد نفر بودند، مهتر عالم چون کسی را از صحابه اعزاز عظیم و اکرام بزرگ کردی، ردایا پیراهن خود به وی دادی،(به) آنکس که صوفی بودی درمیان صحابه.

پس این طریقت از آدم علیه السلام در آمده و تتمهٔ آن به محمد رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم شد و درمیان امّت و ملّت بماند.

باید که قوی دل باشد و در مفلسی خود ننگرد، که این جا کار به فضل و کرم می رود،نه به عمل کسی.

ای برادر! هزار هزار سال ساجد و راکع بودند و هزار هزار تسبیح و تحمید گوی بودند و هزار هزار متحّیر در اسرار او بودند، و هزار هزار سوخته در کار وی بودند، قومی بی باک را از خاک بیافریدند، و برین همه مطیعان و عابدان برگزیدند، بی سابقهٔ خدمتی و بی مقدمه شفاعتی . گفتند: ای مشتی خاک را" الست بربکم" (نه من آن پروردگار شمائم) . در ساعتی هزار خراباتی را برگیرند و بر متّکاء اقبال در مشاهدهٔ ذو الجلال بنشانند و هر دم خلعتی و قبولی و هر لحظه تحفه و وصولی.

و رشتهٔ ردّ و حجاب و صد عتاب در گردن مناجاتی افگنند، هر دم حیرتی و غصّتی.

یکی را از بتخانه بیارند: طراز اعزاز و قبول بر کسوت او کشند، و دیگری را از مسجد بیرون کنند و رشتهٔ طرد و ردّ درگردنش در آویزند.

"چنانکه لطف درکار است قهر هم درکار است. والسلام" .(۱۲)

مکتوب بیست و سوّم (در طلب طریقت)

" برادر اعز شمس الدین! اکرم اللّٰه بکرام الطالبین.(۱۳) بداندکه هر کرا طلب این راه بود باید که سرمایه از شریعت سازد، تا از شریعت در طریقت راه یابد، و چون در طریقت راه یافت، از طریقت به حقیقت قدم تواند نهادهر که هنوز شریعت ندانسته است وی را با طریقت کجا ملاقات؟ و هر که را هنوز با طریقت ملاقات نیست، آن بیچاره را با حقیقت چه گذر و چه کار؟.

ازین جا ست که به هیچ گونه رخصت نداده اند که کسی به نادانی بی معرفت و بی شریعت درین راه قدم نهد، که بیم هلاک باشد و به هیچ جائی نرسد و اگر مجاهده و رنجی کورانه و جاهلانه بر خود نهد و از آن چیزی نموداری بود چندان غرور و جهل پندارد و حمق در وی پدید آید، که ایمان نیز به باد دهد،و در جوال شیطان گرفتار گردد. بالقطع والیقین بداند که خداوند تعالی را هیچ ولی جاهل نبوده است، و نباشد." ما اتخذ اللّٰه ولیا جاهلاً" (۱۴) گفتهٔ مشایخ است و در قرآن بدین اشارت است،" ولم یکن له ولی من الذل"(۱۵) خداوند هیچ جاهلی را دوست نیارد و دوست نگرفته است، که جهل اصل همه ذلتها ست. گفته اند مداراه سالکان حق به دوازده علم است. علم توحید و علم معاملت و علم معرفت و علم حالت، و علم مکاشفه ، و علم مشاهده ، و علم خطاب، و علم سماع و علم وجد، و علم معرفت روح، و علم معرفت نفس، و علم معرفت عقل، و این علوم را علا حده اصلی است و فرعی که از دانستن آن چاره نیست. پس بداند که این طایفه همه صاحب علم شریعت و طریقت و حقیقت بوده اند، و هستند، و خواهند بود.

امّا بی دولتان راکه به تشنگی دربادیه هلاک شدند چه سود از دجله بغداد و رود نیل مصر؟.

در بـــادیه تشنگـــان بـــمردند
چـه سـود اگـر جهـان پُـر آبست؟

روندهٔ راه را باید که اندیشه چنان بود که اگر دنیا به وی دهند، و نعمتش ، و عقبی بـه وی دهند، و جنتش ، و بلاء عالم بروی بارند، و محنتش ، دنیا و نعمتش به بیگانگان گذارند، عقبی و جنت به مؤمنان سپارند، و بلا و محنت خود را قبول کنند.

و توبه اش چنان بود که همه خلق از حرام توبه کنند، تا در دوزخ نیفتند، او توبه از حلال کند تا در بهشت نیفتد و ارادتش چنان بود که همه جهانیان را طلب مراد و راحت و نعمت بود، و او را طلب مولی و رؤیت وی بود. همه خلق درکارهازیادتی طلبند و او در همه یکی را طلبد، اگر بیابد، ایثار کند، اگر نیابد، شکر کند.

نشان رونده آنست که از نایافت مراد شاد شود، تا از همه بندها آزاد شود. با نفس مخالفت او را چنان بود که اگر هفتاد سال نفس وی در یک آرزو بنالد ، بدو ندهد و راه موافقت چنان سپارد که بلا و عافیت عطا و منع و ردّ و قبول بروی یکسان گردد، و قدم بر توکل نهد، نه از خلق سوال، و نه از حق تعالی خواست که سؤال خلق را شرک ماند، و از حق شرم دارد و در زهد چنان بود که اگر از همه دنیا مرقعی دارد یا گلیمی. او بدان چنان خوش باشد که دیگران به همه دنیا. در روز به ذکر مشغول و طلب و در شب به خدمت مشغول و تعب و اگر نفس او را در آن طاعت نظر افتد، عبادت هفتاد سالهٔ خود را به نانی فروشد و پیش سگی نهد تا از آن عجُب بیرون آید.

می آرند، درویشی بیست و چند حج کرده بود. نفس وی را بدان نظری افتاد. روزی در بازار مکه بر آمد و گفت ، که می خرد بیست و چند حج را به نانی؟ عارفی بدین واقف شد دست بر قضاء او فرو برد و گفت:ای فضول! پدرت هشت بهشت به گندمی فروخت تو چند حج به نانی می خواهی فروخت.

پس رونده را هشیار باید بود. نفس خود را بوتهٔ مجاهدت به فنا رساند که هر چه دون حق است هرگز یاد نیارد. اگر به راست نگرد حق را بیند و اگر در چپ نگرد حق را بیند، و اگر برخیزد و یا بنشیند، حق را بیند. آن سالک را گویند: حق بین گشت. ولایت دنیا و ملک آخرت به نظر همت وی به ذرّه بر نیاید. در شوق تنش می گدازد و دلش از حضرت قدس می نازد.اندیشهٔ زن و فرزند و دنیا و آخرت گرد دلش گذر نیاید. اگر چه به شخص در دنیا بود، به دل در حضرت خداوند بود. همین جا آنجائی شده و به منزل گاه رسیده و به دیدهٔ دل دوست را دیده.

این مقام در سایهٔ پیر پخته تواند یافت، و در پناه ولایت صاحبدلی از آفات راه به سلامت تواند گذشت، که جمله مشایخ طبقات و بزرگان دین و علمای سلف رحمة اللّٰه علیهم، اتفاق کرده‌اند، که بی پیر پخته کسی به حق نرسد، مگر به نادر چنانکه گفته اند .

تا نیفتد بر تو مردی رانظر — از وجود خویش یابی کی خبر ؟
گر تو بنشینی به تنهائی بسی — راه نتوانی بریدن بی کسی
پیر باید، راه را تنها مرو — از سر عمیا درین دریا مرو

وقتی مریدی از مریدان خواجه ابو سعید ابو الخیر رحمه اللّٰه علیه وضو ساخته بود و در خلوت گاه خویش رفته، نوری دید،نعره بزد که خدائی را دیدم. شیخ آن حال دریافت گفت:" ای کار نادیده! آن نور وضوی تست که دیده‌ای . تو از کجا و آن حضرت از کجا؟"

" بسیار روندگان درین مقام مغرور شده اند و پنداشتند که تجلی حق یافتند. اگر شیخی کامل صاحب تصوف نبود، ازین ورطهٔ مهلک خلاص نیابد، بلکه جاهل به غرور شیطان و مکر نفس مغرور

گردد، و جهان را از دعوی پر کند، و حرفی چند از کسی یاد گیرد. کمال کار در رسیدن مقصود تصور کند، و خود را در مملکت خداوند جائز التصّرف داند و به اباحت و زندقه افتد. چنانکه کسی برین اشارت کرد (رباعی):

پوشیده مرقّع اند این خامی چند	برگفته به طامات الف لامی چند
نارفته ره صدق و صفاگامی چند	بد نام کنندهٔ نکو نامی چند

پس کسی که درین راه در آید درد این کارش دامن گیرد باید به پیری که درمیان پیران و مشائخ این طائفه مشار الیه باشد و بر مقتدائی او اتفاق کرده باشند، و جائز التصّرف و نافذ المشیّت و صاحب الاشراق در مملکت خداوند گشته بود، اقتدا کند، و خود را بدو بر بندد، تا هرچه بند راه او باشد، از پیش او برگیرد، و عیوب نفس او بدو نماید، و از آفات راه او را خبر کند، تا مرید به کلّی از خود بیرون آید. چنانکه گفت (مثنوی):

پیر ما لا بدّ راه آمد ترا	در همه کارت پناه آمد ترا
چون تو هرگز راه نشناسی زچاه	بی عصا کش کی توانی برد راه
کوههای آتشین در ره‌بسی ست	این چنین‌کاری نه کارهرکسی ست

اما شرط مرید آنست که چون به ارادت پیری کامل در آید گفت و خواست مراد خویش یکسو نهد.

و معنی ارادت در لغت خواستن است و " مرید" کسی را گویند که " او را خواستن باشد" و میان این طائفه " مرید " کسی را گویندکه " او را خواست و مراد نبود" و مشایخ رضی اللّه عنهم گفته‌اند: مرید باید که در پیش پیر در تحت تصّوف او همچو مُرده باشد در پیش غسّال، چنانکه خواهد او را می گرداند. باید که چنان مطیع پیر بود که اگر اشارت کند، که جان و مال و دین و دنیا بذل کند، و ترک بکند به هر چه فرماید اگر چه هم زهر خوردن باشد فرمان برد و هیچ دفع نیارد، و بی تأخیر به جا آرد و در آن به خاطر و علم خود تصرف نکند.

آورده اند که شیخ بو علی رحمة اللّه علیه گفت:

" وقتی پیش شیخ ابو القاسم گرگانی رحمة اللّه علیه، که پیر او بود، خوابی دیده بودم. او را حکایت کردم گفتم: تو مرا در خواب چنین گفتی و من گفتم: چرا " شیخ ابو القاسم گرگانی رحمة اللّه علیه از من روی گردانید و گفت، اگر چرا رادر باطن تو جای نبودی، در خواب به زبانت نرفتی".

و با چون و چرا مریدی راست نیاید و اصل درین باب آنست که خداوند عزّ و جلّ خبر داده

است: " عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبّوا شیئاً و هو شر لکم واللّه یعلم و انتم لا تعلمون ".(۱۶)

پس مریدی که سعادت قرین اوست، و این دولت نصیب او، راه او همه راست است، و برای او همه ساخته چشم حاسدان از جمالش محجوب و گرد آفات از دامن دولتش دور.

و آن دیگر بی دولتان که شقاوت قرین اوست، در راهش همه خار و عقبات، در همه قدم گاهش صد اشکال و آفات.

ای برادر! هر که را کمند عنایت در گردن افتاد، آن جا افتاد که " السّعید من سعد فی بطن امه".(۱۷) و هر که را قهر وحدت مردود کرد و از در خویش دور کرد آنجا کرد که " الشّقی من شقی فی بطن امّه".(۱۸) ، چنانکه کسی برین معنی اشارت کرده است.

این واقعه بین نبود امروزینه
این رنگ گلیم ما به گیلان کردند

اکنون چه کنی؟ امیدی پیش نه و مصیبتی می دار، که کالا هر چند با عیب است و شایستهٔ درگاه نیست، لیکن ازو امیددار . هر چه یابند، بستانند.

ای برادر! قافلهٔ آدمیان آن روز که آدم علیه السلام زلّت کرده، زده اند، و متعارف است که قافله ایمن گردد، چون راه زنند.

نابینائی را دیدند درگرمای گرم نشسته خرما و لوزینا و بادام می خورد. گفتند:" چیست در چنین گرما که این دو سه چیز گرم می خوری؟. گفت: ما را قافله شکسته اند، از آنچه می ترسیدم به سر ما رسیده است . اکنون ایمن گشته ایم".

ای برادر! طاعت و معصیت از آفت و فائده خالی نیست که بسیار طاعت است که بنده را از حق دور کند، و بسا معصیت است که بنده را به حق نزدیک گرداند. جعفر صادق رضی الله عنه را پرسیده بودند که کدام معصیت است که بنده را به حق نزدیک گرداند؟ و کدام طاعت است که بنده را از حق دور کند؟ گفت : " هر آن طاعتی که اوّلش امن بود و آخرش عجب آن طاعت بنده را از حق دور گرداند و هر آن معصیتی که اوّلش خوف بود و آخرش عذر، آن معصیت بنده را از حق نزدیک گرداند.

و بزرگان گفته اند:" الاعتذار و ان قلّ ثمن الذنب وانّ جلّ" (عذر اگرچه اندک بود بهاء گناه است اگرچه بزرگ بود) ابلیس به طاعت خود مُعجَب گشت. گفت : " طاعت کردم"، فرمان آمد:" لعنت کردم". چون آدم زلّت کرد. گفت: بار خدایا ! بد کردم ندا آمد که " عفو کردم". به جهانیان نمودند که معصیت کردن با عذر بهتر است از طاعت با عجب ، والسلام".(۱۹)

و اما مختصات نثر:

(۱) لغات عربی خالص : در مجموعهٔ مکتوباتی که موسوم است به " مکتوبات صدی" تناسب لغات عربی چنانکه شمردیم، بالاتر از سی و دو در صد آمده است و بیشتر این لغات اصطلاحات تصوف اسلامی است که در ادوار ما قبل در کتب صوفیه معمول گردیده و استعمال آنها بعد ازدورهٔ شیخ نیز ادامه داشته است.

علاوه برین شیخ در عبارات مکتوبات خود ترکیبات و جملات عربی خالص وآیات کلام اللّٰه مجید نیز آورده وگاه آن ها را با عبارات فارسی به هم پیوسته است ،مانند:

(الف) ترکیبات: اعزّه اللّه. الحمد للّه. رضی اللّه عنهم. رحمة اللّه علیه. علیه السلام. والسّلام.

(ب) آیات قرآنی: و عصی آدم ربه فغوی. ربنا ظلمنا انفسنا. ان اللّه اصطفی آدم. ملت ابیکم ابراهیم.ولم یکن له ولی من الذل وغیره.

(۲) مصادر عربی: مانند مجاهدت، ریاضت، معاملت، ارادت،اباحت، مصاحبت، شفاعت، اجتبا، اصطفا، اشراق، اختصار، اختیار، اقتدا، انبساط، اعزاز، اکرام، اقبال، ایثار،تجرید، تسبیح، تحمید، استغفار.

(۳) مصادر عربی به طریق فارسی که در قدیم با یای مصدری می آمده مانند مفلسی ، زیادتی، مقتدائی، مریدی.

(۴) اصطلاحات متصوّفانهٔ عربی: مانند قاعده، تصّوف ، صوفی، متصوّف،متشبّه، فانی، باقی، طلب، شرع،عالم، مقام، خلافت، مرید، نور، حرکت، غیب، عتاب، سنت، شرط، مجرد، قصد، مرقع، حسرت، تصفیه، طریق، طریقت، خرقه، صوف، ولایت، مرجع، منزل، دولت، زاویه، خلوت، ردا، فضل، کرم، عمل، ساجد، راکع، متحّیر، خراباتی ، مشاهده، خلعت، قبول، وصول، ردّ، حجاب،حیرت، غصّت، طراز، کسوت، طرد، لطف، قهر، حقیقت، قدم،ملاقات، هلاکت، غرور، جهل، عمق، مسافر، ایمان، ولی، اصل،مدار، توحید، حالت، مکاشفه، خطاب، سماع، وجد، نفس ، عقل،فرع، بادیه، نعمت، عقبی، بلا، محنت، توبه، حرام، جلال، مراد، راحت، رویت،شکر، عافیت، عطا، منع ، خلق، سؤال، شرک، زهد، ذکر، تعب، نظر، عبادت، عجب ، عارف، واقف،قفا، فضول، فنا، آخرت، همت، شوق، حضرت، قدس ،شخص،نادر، وجود، خبر، نعره،تجلّی ، شیخ، کامل ، ورطه، مهلک،خلاص، مکر، دعوی، حرف، مقصود، مملکت، جائز، زندقه،صدق،صفاء، نافذ، مشّیت، لابد، تحت، مطیع، ترک، فرمان ، دفع،خاطر، باطن، خبر، نصیب،جمال، محجوب، شقاوت، قرین، وحدت،مردود، قافله، ایمن، طاعت، معصیت، خوف، عذر،ندا، عفو، نفر.

(۵) اصطلاحات متصوفانهٔ فارسی : مانند خواجگی، پیراهن، سوخته، نواخت، پندار، درست، راه، رونده، (به جای سالک) اندیشه، دوزخ، بهشت، شاد، آزاد، آرزو، درویش، دون، تنهائی، پیر، خام، درد، بند، بیرون، آتشین، گفت، خواست، مرده، امید، دور، نزدیک.

(۶) جمع لغات عربی به قاعدهٔ عربی: مانند اعمال، انبیا، عادت، طبائع، حقائق، حظوظ، خلائق، طوائف، سجود، ملائکه، اقالیم، اسرار، ممالک، حواشی، اطراف، اسباب، اصلاب، اوقات،خلوات، ایام، مناجات، رفقا، اصفیا، صحابه، صنادید، عوام،مشائخ، علوم، آفات، طبقات، علما، طامات، عیوب، عقبات، اشکال.

(۷) جمع لغات عربی به قاعدهٔ فارسی : مانند صدیقان، صوفیان، سالکان، مطیعان ، عابدان، مؤمنان، حاسدان، بی دولتان، ذلّت ها.

(۸) جمع لغات فارسی به قاعدهٔ فارسی: مانند مردمان، دیدگان، پیران، سخنان، تشنگان، بیگانگان، جهانیان، بزرگان، روندگان، آدمیان، کارها، بندها، کوه ها.

(۹) لغات فارسی خالص: مانند برادر،دیرینه،زشت ،جاه،سایه،روزگار،اندک ،رفتار،گفتار،خاک، میان،چراغ،دل،زخم،برهنه،برگ،گلیم،میانه،بزرگ،مشت،گردن،گذر،گونه،رنج،کورانه،گفته، چاره،تشنگی،سود،رود،نان،پیش،سگ،بازار،گندم،بوته، یاد،راست، چپ،گرد،دیده، پخته، گام، چاه، خواب، خار، کمند، امروزینه، کالا،شایسته،گرما،خرما،بادام،چیز،بها،گناه.

(۱۰) ترکیبات فارسی خالص: مانند دست کشادگی، کمین گاه، آن گاه، مهتر، بی باک، درکار، بی چاره، نادانی ، نایافت، یکسان، هفتاد ساله، بت خانه، سرمایه.

(۱۱) ترکیبات فارسی و عربی: مانند بی خبر، بی سابقه، بی مقدمه، بی معرفت، بی شریعت، بی تأخیر، بی دولت، با عیب.

(۱۲) ترکیبات عربی و فارسی: مانند حوالت گاه، تحمیدگو، حق بین،منزل گاه، صاحب دل، خلوت‌گاه ، قدم گاه، قید کردن، قافله زدن، قافله شکستن.

(۱۳) استعمال لغات به طرز قدیم: مانند حدیث (به جای سخن) چهله (به جای چلّه).

(۱۴) استعمال افعال به طرز قدیم: مانند کرده بود(به جای کرده باشد) در ویزه کردن (به جای دریوزه کردن).

(۱۵) ترجمهٔ فارسی جملات عربی: مانند (۱) من تشبه بقوم فهو منهم (هر که به قومی خود را مانند کند به رفتاری وگفتاری ازیشان بود). (۲) الست بربکم(نه من آن پروردگار شما ام؟).

(۱۶) حذف فعل به قرینه:

(۱) اندر لشکر مبارز یکی باشد، و دیگران طفیلی.

(۲) اینجا کار به فضل و کرم می رود نه به عمل کسی.

(۳) در زهد چنان بود که اگر همهٔ دنیا مرفعی دارد یا گلیمی و بدان چنان خوش باشد، که دیگران‌به همهٔ دنیا.

(۱۷) موازنه و سجع:

(۱) یکی را از بتخانه بیارند طراز اعزاز و قبول به کسوت او کشند، و دیگری را از مسجد بیرون‌کنند و رشتهٔ طرد و ردّ در گردنش در آویزند.
(۲) نشان رونده آنست که از نایافت مراد شاد شود و از همه بندها آزاد شود.
(۳) صوفی آن بود که از خود فانی شده و به حق باقی گشته و از طبایع رسته و به حقیقت حقایق پیوسته.
(۴) در روز به ذکر مشغول و طلب و در شب به خدمت مشغول و تعب.

(۱۸) کلمات زبان هندی: درین جا باید اشاره نمود که استعمال کلمات هندی در عبارات فارسی آن‌دوره نیز دیده می شود و در ملفوظات شیخ بعضی از کلمات هندی مانند کهت (کت - تختخواب) دوله(پالکی) کهچری (غذایی که از عدس و برنج درست می شود) دو چهپرا: دو چهپری (جای با سقف مخروطی از کاه و بدون دیوار) وغیره آمده است. البته جای تعجب است که این نوع لغات هندی در عبارات مکتوبات شیخ دیده نمی شود.

پی نوشتها

۱ - سبک شناسی بهار، جلد ۲ (چاپ دوّم) : ۱۸۷ - ۱۸۸.
۲ - سبک شناسی بهار، جلد ۲ (چاپ دوّم): ۱۸۸.
۳ - سبک شناسی بهار، جلد ۳ (چاپ دوّم): ۵۰.
۴ - خدای تعالی او را گرامی کند.
۵ - خاک آدم را چهل روز به دست خود سرشتم.
۶ - هر که خالص(=جدا)کرد برای خدای تعالی چهل روز(پس) پیدا کند خدای تعالی برای او چشمه های حکمت از دل او بر زبان او.
۷ - قرآن مجید ۲۰: ۱۲۱" و خلاف کرد آدم پروردگار خود را، پس بی بهره ماند".
۸ - قرآن مجید۷: ۲۳ " پرودگار! ما ظلم کردیم نفس خودمان را".
۹ - قرآن مجید۳: ۳۳" به درستی که خدابر گزید آدم را".
۱۰ - ورود به او (از جانب) خدای تعالی بر آن ها.
۱۱ - قرآن مجید ۲۲: ۷۸ " ملّت پدر شما ابراهیم".
۱۲ - مکتوبات صدی ، لکهنو ، ۱۲۸۷: ۷۱ - ۷۴.
۱۳ - برگزیده کند خدای تعالی او را به بزرگی طالبان (خود).
۱۴ - دوست نمی دارد خدای تعالی جاهل را.

۱۵ - قرآن مجید ۱۷: ۱۱۱"نیست او را دوستی (که حفظ کند) او را از ذلّت".

۱۶ - قرآن مجید ۲: ۲۱۶ " و شاید شما بد خیال کنید چیزی را و آن خیر باشد برای شما و شاید شما چیزی را بپسندید و آن برای شما شر باشد. و خدا می داند و شما نمی دانید".

۱۷ - نیک بخت آنست که نیک بخت بود در رحم مادر خود.

۱۸ - شقی آنست که شقی بود در رحم مادر خود.

۱۹ - مکتوبات صدی: ۷۴ - ۷۸.

فهرست اعلام

۱ - نام اشخاص

۲ - نام جاها

نام اشخاص

پ

ح

خ

د

ر

ز

س

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

هـ

ی

نام جاها

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

س

ش

ظ

ع

غ

ف

ن

و

هـ

ی

سلاسل،ادیان وفرق مختلف

هـ

کتابشناسی

کتب فارسی

(خطی)

۱ - بلخی، شیخ احمد . مؤنس القلوب:ملفوظات شیخ احمد بلخی،مرتبه بهاری،قاضی سید بن خطاب . کاتب الهی بخش انصاری ، کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه ۱۲۴۱ هـ.ق.

۲ - بلخی، شیخ حسین. گنج لایخفی : ملفوظات شیخ حسین بلخی، مرتب نعمت الله، کاتب محمد یعقوب بلخی، کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه ۱۳۲۱ هـ.ق.

۳ - بلخی، شیخ حسین. مکتوبات شیخ حسین بلخی(بخش دوّم)، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه.

۴ - بلخی، مولانا مظفر. رساله در بدایت درویشی ، نام کاتب ندارد، کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه ۱۱۹۸ هـ.ق، (در پایان رسالهٔ آخر مجموعه تاریخ کتابت ۱۱۹۸ هجری قمری آمده است. "رساله در بدایت درویشی " در همان خط است که رسالهٔ آخر مجموعه).

۵ - بلخی، مولانا مظفر. مکتوبات مخدوم مظفر شمس بلخی، مرتب شیخ حسین بلخی، کاتب غلام یحیی، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۱۵۰ هـ.ق.

۶ - تغلق، سلطان فیروز شاه. رسالهٔ فتوحات فیروز شاهی، نام کاتب ندارد، موزهٔ بریطانیه ۱۸۵۳ هـ.ق، شمارهٔ نسخه ۲۰۳۹ (میکروفیلم در کتابخانهٔ دانشگاه کراچی).

۷ - شاه آمون، مولانا. تحقیقات المعانی: ملفوظات مولانا شاه آمون، مرتب از پسرش، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه.

۸ - شطاری، عین الدین عبد الباری المشتهر به شاه رکن الدین احمد. ملفوظات حضرت شیخ الاسلام والمسلمین حضرت عین الدین عبد الباری المشتهر به شاه رکن الدین احمد شطاری، مرتب شطاری راجگیری، پیر امام الدین ،نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ خانقاه اسلام‌پور، پتنه.

۹ - فاروقی، ابراهیم قوام.شرفنامهٔ منیری، کاتب خلیل الدین عظیم آبادی، کتابخانهٔ بانکیپورپتنه،قرن ۱۷ میلادی ، شمارهٔ نسخه ۷۹۱، جلد ۹ ص ۱۷(فهرست انگلیسی).

۱۰ - فردوسی، شیخ شعیب. مناقب الاصفیا، کاتب مانک چند، کتابخانه بلخیه، پتنه ۱۱۴۳ هـ.ق.

۱۱ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. اجوبهٔ خرد، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه پتنه.

۱۲ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. اجوبهٔ کلان، کاتب غلام یحیی، کتابخانهٔ بلخیه پتنه ۱۱۹۸هـ.ق.(ر.ک: رساله در تصوف).

۱۳ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. ارشاد الطالبین، کاتب غلام مظفر بلخی، کتابخانهٔ بلخیه پتنه ۱۲۹۰ هـ.ق.

۱۴ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. اسباب النجات لفرقه العصاة: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب اشرف بن رکن ، کاتب حکیم حاجی شاه و تقی حسن بلخی، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه۱۳۲۸هـ.ق.

۱۵ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. اشارات، کاتب غلام مظفر بلخی، کتابخانهٔ بلخیه پتنه ۱۳۲۱هـ.ق.

۱۶ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. اوراد (خرد - اوسط - کلان)، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه پتنه.

۱۷ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. بحر المعانی: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب زین بدر عربی، کاتب بلخی، غلام مظفر، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۳۲۱هـ.ق(ر.ک. فوائد غیبی و کنز المعانی).

۱۸ - منیری ، شیخ شرف الدین احمد. خوان پر نعمت: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب زین بدر عربی، کاتب علیم الدین احمد، کتابخانهٔ بلخیه پتنه۱۳۷۹هـ.ق.

۱۹ - منیری، شیخ شرف الدین احمد . دویست و چند مکتوب، مرتب اشرف بن رکن، کاتب محمد باقر الحسینی ، سید شاه جعفر حسین(شخصی)۱۱۱۶هـ.ق.

۲۰ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. رساله در بدایت حال، کاتب ابو الحسن بلخی الفردوسی، کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه۱۲۹۲ هـ.ق.

۲۱ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. رساله در ذکر، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه.

۲۲ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. رساله در تصوف، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بانکیپور پتنه، شمارهٔ نسخه ۱۵۶۹ ، جلد ۱۷ ص ۶۱ (فهرست انگلیسی) (ر.ک. اجوبهٔ کلان).

۲۳ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. رسالهٔ مکیه، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه .

۲۴ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. رسالهٔ وصول الی الله، کاتب خلیل الدین عظیم آبادی، تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه.

۲۵ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. عقاید شرفی، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، محمد حسین- کتابخانهٔ بلخیه پتنه.

۲۶ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. فوائد رکنی، کاتب عبد الحق عنایت کریم، ابراهیمی الجعفری، ۱۰۹۸.هـ‌ق.

۲۷ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. فوائد غیبی (ر.ک. بحر المعانی کنز المعانی).

۲۸ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. فوائد المریدین ، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه پتنه.

۲۹ - منیری، شیخ شرف الدین احمد، کنز المعانی(ر.ک. بحر المعانی و فوائد غیبی).

۳۰ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. گنج لایفنی: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب زین بدر عربی، کاتب واجد حسین، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۲۸۵هـ‌ق.

۳۱ - منیری، شیخ شرف الدین احمد، مرآة المحققین، نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه.

۳۲ - منیری، شیخ شرف الدین احمد، مطالب الطالب، کاتب غلام یحیی بن غلام شرف الدین ، کتابخانهٔ بلخیه ، پتنه ۱۱۵۸هـ‌ق.

۳۳ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مغز المعانی: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب سید شهاب الدین، کاتب محمد حسین گیاوی، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۳۷۲هـ‌ق.

۳۴ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. ملفوظ الصفر: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب نامعلوم، کاتب سید شاه محمد یعقوب و محمد ابراهیم فردوسی، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۳۱۱هـ‌ق.

۳۵ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مونس المریدین: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب صلاح مخلص داود خانی،کاتب واجد حسین ساکن کتهلیا، کتابخانهٔ بلخیه، پتنه ۱۲۸۵هـ‌ق.

منابع فارسی (چاپی)

۱ - ابی سعید، شیخ. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. مرتب محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی، تهران، ۱۳۳۲ هـ.ش.

۲ - امیر خرد، سید محمد مبارک العلوی الکرمانی. سیر الاولیا، دهلی، ۱۳۰۲ هـ.ق.

۳ - بابر، ظهیر الدین محمد. تزک بابری(به زبان ترکی)، ترجمهٔ فارسی از، عبد الرحیم بن بیرم خان خانخانان ، بمبئی، ۱۳۰۸ هـ.ق.

۴ - برنی، ضیاء الدین. تاریخ فیروز شاهی(تألیف ۷۵۸هجری)، کلکته، ۱۸۶۲م.

۵ - بلخی، شیخ احمد. دیوان شیخ احمد بلخی، محل و تاریخ طباعت ندارد.

۶ - بلخی، شیخ حسن ، کاشف الاسرار، پتنه، ۱۸۹۶م.

۷ - بلخی، شیخ حسین، دیوان شیخ حسین بلخی، محل و تاریخ طباعت ندارد.

۸ - بلخی، مولانا مظفر. دیوان مولانا مظفر بلخی، محل و تاریخ چاپ ندارد.

۹ - بلخی، مولانا مظفر. مجموعهٔ اشعار مولانا برهان الدین مظفر شمس بلخی، به تصحیح سید حسن، پتنه،۱۹۵۸م.

۱۰ - بهار، ملک الشعراء، محمد تقی . سبک شناسی(۳ مجلد)، چاپ دوّم ، تهران، ۱۳۳۷ هـ.ش.

۱۱ - بیهقی ، ابو الفضل محمد بن حسین. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴ هـ.ش.

۱۲ - جامی، عبد الرحمن . نفحات الانس ، لکهنو، ۱۹۱۵م.

۱۳ - جوزجانی. ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج. طبقات ناصری، کلکته، ۱۸۶۴ م.

۱۴ - چراغ دهلی، شیخ نصیر الدین محمود. خیر المجالس: ملفوظات شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی. مرتب مولانا حمید قلندر، به تصحیح خلیق احمدنظامی ، بمبئی، ۱۹۵۹م.(نشریهٔ دانشگاه اسلامیه علیگره).

۱۵ - حکمت، علی اصغر. نقش پارسی بر احجاز هند، تهران، ۱۳۳۷ هـ.ش.

۱۶ - خان بهادر، قاضی سید محمد نور الحسین. آثار شرف، پتنه، ۱۳۱۲ هـ.ق.

۱۷ - دهلوی، نظام الدین اولیاء. افضل الفواید: ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء، مرتب امیرخسرو دهلوی، دهلی، ۱۳۰۵ هـ.ق.

۱۸ - دهلوی، نظام الدین اولیاء. فوائد الفواد: ملفوظات شیخ نظام الدین اولیاء، مرتب ، امیر حسن علاء سجزی لکهنو، ۱۳۳۶ هـ.ق.

۱۹ - زین بدر عربی. مخ المعانی، ملفوظات شیخ مظفر بلخی، آگره، ۱۳۲۱ هـ.ق.

۲۰ - سجزی، خواجه معین الدین حسن. دلیل العارفین: ملفوظات خواجه معین الدین حسن سجزی، مرتب بختیار کاکی، خواجه قطب الدین، لکهنو، تاریخ طباعت ندارد.
۲۱ - سرور، دکتر غلام. تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲م .
۲۲ - سرور لاهوری، مفتی غلام. خزینة الاصفیا، لکهنو، ۱۲۹۰ هـ/ ۱۸۷۳م.
۲۳ - سمنانی، سید اشرف جهانگیر. لطائف اشرفی: ملفوظات سید اشرف جهانگیر، مرتب غریب یمنی، حاجی نظام الدین، دهلی، تاریخ طباعت ندارد.
۲۴ - شمس سراج عفیف. تاریخ فیروز شاهی (تألیف بعد از ۸۰۱)، کلکته، ۱۸۹۰م.
۲۵ - شیرازی، ابن یوسف، فهرست کتابخانهٔ مدرسه سپه سالار، تهران، ۱۳۱۸ هـش.
۲۶ - غنی، دکتر قاسم. تاریخ تصوف در اسلام، تهران، ۱۳۴۰ هـش .
۲۷ - فانی، عبد الرزاق سید عطا حسین. کنز الانساب، بمبئی، ۱۸۸۳م.
۲۸ - فردوسی، خواجه نجیب الدین . رسالهٔ خواجه نجیب الدین فردوسی معروف به وصیت نامه، آگره، ۱۳۲۱ هـق.
۲۹ - الکوفی، علی بن حامد بن ابی بکر. چچ نامه، به تصحیح دکتر داود پوتا، دهلی، ۱۳۵۸هـ
۳۰ -گنج شکر، شیخ فرید الدین. اسرار الاولیاء: ملفوظات شیخ فرید الدین مسعود گنج شکر، مرتب خواجه بدر الدین اسحاق ، لکهنو، ۱۹۱۷م.
۳۱ - لاهوری، دکتر محمد باقر. مدار الافاضل (بخش اول)، مرتب الله داد فیضی سرهندی، لاهور، ۱۳۳۷هـ / ۱۹۵۹م.
۳۲ - لین پول، استانلی. طبقات سلاطین اسلام، ترجمهٔ فارسی عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲ هـش .
۳۳ - محدث دهلوی، شیخ عبد الحق. اخبار الاخیار، دهلی، ۱۳۳۲ هـق.
۳۴ - منیری ، شیخ شرف الدین احمد. ارشاد السالکین، بهار، ۱۳۰۳ هـق.
۳۵ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. راحت القلوب (با ضمیمهٔ وفات نامه): ملفوظات شیخ شرف الدین احمد منیری ، مرتب زین بدر عربی، آگره، ۱۳۳۱ هـق.
۳۶ - منیری، شیخ شریف الدین احمد. سه صدی مکتوبات(مشتمل بر سه مجموعه مکتوبات)، لاهور، ۱۳۱۹هـق.
۳۷ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. معدن المعانی، ملفوظات شیخ شرف الدین احمد (۲ جلد)، مرتب زین بدر عربی،بهار، ۱۳۰۱ هـق.
۳۸ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مکتوبات بیست و هشت، مرتب شیخ حسین بلخی، لکهنو، ۱۲۸۷ هـق.
۳۹ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مکتوبات صدی، مرتب زین بدر عربی، لکهنو، ۱۲۸۷ هـق.
۴۰ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. وفات نامه(ضمیمهٔ راحت القلوب): ملفوظات شیخ شرف

الدین احمد ، مرتب زین بدر عربی، آگره ۱۳۲۱ هـ‌ق.
۴۱ - نخشبی ، مولانا ضیاء الدین. سلک السلوک، دهلی، ۱۳۲۹ هـ‌ق.
۴۲ - نیکلسن، ر- ا.اسلام و تصوف، ترجمهٔ فارسی از محمد حسین مدرس نهاوندی، ، تهران ۱۳۴۱هـ‌ش.
۴۳ - وصاف الحضرة،شهاب الدین عبد الله ، تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار، بمبئی، ۱۲۹۹ هـ‌ق.(چاپ افست رشیدیه، تهران ، ۱۳۳۸ هـ‌ش).
۴۴ - هجویری، شیخ ابو الحسن علی بن عثمان . کشف المحجوب، به تصحیح والنتسین ژوکوفسکی، با ترجمه مقدمهٔ مفصل روسی به فارسی و با تحقیقات نوین از محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ هـ‌ش .

منابع اردو

۱ - اکرام، شیخ محمد. آب کوثر، لاهور، ۱۹۵۸م.

۲ - ایوب قادری، محمد، مخدوم جهانیان جهانگشت، کراچی، ۱۹۶۳م.

۳ - حلمی ،محمد مصطفی. تاریخ تصوف اسلام، ترجمهٔ اردوازرئیس احمدجعفری، لاهور، ۱۹۵۰م.

۴ - دردائی، محمد معین الدین. تاریخ سلسلهٔ فردوسیه، گیا، ۱۹۶۲م.

۵ - دریابادی، عبد الماجد. تصوف اسلام، اعظم گرهـ ۱۳۴۸هـ/ ۱۹۲۹م.

۶ - زبیری الهاشمی، عبد الرحیم. الدرر المنشور فی تراجم اهل صادق پور: تذکرهٔ صادقه، اله آباد، ۱۳۴۵ هـ/ ۱۹۲۷م.

۷ - سهروردی، شیخ ابو نجیب عبد القاهر، ترجمهٔ اردواز ارشد، حافظ سید رشید احمد، لاهور، ۱۹۶۲م.

۸ - صباح الدین عبد الرحمن، سید. بزم صوفیه، اعظم گرهـ ۱۳۶۹ هـ/ ۱۹۴۹م.

۹ - غریب یمنی، حاجی نظام الدین. لطائف اشرفی(۲ جلد)، ترجمهٔ اردو از کاکوروی، مشیر احمد، کراچی، ۱۹۶۲ م.

۱۰ - فردوسی، عبد الواسع صدیقی. مناقب شعیب، گیا، ۱۹۶۴م.

۱۱ - فرید آبادی، سید هاشمی. تاریخ مسلمانان پاکستان و بهارت(هند)، جلد اوّل، کراچی، ۱۹۵۵م.

۱۲ - مجیبی، سید شاه فرید الحق عمادی. حالات فخر زمان شهاب الدین، پتنه، ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۱ م.

۱۳ - منیری، سید شاه فرزند علی صوفی. وسیلهٔ شرف و ذریعهٔ دولت، پتنه، ۱۳۱۳ هـق.

۱۴ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مونس المریدین: ملفوظات شیخ شرف الدین احمد، مرتب صلاح مخلص داود خانی، ترجمهٔ اردو از سید شاه قسیم الدین احمد، پتنه، ۱۹۶۴م.

۱۵ - منیری، سید شاه محمد مراد الله. آثار منیر، پتنه، ۱۳۶۷ هـق.

۱۶ - منیری، شیخ شرف الدین احمد. مکتوبات صدی، ترجمهٔ اردو از فردوسی بهاری، شاه نجم الدین احمد، کراچی ، ۱۹۶۴م.

۱۷ - مهر ، غلام رسول. تاریخ پاکستان و هند، لاهور، ۱۹۵۰ م .

۱۸ - میان، شاه حسن. تذکرهٔ حضرت ابو النجیب عبد القاهر السهروردی، لکهنو، ۱۳۲۸ هـق.

۱۹ - ندوی، سید ابو الحسن علی. تاریخ دعوت و عزیمت، جلد سوّم، لکهنو، ۱۹۶۳م.

۲۰ - ندوی، مولانا سید سلیمان. عرب و هند کی تعلقات، اله آباد، ۱۹۳۰م.

۲۱ - نظامی، خلیق احمد. تاریخ مشایخ چشت، دهلی، ۱۹۵۳م.

۲۲ - نظامی، خلیق احمد. سلاطین دهلی کی مذهبی رجحانات، دهلی، ۱۳۷۷ هـ/ ۱۹۵۸م.
۲۳ - نیر، مولانا حکیم سید شاه محمد شعیب. اعیان وطن، پتنه، ۱۳۷۲ هـ.ق.
۲۴ - نیشاپوری، سید تصدق حسین الکاظمی. فهرست کتب فارسی کتابخانهٔ آصفیه سرکار عالی، ۴ جلد، حیدر آباد(دکن)، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۴۷، ۱۳۵۵هـ.ق.
۲۵ - وحید احمد مسعود. سوانح حیات معین الدین چشتی، کراچی، ۱۹۶۱م.
۲۶ - ولی الدین، دکتر میر. قرآن اور تصوف، حیدر آباد (دکن)، ۱۳۶۴ هـ.ق.

مجلات

۱ - المجیب، پهلواری شریف، پتنه، جلد ۲، شمارهٔ ۲، آوریل ۱۹۶۱م.
۲ - المجیب، پهلواری شریف، پتنه، جلد ۵، شمارهٔ ۸، ژانویه ۱۹۶۴م.
۳ - معارف، اعظم گره جلد ۷۰، شمارهٔ ۳، سپتامبر ۱۹۵۲م.
۴ - معارف، اعظم گره جلد ۷۷، شمارهٔ ۳، مارس ۱۹۵۶م.
۵ - معارف، اعظم گره جلد ۸۳، شمارهٔ ۱، ژانویه ۱۹۵۹م.
۶ - معارف. اعظم گره جلد ۹۵، شمارهٔ ۳، مارس ۱۹۶۵م.

منابع عربی

۱ - ابن سعد، الطبقات الکبریٰ، جلد اول، بیروت، ۱۳۷۶هـ/۱۹۵۷م.
۲ - ابن هشام، السیرة النبویه لابن هشام، جزء الاول، مصر، ۱۳۵۵هـ/۱۹۳۶م.
۳ - اندلسی، ابن حزم، جمهرة الانساب العرب، مصر، تاریخ طباعت ندارد.
۴ - الدینوری، ابن قتیبه، المعارف، مصر، ۱۳۵۳هـ/ ۱۱۳۴م.
۵ - سراج، عبد اللّه بن علی بن محمد بن یحیی ابو نصر. کتاب اللمع فی التصوف، به تصحیح نیکلسن، ر. ا. لیدن (هولاند)، ۱۹۱۴م.
۶ - عسقلانی، ابن حجر. اصابه فی تمییز الصحابه، کلکته، تاریخ طباعت ندارد.
۷ - القشیری، ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن. رسالة قشیریه، مصر، تاریخ چاپ ندارد.
۸ - نیکلسن، ر.ا. کتاب المع فی التصوف: عبد الله بن علی بن محمد.

London,1879,1881,1883,1895.

21 - Sachau & Ethe: Catalogue of Persian Mss, Bodleian Library, Part I,Oxford,MDCCC LXXXIX.

22 - Sarfaraz, Sheikh Abdul Kadir: A Descriptive Catalogue of the Arabic,Persian and Urdu Mss in the Library of the University of Bombay, Bombay, 1935.

23 - Sarwar,Dr. Ghulam : Introduction to Descriptive Catalogue of Oriental Manuscripts in the Uch Library (Bahawalpur State), Published in Islamic Reseach Assoc.Miscellany, Vol.I,I.Q.A. series No.12, Bombay ,1948.

24 - Tara Chand,Dr: Influence of Islam on Indian Culture, Allahabad,1946.

25 - Wahid, Dr Muhammad Mirza: The Life and Works of Amir Khusrau, Calcutta,1935.

26 - Wolseley Haig: The Cambridge History of India,Vol.III(Turks & Afghans),Delhi,1958.

27 - Encyclopaedia of Islam,Vol,III,Leiden, 1936.

28 - Journal of the Bihar & Orissa Research Society,Vol,II,Part IV,Patna,1916.

منابع لاتین

1 - Abdul Karim. Dr: Social History of the Muslims in Bengal(Down to A.D.1538), Dacca,1959.

2 - Abdul Muqtadir: Catalogue of Persian Mss, Bankipore Oriental Public Library, Vol.IX,XVL,& XVII,Patna, 1925,1929,1930.

3 - Arberry.A.J:Catalogue of Persian Mss,India Office Library,Vol.II,Part VI, London,1937.

4 - Arberry,A.J:Introduction to the History of sufism , London,1943.

5 - Arberry .A.J:Sufism,London,1950.

6 - Askari,Syed Hasan:Historical Significance of Islamic Mysticism in Medieval Bihar,Patna.

7 - Diwakar,R.R:Bihar Through the Ages, Calcutta,1959.

8 - Edward Edwards: Catalogue of Persian Printed Books, British Museum, London,1922.

9 - Ethe, H: Catalogue of Persian Mss,India Office Library,Vols.I,II,Oxford ,1903,1937.

10 -Ghani,M.A:A History of Persian Language & Literature at the Mughal Court, Part I,Allahabad.1930.

11 - Ishwari Prasad,Dr:History of Medieval India,Allahabad,1952.

12 - Ivanow Wladimir: Catalogue of Persian Mss,Asiatic Society of Bengal, Calcutta,1924.

13 - Lane-Poole, Stanley :The Mohammadan Dynasties,Paris,1925.

14 - Majundar,R.C & Others: An Advanced History of India,London.1960.

15 - O'Malley, L.S.S:Bengal District Gazetteers,Vol,viii,Patna,Calcutta,1907.

16 - Qureshi,Dr.I.H:The Administration of the Sultanate,Karachi,1958.

17 - Qureshi,M.H: A Guide to Rajgir, Delhi,1939.

18 - Rahim,Dr.M.A:Social and Cultural History of Bengal,Vol.I,Karachi,1963.

19 - Rawlinson,R.G:A Concise History of the Indian People,London,1950.

20 - Rieu,C:Catalogue of Persian Mss,British Museum,Vols,I,II,III & Suppl,

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۱-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	محمّد حسین تسبیحی
۲-	احوال و آثار شیخ بهاء الدّین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی
۳-	فهرست نسخه های خطّی خواجه سناء اللّه خراباتی	محمّد حسین تسبیحی
۴-	چهار تقویم از دو سال و در یك شهر	دکتر علی اکبر جعفری
۵-	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی پیر حسام الدّین راشدی
۶-	شش جهت	رُوب نراین ، دکتر علی اکبر جعفری
۷-	داد سخن	سراج الدّین علی آرزو ، دکتر اکرم شاه
۸-	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی) (ج۱)	دکتر سیّد سبط حسن رضوی
۹-	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری
۱۰-	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی
۱۱-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۲)	محمّد حسین تسبیحی
۱۲-	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر
۱۳-	راج ترنگینی (= تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی
۱۴-	رسالهٔ قدسیّه	خواجه محمّد پارسا بخاری ، ملك محمّد اقبال
۱۵-	جواهر الاولیاء (مقدّمه)	دکتر غلام سرور
۱۶-	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری ، دکتر غلام سرور
۱۷-	پیوندهای فرهنگی(مجموعهٔ ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار
۱۸-	تذکرهٔ ریاض العارفین (جلداوّل)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدّین راشدی
۱۹-	گرایش های تازه در زبان فارسی	دکتر عبدالشکور احسن
۲۰-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۲۱-	قران السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی، دکتر احمد حسن دانی
۲۲-	کلیّات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمّد ریاض خان
۲۳-	کتابخانه های پاکستان(جلد اوّل)	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۲۴-	احوال و آثار میرزا اسداللّه خان غالب	محمّد علی فرجاد
۲۵-	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمّد ریاض خان

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۲۶-	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری - آرزو ، دکتر اکرم شاه
۲۷-	کشف الابیات اقبال	دکتر محمّد ریاض خان
۲۸-	گلدستهٔ قلات دیوان شعر	میر محمّد حسن خان بنگلزئی
۲۹-	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلاّبی ، علی قویم
۳۰-	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدّین زکریا ملتانی
۳۱-	کلیّات میرزا عبدالقادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبدالقادر بیدل ، دکتر غروی
۳۲-	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمّد بن مبارك علی کرمانی
۳۳-	گلشن راز (مثنوی عرفانی) (انگلیسی و فارسی)	شیخ محمود شبستری ، وینفلد
۳۴-	رسالهٔ ابدالیه	یعقوب بن عثمان چرخی، محمّد نذیر رانجها
۳۵-	مثنوی مولوی (دفتر اوّل) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
۳۶-	مثنوی معنوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
۳۷-	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
۳۸-	مثنوی مولوی(دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
۳۹-	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی، سجاد حسین
۴۰-	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	رعدی ، غروی، دکتر سیّد مهدی (مصحّح)
۴۱-	تذکرهٔ ریاض العارفین (ج۲)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی
۴۲-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	احمد منزوی
۴۳-	اسلامی جمهوری ایران کا آئین	محسن علی نجفی
۴۴-	بسیوین صدی کی اسلامی تحریکیں	مرتضی مطهری (شهید)، دکتر ناصر حسین نقوی
۴۵-	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی
۴۶-	لوایح جامی (عرفان و تصوّف)	نور الدّین عبدالرّحمن جامی
۴۷-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	احمد منزوی

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلّف ، مصحّح ، مترجم
۴۸- فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی
۴۹- علاّمه اقبال (احوال و آثار)	سیّد مرتضی موسوی، احمد ندیم قاسمی
۵۰- علاّمه اقبال، اسلامی فکر کے عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی ، دکتر محمّد ریاض خان
۵۱- میاسه و مقداد (فارسی ، داستان)	معزّ الدّین محمّد حسین ، بهاء الدّین وکیلی
۵۲- دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی ، عباد اللّه اختر
۵۳- انقلاب ایران	محمّد عثمان دیپلائی
۵۴- زندگی میر سیّد علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی
۵۵- ----	----
۵۶- ----	----
۵۷- مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	مولوی جلاٰل الدین محمّد بلخی ، سجاد حسین
۵۸- ----	----
۵۹- ----	----
۶۰- ----	----
۶۱- ایران و مصر میں کتب سوزی (مسلمانون پر الزام)	مطهری مرتضی(شهید)، عارف نوشاهی (مترجم)
۶۲- فهرست نسخه های کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی
۶۳- دوائر درعلوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدّین محمّد بخاری
۶۴- کلمات الصادقین (تذکرهٔ صوفیان دهلی)	محمّد صادق دهلوی کشمیری همدانی، دکتر سلیم اختر
۶۵- اخلاق عالم آرا (= اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری ، خ . جاویدی
۶۶- جامی (احوال و آثارجامی)(اردو)	حکمت ، علی اصغر، عارف نوشاهی
۶۷- نسایم گلشن	داعی شیرازی - محمّد نذیر رانجها
۶۸- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی
۶۹- رسالهٔ انسیّه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عشمان چرخی شیرازی، رانجها
۷۰- بررسی لغات اروپایی	دکتر مهر نور محمّد خان
۷۱- فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان	سیّد عارف نوشاهی
۷۲- به یاد شرافت نوشاهی	سیّد عارف نوشاهی

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۷۳-	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سیّد عارف نوشاهی
۷۴-	تذکرهٔ علمای امامیّه پاکستان	سیّد حسین عارف نقوی
۷۵-	سه رسالهٔ شیخ اشراق	شهاب الدّین یحیی سهروردی
۷۶-	گلستانِ سعدی	میجر آرپی آندرسون (مترجم)
۷۷-	خزاین الاسرار به ضمیمه چهار بهار	محمّد هاشم تهرپالوی ، شرافت نوشاهی
۷۸-	دیوان حافظ شیرازی (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی ، سجاد حسین (قاضی)
۷۹-	صیدیه و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه	سعد الدّین هروی ، محقق حلّی
۸۰-	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمّد) ، نوشاهی
۸۱-	منشور فریدون بیگ گرُجی	دکتر سید مهدی غروی
۸۲-	لمحات من نفحات القُدس	محمّد عالم صدیقی، محمّد نذیر رانجها
۸۳-	فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی (ج ۲)	احمد منزوی
۸۴-	فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی (ج۳)	احمد منزوی
۸۵-	فهرست چاپهای آثارِ سعدی در شبه قارّه و	سیّد عارف نوشاهی
۸۶-	شرح مثنوی (جلد اوّل)	شاه داعی شیرازی ، محمّد نذیر رانجها
۸۷-	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی ، محمّد نذیر رانجها
۸۸-	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی ، افست)	علی بن محمّد الادیب الکرمینی
۸۹-	سعدی بر مبنای نسخه های خطی	احمد منزوی
۹۰-	رسالهٔ نوریهٔ سلطانیّه	محدّث دهلوی ، دکتر سلیم اختر
۹۱-	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابوبکر اسحاق ملتانی، دکتر ظهور الدّین احمد
۹۲-	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سیّد)
۹۳-	فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی
۹۴-	گلستان سعدی ، کریما ، کریما (ضمیمه گلستان سعدی)	سیّد غلام مصطفی نوشاهی ، سرفراز ظفر
۹۵-	شرح احوال و آثار میر سیّد علی همدانی	دکتر محمّد ریاض خان
۹۶-	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدّم صفیاری

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۹۷-	گلستانِ سعدی	سعدی شیرازی ، آندرسون
۹۸-	از گلستان عجم (ترجمهٔ با کاروان حله)	زرین کوب ، دکتر کلثوم سیّد ، دکتر مهر
۹۹-	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمّد ریاض خان
۱۰۰-	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی(چاپ دوم)	دکتر محمّد ریاض خان
۱۰۱-	جهانگشای خاقان	دکتر اللّه دکتر مضطر
۱۰۲-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۵)	احمد منزوی
۱۰۳-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (۷)	احمد منزوی
۱۰۴-	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی
۱۰۵-	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانهٔ کاما ، گنجینهٔ مانکجی	دکتر سیّد مهدی غروی
۱۰۶-	فهرست نسخه های خطی گنیجنهٔ آذر	سیّد خضر عبّاسی نوشاهی
۱۰۷-	مجموعهٔ قانون جزایی اسلامی ایران	دکتر سیّد علی رضا نقوی (مترجم)
۱۰۸-	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	سیّد عارف نوشاهی
۱۰۹-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی
۱۱۰-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان] (ج۸)	احمد منزوی
۱۱۱-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی
۱۱۲-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی
۱۱۳-	یادداشتهای پراکندهٔ علاّمه اقبال	علاّمه اقبال ، دکتر محمّد ریاض
۱۱۴-	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ همدرد ، کراچی	سیّد خضر عبّاسی نوشاهی
۱۱۵-	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی، آل داود
۱۱۶-	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۱)	احمد منزوی
۱۱۷-	ثلاثه غسّاله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن ، عارف نوشاهی

شمارهٔ ردیف نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
۱۱۸- فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	سیّد عارف نوشاهی
۱۱۹- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی
۱۲۰- فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قارّه (بخش اوّل)	سیّد حسین عارف نقوی
۱۲۱- شرح احوال و آثار میر سیّد علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمّد ریاض خان
۱۲۲-فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۱۲۳- فرهنگ فارسی به اردو	دکتر سیّد باحیدر شهریار نقوی
۱۲۴- مونس العشاق (منظومه)	عربشاه یزدی ، دکتر محموده هاشمی
۱۲۵- تسهیل پیام مشرق	به کوشش احمد جاوید
۱۲۶- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد سیزدهم)	احمد منزوی
۱۲۷- خلاصة الالفاظ جامع العلوم	به کوشش دکتر غلام سرور
۱۲۸- شرح احوال و آثار عبدالرّحیم خانخانان	دکتر جعفر حلیم
۱۲۹- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمّد صدیق خان شبلی
۱۳۰- مخزن الغرائب (جلد سوم)	به اهتمام دکتر محمّد باقر
۱۳۱- مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم	دکتر غلام سرور
۱۳۲-فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	دکتر شیر زمان فیروز
۱۳۳- مخزن الغرائب (جلد چهارم)	دکتر محمّد باقر
۱۳۴- مخزن الغرائب (جلد پنجم ،زیر چاپ)	دکتر محمّد باقر
۱۳۵- فرهنگ اردو - فارسی (چاپ دوم)	دکتر با حیدر شهریار نقوی
۱۳۶- اسئلهٔ و اجوبهٔ رشیدی (ج اوّل)	رشید الدین فضل اللّه همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۷- اسئلهٔ و اجوبهٔ رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل اللّه همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۸- فهرست نسخه های خطی قرآن مجید کتابخانهٔ گنج بخش	محمّد نذیر رانجها
۱۳۹- دستور نویسی فارسی در شبه قارّه	دکتر سید حسن صدر الدّین حاج سید جوادی
۱۴۰- شیخ شرف الدّین احمد یحیی منیری	سید مطیع الامام

شمارهٔ ردیف	نام کتاب	مؤلّف ، مصحّح ، مترجم
۱۴۱-	مقام شیخ فخر الدّین ابراهیم عراقی در تصوّف اسلامی	محمد اختر چیمه (زیر چاپ)
۱۴۲-	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سیمنار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارّه (جلد اوّل)	مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد و مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین المللی تهران
۱۴۳-	مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سیمنار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قارّه (جلد دوم)	

SHEIKH SHARAF AL- DIN AHMAD BIN YAHYA MANYARI

BY

DR SEYED MUTI AL- IMAM



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

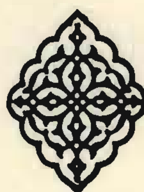
ISLAMABAD - PAKISTAN

1993

SHEIKH SHARAF AL- DIN AHMAD BIN YAHYA MANYARI

BY

DR SEYED MUTI AL- IMAM



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

ISLAMABAD - PAKISTAN

1993